ژوندون

مجله هفتگی
شنبه ۲۰ اسد ۱۳۵۲

شماره ۵-۲۱

استقبال با شکوه از رژیم جمهوری

در سراسر کشور

مردانیکه باحادثه زندگی میکنند

شناور مردی قوی و...

رجوع به صفحه (۱۰)

فروشگاه بزرگ افغان

بابهترین وقشنگ ترین یخچال های جهان در خدمت شما

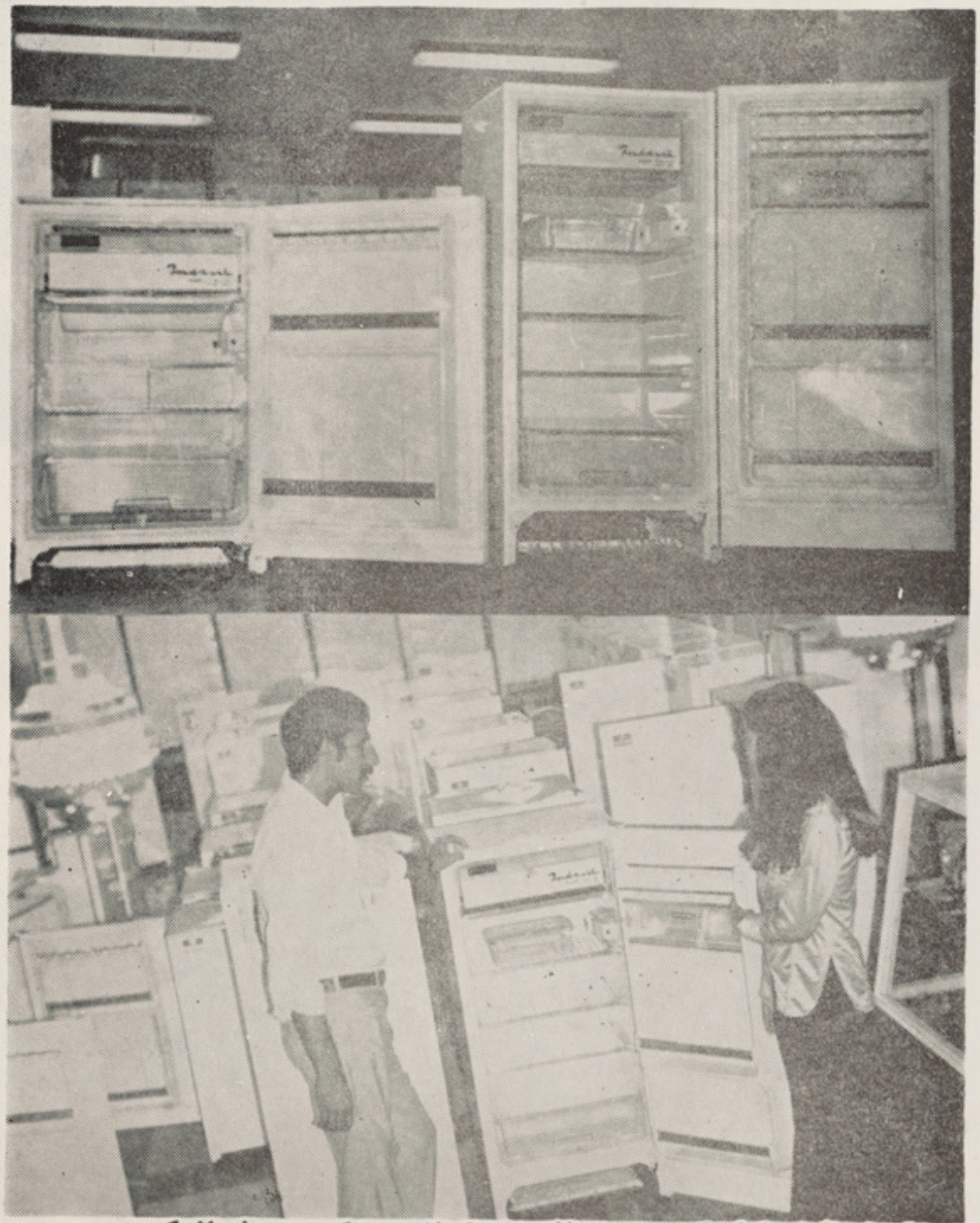

یخچال اندست ساخت ایتالیا دارای شهرت جهانی یخچال اندست که در بیش از یکصدو بیست کشور جهان مردم باعلاقمندی زیاد از ان استقبال کرده اند.

یخچال اندست مدرن قشنگ وخوش ساخت.

یخچال اندست درگرمای تابستان غذای صحی را برایتان نگهداشته شمارا فرحت میبخشد .

یخچال اندست راصاحبان ذوق وسلیقه عالی انتخاب میکنند.

یخچال اندست را ازفروشگاه بزرگ افغان بدست آورده میتوانید.

بناغلی محمد داودرئیس‌دولت وصدراعظم موقعیکه بناغلی الجواری وزیر معار ف‌عراق وهمرا هانش را بحضور پذیر فتند

رئیس دولت وصدر اعظم، وزیر معارف عراق را بحضور پذیر فتند

بناغلی محمدداؤد رئیس‌دولت وصدراعظم ساعت‌هفت‌شام ۱۴ـاسددکتوراحمد عبدالستار الجواری وزیر معارف عراق را که در راس یك هیات حسن نیت به کابل آمده است با همرا هانش بحضور پذیرفتند .

درین موقع بناغلی الجواری پیام بناغلی حسن البکر رئیس جمهور دولت عراق را به بناغلی محمد داؤد تقدیم نمود .

درین پیام اظهار آرزو مندی شده که رژیم جمهوری افغانستان تحت‌قیادت بناغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدرا عظم به موفقیت های مزیدی نایل آید وبرای مرد م افغا نستان تمنای سعادت بعمل آمده است. همچنان دولت جمهوری عراق اظهار آمادگی کرده است که با دولت جمهوری افغانستان هر نوع مساعدت بعمل آورد .

در پیام اظهار آمید شده است که روابط دوستی وبرادری بین‌دولت جمهوری‌افغانستان ودولت جمهوری عراق تقویت وتوسعه مزید یابد .

داکتر نعمت الله پژواك وزیر معارف به افتخار بناغلی احمد عبد الستار الجوا ری وزیر معارف عراق وهمراهانش ساعت هشت ونیم‌شب ۱۵ـاسددعوتی درهوتل‌باغ‌بالاترتیب داده بود که در آن پوهاند داکتر عبدالرحیم نوین وزیر اطلاعات وکلتوربناغلی سیدوحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خار جه معین های وزارت‌معارف‌رئیس پوهنتون کابل بعضی از اراکین وزارت های خارجه‌معار ف اطـلاعات و کلتور وسفیر کبیر عـرا ق مقیم کابل اشتراك ورزیده بودند .

طبق یك خبردیگر هیات حسن نیت عراق ساعت شش شا م‌یکشنبه۱۴ـ اسد باناغلی وحیدالله معین سیاسی وزارت خارجه درآن وزارت ملاقات تعارفی بعمل آورد .

داکتر احمد عدالستا رالجواری وزیر معارف عراق ساعت چهار بعد از ظهر ۱۴ ـاسد باداکتر نعمت الله‌پژواك وزیر معـارف در عمارت آن وزارت ملاقات نمود .

طی این ملاقات در باره امکانات تبادل استادان ومحصلین تشدید روابط در شقو ق فرهنگی بین دو کشور تعاطی افکار صور ت گرفت .

درین موقع معین‌اول وزارت معارف ذوات معینی وزیر معارف عراق وسفیر کبیر آ ن کشور در کابل نیز حاضر بودند .

داکتر احمد عبدالستار الجواری وزیـر معارف عراق در راس یك هیات حسن نیت وارد کابل شده درمیدان هوائی بین المللی از طرف داکتر نعمت‌الله پژوالاوزیر معارف بعضی ازمامورین عالیرتبه وزارت امورخارجه سفرای کبیر عراق ومصر واعضای سفارت کبرای عراق پذیرائی گردید .

هیات حامل پیامی از جانب بناغلی حسن البکر رئیس جمهور عراق عنوانی بنا غلـی محمدداؤد رئیس دولت وصدرا عظم بود .

اعضای‌هیا ت‌عبارت بودند از بنا غلی‌فخری القیسی مدیر عمومی اطلاعات وروا بط عا مه وبناغلی محمد قاسم خلیل عضو ریاسـت تشریفات وزارت خارجه عراق .

داکتر احمد عبدالستار الجواری‌وزیرمـعـارف عـراق کـه در رس یك‌هیات حسن‌نیت آنکشور به کابل‌آمده بود صبح رو زشنبه ۱۶ اسد عازم کشور ش گردید .

داکتر نعمت الله پژواك وزیر معـارف‌بعضی از مامورین وزارت امور خارجـه و سفرای کبیر عراق ومصر واعضای سفارت‌کبرای عراق در کابل در میدان هوائی بین المللی با هیات وداع کرد.

در عکس :

وزیر معارف عراق درمیدان‌هوائی‌بین‌المللی‌کابل حین‌وداع بـا وزیـر معارف افغانستان

عکاسی مستمندی

کمیته مرکزی جمهوری افغانستان فیصله نمود که:

تمام خردضابطان به رتبه دریم بریدمن ترفیع نمایند

وبرای همه صاحبمنصبان اردو یک سال قدم به استثنای رتبه جنرالی داده شود

کابل ۱۴ ساسد «ب»

نظر به احساسات نیك وپشتیبانی اردوی افغانستان از نظام جمهوریت تحت قیادت بناغلی محمد داؤد رئیس دولت جمهوری افغانستان کمیته مرکزی تشکیل جلسه داده وفیصله نمود که تمام خرد ضابطان به رتبه دریم بریدمن ترفیع نموده و برای همه صاحب منصبان اردو یکسال قدم به استثنای رتبه جنرالی داده شود .

سفیر برتانیا علاقمندی حکومتش را در بهتری تبلیغات در مورد رژیم جمهوری افغانستان ابراز کرد

بناغلی جان در ینکال سفیر کبیر انگلستان در کابل ضمن ملاقات تعارفی با پوهاند داکتر نوین وزیر اطلاعات وکلتور که به ساعت ۱۱ قبل از ظهر روز چهار شنبه در اتاق کارش بعمل آورد خواهش واظهار امیدواری نمود که روابط فرهنگی وکلتوری بین جمهوریت افغانستان ودولت برتانیه بیش از پیش توسعه یابد .

سفیر برتانیه طی این ملاقات از علاقمندی حکومت خود مبنی بر سهمگیری برتانیه در بعضی از پروژه های کلتوری باستان شناسی ووسایل اطلاعات عامه با افغانستان اظهار نمود .

کسانیکه مستخدمین واجیران رسمی را به کارهای شخصی میگمارند تحت تعقیب عدلی قرار میگیرند .

کسانیکه از مستخدمین واجیران رسمی برای اجرای امور شخصی استفاده میکنند مورد تعقیب عدلی قرار میگیرند .

یك منبع قوماندانی امنیه کابل گفت مستخدمین واجیران دوایر وموسسات برای اجرای وظایف مشخص تعیین گردیده وهر کدام مکلف هستند وظایف محوله را به وجه احسن انجام بدهند .

کسانیکه پیاده ها ـ آشپزها ـ خانه سامان ها ـ دریوران وغیره اجیران را برای اجرای امور شخصی به منازل وملکیت های خود اعزام میدارند در هنگام تخلف ورزی از مقررات موضوعه مورد باز خواست قانونی قرار میگیرند

وی همچنان علاقمندی حکومت برتانیه را در بهتری تبلیغات در مورد رژیم جمهوری وجمهوریت افغانستان درمطبوعات برتانیه ابراز کرد. همچنان بناغلی کی ال مهتا سفیر کبیر هند در کابل با پوهاند داکتر نوین وزیر اطلاعات وکلتور ملاقات تعارفی بعمل آورد

سفیر هند ضمن این ملاقات از روابط دوستانه و عنعنوی افغانستان وهند یاد آور شده وآمادگی حکومت خویش را برای کمك وسهمگیری در پروژه های وسایل اطلاعات عامه ،آرت ، هنر وکلتور اظهار نمود .

دراین دو عکس پوهاند دکتر نوین وزیر اطلاعات و کلتور راهنگام ملاقات با سفیر کبیر انگلستان وکی ال مهتا سفیر کبیر هندوستان می بینید

پایان دادن به تعارفات معنی درك رسالت تاریخی را برای هموطنان ما دارد

کابل :رئیس دولت جمهوری افغانستان وهمه اعضای حکومت از احساسات نیك وتبریکات صمیمانه هموطنان عزیز اعم از مامورین دولتی ،محصلان پوهنتون ها شاگردان معارف وعموم مردم کشور اظهار امتنان نموده ومتوقعند برای اینکه رکود ی در اجرای امور صورت نگیرد بعد از این از تعارفات شان که البته خیلی قابل قدر است در اوقات رسمی صرف نظر نمایند .

یقیناً پایان دادن باین تعارفات معنی آنرا دارد که همه هموطنان در ین لحظات حساس که کشور ما محتاج کار پیگیر ومداوم است رسالت تاریخی خود را فراموش نکرده ووظایف خود را به درستی ونیکوئی انجام دهند .

دزابل او پروان په ولایتو کښې د جمهوریت جشن جوړ شو

دزابل دولایت دښا جوی دولسوا لی خلکو په افغانستان کښې دجمهوریت دجوړ یدو جشن جوړ کړی وو به هغه تولنه کښې چه پدغی ولسوالی کښې شوی وه دزابل والی مامورینو زده کونکو عالمانو فاضلا نواو د دغی ولسوالی خلکو برخه اخیستی وه.

خلکو دچنګاښ د۲۶نیټی دیرتو دهر کلی دویناء وپه کولو دشعر ونو په ولوستلود ملی اتنونو په اجرا کولو او ژوند دی وی جمهوریت موسس ښاغلی محمد داؤد مترقی دی وی ګران افغانستان تل دی وی جمهوریت اوآزاد دی وی پښتونستان په شعار ونوسره وکړ دزابل والی دټولنی په پای کښې دغی ولسوالی دخلکو تاوده احساسات وستا یل او لوی خدای نه ئی زمونږ دملی قاید ښاغلی محمد داؤد په لارښو دنه دګران افغا نستا ن دترقی اونیمکر غی هیله وکړه .

دپوهنی شاګردا نودجمهور یت دتینګښت په لاره کښې دخوانانو یو والی خرګند کړ او دجمهوری مقصد ونود پرمختګ دپاره یی هرډول ایثار او سر ښندنه خرګند کړه دغه رازد جبل الاسراج ولسوالی دپوهنځی دشاګردانو تربیوی هیئات او خلکو دجمهوریت دنظا م دتینګیدو په ویاړ جشن جوړ کړه .

له پروان نه دباختر خبریال خبر ورکوی چه به دغه جشن کښې ښوونکو عالمانو لیکوالو او دپوهنی شاګردانو دنوی رژ یم دبر یالیتوب په باره کښې دویناء واوشعر ونوپه ترڅ کښې دجمهوری نظام دجوړونکی خدمتونه په قدردانی سره یاد کړل او هغه ئی دټول هیواد دخلکو دارای مظهر وګڼل دوی دتل لپاره دجمهوری نظام سر لوړ ی د ښاغلی محمد داؤد ترقیادت لاندی وغوښتله دباختر نماینده داهم وویل چه په دغه جشن کښې دنوی نظام دنمانځنی پهویاړ ترانی ولوستلی شوی او ملی اتنونو یی واچول دیوبل خبر له مخی دپروان ولایت دشیخ علی دعلاقد اری خلکو دیوی غونډی په ترڅ کښې په هیواد کښې دجمهوری نظا م مینځ ته راتګ دطلائی دوری پیل وګاته .

دشیخ علی خلکو دنوی نظام دټینګدو په باره کی خپل ملاتړ خرګند کړ اوددغه رژیم دهدفونو دترسره کیدو په لاره کښې ئی دهیواد دخوانانو منورینو او پو هو کسانود مرستی او همکاری هیله وکړه .

تا کنون ٥٤ کشور جمهوریت افغانستان را پرسمیت شناخته اند

شماره ـ نام کشور	تاریخ شناسای
١ـ اتحاد شوروی	٢٨ـسرطان
٢ـ چکو سلوا کیا	٢٨ـسرطان
٣ـ هند	٢٩ـ سرطان
٤ـ جمهوریت اتحادی الما ن	٢٩ـ سرطان
٥ـ ایران	٣٠ ـسرطان
٦ـ جمهوریت مردم مغلستان	٣٠ ـسرطان
٧ـ جمهوریت دمو کراتیك المان	٣٠ ـسرطان
٨ـاتریش	٣٠ ـسرطان
٩ـایالات متحده امریکا	٣١ـ سرطان
١٠ـ بریتا نیا	٣١ـ سرطان
١١ـ پاکستان	٣١ـ سرطان
١٢ـ بنگله دیش	٣١ـ سرطان
١٣ـ ترکیه	٣١ـ سرطان
١٤ـ بلغاریا	٣١ـ سرطان
١٥ـ فرانسه	اول اسد
١٦ـ یوگو سلاویا	اول اسد
١٧ـ پولند	اول اسد
١٨ـ عراق	اول اسد
١٩ـ جمهوریت دمو کراتیك کوریا	٣١ـاسد
٢٠ استرا لیا	چار اسد
٢١ـ جمهوریت عربی مصر	٤ـ اسد
٢٢ـ هنگری	پنج اسد
٢٣ ـسویدن	پنج اسد
٢٤ـ جاپان	پنج اسد
٢٥ـ ایتالیا	پنج اسد
٢٦ ـجمهوریت عربی یمن	شش اسد
٢٧ـ الجزایر	شش اسد
٢٨ـ جمهوریت مردم چین	شش اسد
٢٩ـ جمهوریت سوسیا لستی رومانیا	شش اسد
٣٠ ـلیبیا	شش اسد
٣١ ـسوریه	هفت ـ اسد
٣٢ ـ ارجنتاین	هفت ـ اسد
٣٣ ٣ دنمارك	هفت ـاسد
٣٤ـ موریتا نیا	هفت ـ اسد
٣٥ـ سو مالیا	هفت ـ اسد
٣٦ـ یوگندا	هفت ـ اسد
٣٧ـ کانادا	هشت اسد
٣٨ـسیلون	هشت اسد
٣٩ـ سویس	هشت اسد
٤٠ـ کویت	نه اسد
٤١ـ اتحادیه امارات عربی	نه اسد
٤٢ـ حکومت مؤقتی انقلابی ویتنام جنوبی	١٠ ـاسد
٤٣ـ تونس	١١ ـ اسد
٤٤ـ سینگال	١١ ـ اسد
٤٥ـ چلی	١٣ـاسد
٤٦ـجمهوریت دیموکراتیك ویتنام	١٣ـاسد
٤٧ـ نیپال	١٣ـاسد
٤٨ـ اندونیزیا	١٥ـاسد
٤٩ـ هالند	١٥ـاسد
٥٠ـ بلجیم	١٧ـاسد
٥١ـ فنلند	١٨ـاسد
٥٢ـ هسپانیه	٢١ـاسد
٥٣ـ جمهوریت دیموکراتیك یمن	٢٢ـاسد
٥٤ـ جبهه اتحاد ملی کمبودیا	٢٢ـاسد

دهرات خلکو جمهوریت دخپریدو تود هرکلی وکړ .

د هرات دښار خلکو دجمهوریت دورځپانی دپر ښه هر کلی وکړ .

دغه ورځپانه چه دجمهوریت دموسس او دهیواد دګران مشر ښاغلی محمد داؤ د په هرات کی د باختر آژانس خبریا ل چه په افغا نستان کی د جمهوری نظام له لومړیو شیبو نه ددغه لوی سیاسی او اجتماعی بدلون په مناسبت دهغه ولایت دخلکو تاوده احساسات په خپلو ستر ګو لیدلی زیا توی چه دهرات خلکو دهیواد ددغه نوی نظا م دپر تود هرکلی کړی او دنوی رژیم دهدفونو دپوره کولو په لاره کی یی هر ډول همکاری له پاره خپله تیاری ښودلی ده .

در چغچران و تیمروز نظام جمهوریت با مراسم باشکوهی تجلیل شد .

شهر یان چغچران روز شنبه نظام جمهوریت را با مراسم شانداری تجلیل نمودند .

در این مراسم شاگردان معارف صاحب منصبان پولیس وژاندارم ،مامورین وجمعیت کثیری از اهالی بانعره های زنده باد محمد داؤد زعیم محبوب کشور وپاینده باد نظا م نوین افغانستان از رویکار آمدن رژ یم جمهوریت در کشور حمایت و پشتیبا نی نمودند .

طبق اطلاع خبر نگار باختر از ولایت غور نویسندگان وفضلا طی بیانیه هاو اشعا ر استقبالیه رویکار آمدن نظام جمهور یت را مبین آرزو هاو تمنیات قاطبه افراد کشور خواندند

همچنان جشنهای شادمانی بمناسبت تاسیس جمهوریت در ولسوالی های اصل چچا نسور کنگ وچار برجك ولایت نمیروز وزر نج مرکز آن ولایت روز شنبه بر گزار شد در این جشنها جوانان نویسند گان وشعرا ء راجع به بزرگد اشت جمهو ریت مقالات و اشعار شانرا قرائت نموده هر نوع آمادگی خود را در تحکیم رژیم جمهوری ابر از کردند .

دراین محافل هزاران نفراز اهالی اشتراك داشته وجمهوریت رامظهراراده مردم خوانده وسهمگیری همگانی را برای پیشبرد ریفور مهای بنیاد ی آن تقاضا کردند .

در این جشنها اتن های ملی اجرا گردید وشعار های زنده باد افغا نستان وپایند ، باد جمهوریت از طرف مردم داده میشد .

افغانهای مقیم عراق جمهوریت را مقدمه سعادت خواندند

بمنا سبت تاسیس رژیم جمهور یت در افغانستان در بغداد محفلی دایر شده بود که در آن علما خطبا مدرسین وسایر افغان های مقیم حصص مختلف عراق مخصو صا نجف وکربلا اشتراك ورزیده بودند در این محفل سخنرانی های مبسوطی دراطراف رژیم نوین ومقارنت آن با اساسات دین مبین اسلام وعنعنات ملی وتاریخی مرد م افغانستان وتامین منافع ومصالح مردم افغا نستا ن بعمل آمد .

نمایند ه باختر اطلاع میدهد که در این محفل افغا نهای مقیم عراق تاسیس جمهوریت را در افغا نستان مقدمه سعاد تی خوا ندند که در انتظار آن بودند .

قرار یك خبر دیگر یکعده از علما و مجتهدین افغان مقیم کربلاو نجف طی معروضه بحضور ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم پس از تقدیم تبریکات خود اظهار داشته اندکه که خبر مسرت بخش اقدا م ایشان برای تاسیس نظام جدید از طرف تمام طلاب علوم اسلامی وسایر افغا نها ی ساکن عراق باشادمانی زاید الو صفی استقبال گردیده است .

در این معر وضه اضافه شده که همه افغانهای مقیم عراق باخلوص نیت ازخداوند متعال تقویت نظام نوین رادر خدمت د ین مقدس اسلام وملت غیور افغان التجانمودند

ژوندون

شماره ۲۱شنبه ۲۰- اسد ۱۳۵۲- ۱۲رجب‌المرجب ۱۳۹۳-۱۱آگست ۱۹۷۳

رسالت تاریخی‌ما

درقبال نظام نوین

«خیال غیرگم شدیارم از در بی‌حجاب‌آمد»
«برو ای سایه اکنون‌برسرمن آفتاب‌آمد.»
«ابو المعانی بیدل»

از صبحگاهیکه آفتاب جمهو ری در افق کشور مادر خشید و پیکر این مرزو بو م را درپرتو انوار زرین خویش روشن کرد ،رسالت تاریخی مارا نیز در جهت پیروز ی نظام جمهوری ،استقرار وابقای آنو اعما رافغانستان نوین سنگین تر سا خت ز یرا تحقق آر مانهای عالی انقلاب ما بحیث غایهٔ‌نظام نوین امریست که الزاماً نیاز مند فداکاری وایثار همگانی کافهٔ مردم‌افغانستان میباشد.

همانطور یکه در تاریخ پنجهزار سا لهٔ‌اجتماعی وسیاسی افغانستان افتخار گشودن باب نوینی راداریم بهمان مقیاس دراعمارمجدد جامعه خویش درپرتو ارزش ها و آرمانهای عالی جمهوری رسالت سنگین وپرمسئوولیتی را بعهده داریم .

ماوظیفه‌داریم تا نظامی راکه پدید آورده‌ایم بپروریم .رشد دهیم‌وبموفقیت برسانیم. توفیق‌ما در ایفای مسؤلیت ها ئیکه عبارت‌از عنا صر متشکله رسا لت تا ریخی ماهستند مو قوف به‌احساس عمیق پشتکار ایثار وچشم پوشی از منافع شخصی بخاطر منافع اجتماعی ماست.

مبارزه با مفاسد اجتماعی ،بیرو کرا سی ومنفعت جو یی که‌از عوامل عمدهٔ عقب مانی هستند باید در طلیعهٔ مبارزا ت ما قرا ر گیرند وطوریکه درین مدت کوتاه استقر ار رژیم جمهوری دیده شد به‌پیروی‌از منویات مؤسس جمهوری این مبارزه واین جهادعملاء آغاز گردیده است .

این جهاد مقدس ملی که‌با قیام تاریخی۲۶سرطان فرزندان شجاع ودلیر افغا نستان شروع شد تمهید میمو نی برای‌آغاز مساعی‌وآرزو مندیها ئیست که در فرجام مایهٔ رستگاری مردم ما، کامیابی نظام ماو ترقی کشورماست وباید تمام افراد این کشوردر این جهت رسالت تاریخی‌خویش راصمیمانه انجام دهند- چنانکه‌مؤسس‌برو مندجمهوری ښاغلی محمد داؤد در اعلامیهٔ را دیو ئی تأسیس جمهو ریت افغانستا ن باصدا یی رساو منطقی استوار این صلای عام را بااین عبارت بیان کردند که منبع الهام تمام وطنپرستان است :

«.... چون سعی وآرزو مندی مانمیتوا ند نقطهٔ انجام داشته باشد، دوام این همکاری ازطرف همهٔ‌افراد خا صه طبقهٔ جوان کشورازتمنیات قلبی همهٔ ماست وبدر یافتن آن امید قوی دارم .»

درښتیانی خدمت مکافات

دجمهوری نظام په ټینګیدو سره ،دافغانستان‌دخلکو په تیره بیا د صدیقو خدمتګارانود ژوندانه دسویی دښه کولو اوپه هیواد کښی‌داجتماعی او اقتصادی اصلاحاتو راوستلو دپاره دتیرو دریو هفتو په ترڅ‌کښی یو شمیر مثبت‌اوګټور تصمیمونه ونیول شول چه تطبیق به‌یی په رښتیا سره دټولنی دخیر او ښیګڼی‌دتامین اودځینو نیمګړ تیاؤ له‌منځه وړلوی .

ددریم بریدمنی رتبی ته دوړو ضابطانوترفیع او دجنرالی له رتبی نه ښکته ،داردو ټولو منصبدا رانو ته‌دیو کال قدم ورکول،هغه‌فیصله ده چه دافغانستان د جمهوری دولت درئیس اود نوی نظام دمؤسس ښاغلی‌محمدداؤدترقیادت لاندی‌دجمهوریت دنظام‌سره‌دافغانستان داردو دملاتړ له مخی دمرکزی کمیټی له خواشویده او دجمهوری نظام په سیوری کښی‌د اساسی او بنیادی اصلاحاتو دراوستلو یوغټ‌مثال بلل کیږی .

دافیصله په حقیقت‌کښی دافغانستان دزړه‌ور اوبا شهامته اردو دهغو قهرمانیو اوسر ښندنو اوملاتړ مکافات دی چه دچنګاښ د۲۶نیټی دتاریخی ورځی په‌لمر څرك کښی ښودلی اوعملا ثابت کړیدی اوتر دی وروسته به هم‌دنوی نظام دمؤسس اود افغانستان دنومیالی ملی قاید په مشری دجمهوریت مشعل روښانه‌وساتی اود هیواد دناموس څارنه او پالنه وکړی .

دافغانستان ځوان اردو دخاوری دتمامیت اودملی نوامیسو په نمانځنه او ساتنه کښی‌خپل رسالت پیژندلی اود هغه په تعمیل‌کښی‌دسر په ورکولو افتخار کوی .

دجمهوری نظام دټینګولو په لاره‌کښی به‌ددوی فعاله برخه او قربانی ګانی دتاریخ په پاڼو کښی په‌زرینو کرښو ولیکلی شی اودافغانستان ولس به‌دشهید زرمتی په‌څیر ددغو ځوانانو کار نامی هیری نکړی .

هغه د زړه له‌کومی شانداره هرکلی چه‌دافغانستان ټولو خلکو له‌نوی رژیم څخه‌وکړه، ددغه روڼ حقیقت پوره ښکارندوی دی چه‌دبنیادی اصلاحاتو ، دمفاسد و دله منځه‌وړلو، داقتصادی ، فرهنګی او اجتماعی چارو دښه‌کولو او نورو مثبتو او ګټورو تدابیرو دپاره ددولت فیصلی او تصمیمونه دخلکو دتائیدوړدی او هر هغه‌ګام چه دګران افغانستان داعتلا اوسر لوړی په لاره کښی اخیستل‌کیږی ، ملت‌به‌یی نه‌یوازی پیروی وکړی بلکه دزړه په مینه به مرسته وکړی .

نامه به مدیر

مدیر محترم مجله ژوندون !

دریچه های جامعه بسته گذشته ما، ناگهان بروی دنیای پرتپ وتلاش بیرون بازشد . ولی از آنجائیکه اتیك واخلاق اجتما عی‌ماکه ناشی ازنا بسا مانی محیط گذشته ما بود استعداد پذیرش این نوآوری رانداشت، از غرب این پیشگام تمدن معاصر ، فقط ظواهر وآنهم کاذبترین آنهارا پذیرفتیم یابه سخن بهتر تقلید کور کورانه کردیم . در این پذیرش مظاهر جلف وسبك تمدن ، هیچکس نبودکه بما حرفی بزند وراهی را نشان‌بدهد. مسؤلان غیر مسؤل جامعه ،که خود از مقلدین درجه اول این پذیرش بودند .کجامیتوانستند درس اخلاق بدهند ؟. آنان بیشتر سعی میکردند تا نیروی جوان که فعالترین ، پرجوش ترین و سازنده ترین نیروی‌اجتماعی رامیسازد درکوره راه انحراف بلغزد تاآنان بیشتر برطبل خود خواهی و جاه طلبی خود دیوانه وار بکوبند .این امر جریان داشت. پسران‌ما موی‌دراز شدند ، درس مکتب‌را به‌تاق فراموشی گذاشتند ودر تقلید از ستارگان‌سینمای غرب،دست‌همه‌را از پشت بستند.

ولی اکنون‌که ورق‌جدید وروشنی درتاریخ این‌کشور بادرك انسانهای بزرگ باز شده ورهبران‌مسؤل زمام امور را بدست‌گرفته‌اند ماپیشنهاد میکنیم که در جمله کار های‌اولیه بخاطر پیشرفت‌این‌کشور،سعی کنندتاجوانان مارا ازلجن انحراف ها دوباره کشیده ونیروی آنان را برای آبادانی کشور در مسیر سالم آن‌اندازد . از درازی موی‌ها بکاهند وبه‌بلند افکارشان بفزایند .چه میشود که برا ی برداشتن اولین گام دستور داده شود تاتمام شاگردان مکتب ، لباس هم شکل‌که ازتکه وطنی ساخته شده باشد ببرکنند این امر دوفایده دارد یکی اینکه : مصارف‌کمرشکن خانواده هارا کاهش داده واز فرار اسعار جلوگیری مینماید و دوم اینکه داشتن لباس هم شکل وفرق آن از دیگران خود بخود بر اعمال شاگردان چار چوب میزند و آنان را ازدست زدن به حرکات ناهنجار و خلاف اخلاق اجتما عی باز میدارد . این امر چندین هزار باردر مطبوعات نظام کهن‌گذشته،گفته شد. ولی ازآنجا ئیکه گوش مسؤلان اموردر اینطور موارد کربودکدام اثری ننمود . ولی حالاکه تب وتلاش نوینی در زندگی ما آغاز یافته امید است که این نوشته اثر خودرا نموده وجلو این حرکات نادرست گرفته شود .

س: ازشش‌درك

بار دیگر

دختران شایسته‌سال را انتخاب‌میکند •

ژوندون در نظر دارد امسال نیز دختران شایسته سال را انتخاب‌کند .

از تمام دو شیز گان افغان که بخواهند در این مسابقه اشتراك کنند خواهش می شود مواد ذیل رادر نظر بگیرند :

۱- ارسال خلص سوانح .
۲- ارسال یك قطعه فوتو .
۳- توضیح علاقمندی در رشته های علوم ، ورزش،هنر وتدبیر منزل .
٤- توضیح معلومات در شقوق مختلف ومورد علاقه .

برای دختران شایسته سال جوا یز ارزنده داده میشود

کارتون هفته

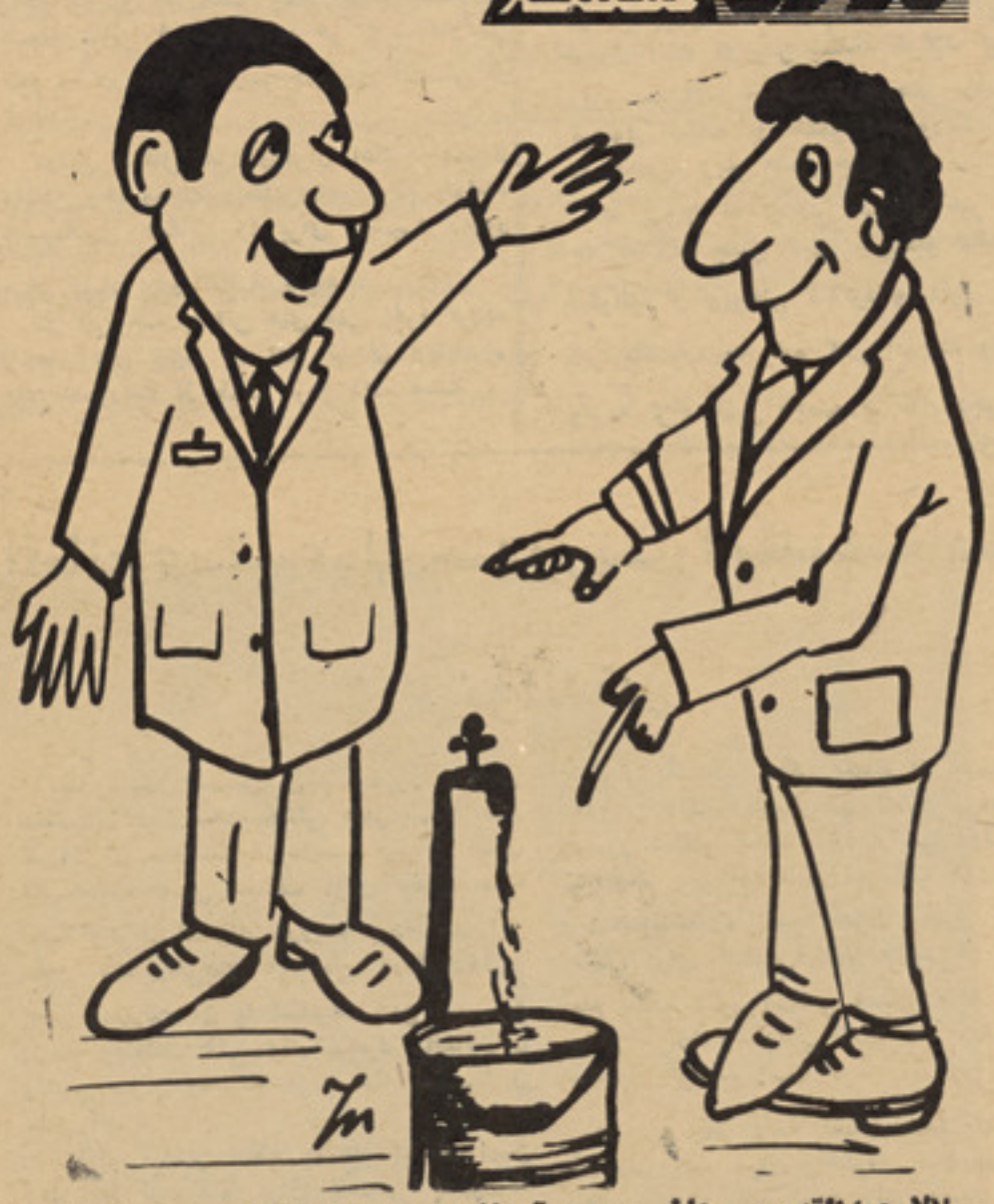

-لالا عبدالقدوس جان ...همی‌آب نله می‌بینی که‌چه قسم‌مصرف‌میشه؟ یك وقتی موترهای سرکاری همطوربی‌پروا تیل مصرف میکدن ودرمواقع غیر رسمی اینطرف وآنطرف دوانده میشدند .

آخرین دیدار در پنوم پن؟

محمد بشیر رفیق

نوردوم سهانوك

لون نول

نوردم سهانوك درآخرین دیدار با عدهٔ زیادی ازروزنامه نگاران بین المللی در یکی ازشهرهای افریقایی بعداز مصاحبه جالبی دراخیر اظهارداشت که آخرین دیدار ما در پنوم پن خواهد بود !

درآن روزها اگرچه پیکار شدیدی درکمبودیا جریان داشت وباگذشت هرروزاین پیکاربیشتر به نفع طرفداران سهانوك سیر میکرد معذالك مطبوعات غرب براین نظرسهانوك که آخرین دیدار ازپنوم پن صورت خواهد گرفت بانظر شك وتردید می نگریستند .

ولی باپیروزی هایی‌که اخیرا نصیب قوای طرفدار سهانوك گردیده دیگراین امر ازنظر اکثرناظران غربی مسلم شده است که دیدار روزنامه نگاران باسهانوك بزودی درپنوم پن صورت خواهد گرفت .

پیکار شدید :

جنگهای شدیدی‌که درحومه شهر پنوم پن جریان دارد ونابسامانی هایی‌که قوای جنرال نول باآن مواجه است بزودی سرنوشت جنگ راتعیین خواهد کرد .

درحالیکه قرار است ایالات متحده امریکا باساس قرار قبلی ازتاریخ ۱۵اگست بمباران خودرا درکمبودیا قطع‌کنددرین روزها بمباران خودراشدت داده است ولی این بمباران که هدف معینی نداردچنان غیرمنظم صورت میگیرد که تاکنون دوبار طیارات امریکایی قوای نول راهدف قرار داده‌اند وتلفات سنگین انسانی برآنهاوارد ساخته اند .

وقتی بمباران امریکایی وحتی کمك نظامی امریکایی بنابرخواهش کانگرس قطع شود آنگاه مارشال لون نول مجبور میگردد تاپای مرگ به تنهایی به جنگ ادامه بدهد البته جنگی که‌برای اوفرجام خوش ندارد ونه ایالات متحده امریکا ازآن نفع میبرد بلکه برعکس جنگ کمبودیا لطمه بزرگی به حیثیت نظامی امریکا دریکی دیگر ازکشور های هند وچین واردکرده واین حقیقت مانند جنگ ویتنام ، یکبار دیگر مشهودگردیده است که هیچ کشوری نمی تواند برخلاف اراده مردم بجنگند.

کمك های بی ثمر :

کمکهای مالی ونظامی که امریکادرچند سال گذشته به رژیم نامحبوب پنوم پن یعنی دارو دسته مارشال نول نموده تقریبا بصورت کامل به هدررفته است زیرااین رژیم فاسد ازین کمك هابیشتر به نفع شخصی وافزودن سرمایه های خوداستفاده کرده تاپیشبرد جنگ وبهبود وضع اقتصادی مردم .

وضع کمکهای ایالات متحده در کمبودیا تقریبا مشابه به ویتنام است وبقول روزنامه نگار معروف امریکایی ماری میك کارتی امریکائیان بااین کمك هاوبارویکار آوردن رژیم های مختلف درهندوچین درحقیقت دامی برای خود چیدند وسرانجام نیزپای خود شان درین دام گیر ماند و تلاش مذبوحانه برای بیرون جستن ازین دام نیزکاری است مشکل .

ماری میکارتی

وضع رقت بار پنوم پن :

قوای طرفدار سهانوك به قول اکثر نامه نگاران معروف جهان اکنون بیش از۸۰ فیصد خاك کمبودیا رادرتصرف خوددارد که درآن شاهراه های بزرگ بحیث شاهرگ های این کشورشامل میباشد وپایتخت کمبودیا یعنی پنوم پن راازچارطرف محاصره کرده‌اند وحتی درین روزهاعدهٔ ازسربازان‌داخل پنوم‌پن‌شدند ودرحومه های آن جنگ به شدت ادامه‌دارد.

چون امریکائیها بربمباران خود افزوده اند مردم شهر پنوم پن به صدای انفجار عادت کرده‌اند ولی ازچندروز باینطرف صدای‌انفجار های مهیب تری درداخل شهر بگوش میرسد که بکلی باصدای انفجار بمب هامتمایز است واین صدای راکت های قوای طرفدار سهانوك است‌که درداخل شهرمنفجرمی شود بدین‌ترتیب شهرپنوم‌پن ازچارطرف موردحمله شدیدراکت هاقرار گرفته واکثرخارجیان به شمول فامیل اکثردپلومات هاشهرراترك گفته اند ازاوضاع

بقیه درصفحه ۶۱

گوشه ای ازنبرد درحومه پنوم پن

بوسه به پیغام

باید دقت شود

قبل‌برین درتوزیع اپار تمانهای مکروریان ملا حظاتی از قبیل خویشا وندی یا بعضی مسایل دیگر سبب شد که یکعده غیرمستحق باوجود داشتن خانه در مکرویان هم‌اپارتمان بگیرند . امیداست درتوزیع اپارتمان بلاك هایی‌که اخیرا ساخته شده وهنوز توزیع نگردیده مسؤولین اموریاست خانه سازی ازنهایت دقت کاربگیرند، زیرا روحیه نظام جدید وپسندیده جمهوریت باهرگونه حق تلفی مغایرت دارد .

عبدالقدیرازسرای غزنی

• • •

فلم هادوبله شود

اگروزارت محترم اطلاعات وکلتور بعدازین درقسمت تورید فلم ازممالك مختلف داخل اقدام شده درضمن برای تهیه یك استدیو برای دوبلاژ فلم هاپلانی راروی دست‌بگیرد ازیکطرف یکعده ازهموطنان ما بکار افتاده ازآواز شان استفاده میشود وازجانب دیگر مفهوم اصلی هرفلم خارجی راهموطنان ما به خوبی درك می نمایند .

حمیدالله غزنیوال

• • •

وضع سرویسها

گرچه این موضوع بارها نوشته شده ولی انتقادات درگذشته نوشته های روی یخ را می‌ماند. مهمترین وعمده ترین مشکل شهریان کابل (به استثنای‌کسانیکه موتر شخصی‌دارند) مشکل رفت وآمد شان دربین شهر است .

واین عده‌که اجباراً ازسرویس های شهری استفاده میکنند ازبی نظمی داخل سرویس ، ازازدحام وبسی چیزهای دیگر شکایت دارند. این شکایات بحدی زیاد بود وآنقدر دررادیو جراید، روزنامه هاومجلات چیز هایی درین مورد نوشته شدکه گمان میکنم اگرهمه را جمع ودریك کتاب تدوین کنیم بزرگترین و ضخیم ترین کتاب بوجود خواهد آمد . امید است ریاست محترم ترافیك درین مورد توجه جدی نموده . پروگرامی برای سرویس های هرلین مطابق احتیاج مردم هرمنطقه و مطابق تعداد نفوس هرمنطقه طرح وآنرا بصورت جدی بالای موترداران تطبیق نماید . بااضافه کردن چندسرویس دریك لین ویاکم ساختن وقت توقف آنهادرایستگاه آخری میتوان ازازدحامی که همیشه بوجود می آید بخوبی جلوگیری‌کرد زیرااگرمردم مطمئن باشند که سرویس های مثلافلان لین هرپنج دقیقه بعدبه هرایستگاه میرسد آنگاه دم دروازه سرویس بخاطر بالا شدن وپائین شدن‌کش وگیر نمیکنند امیداست این مطلب درجمله اصلاحاتی که اداره محترم ترافیك درنظردارد بمیان بیاورد اولتر مورد دقت قرار گیرد .

احد عزیززاده

ژوندون شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

قاری عینی

حضرت ابوبکر صدیق (رض)

این شخصیت بزرگ اسلامی عبدالله نام داشته پدر شان به ابی تحافه معروف میباشد درسال ۵۳۷ م تولد گردیده قبل **ازاسلام آوردن به حسن اخلاق وخیرخواهی نزدمردم معروف بودند. ازثروت وغنابهره‌مند** بوده بر ضعفاء ونیاز مندان شفقت داشته‌به انساب وا خبار مردم عرب معلو مات زیاد داشتند بناء مورد احترام وتعظیم‌قرار داشته ودر تمامی امور مردم ازاو شان مشو ره میخواستند .حضرت‌ابوبکر(رض) قبل‌ازرسالت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم دوست صمیمی شان بوده همدیگررا احترام وتکریم میکردند هنگامیکه بحضرت محمد (ص) وحی‌نازل گردید او شان از نخستین مردانی بودند که‌بدون تردد بمجرد اطها ر رسا لت نبوت حضرت محمد (ص)را تصدیق وبشرف ایمان نا ئل شدند .

بعداز قبول اسلام حضرت ابو بکر«رض» همیشه دو ستانش رابه اسلام وایما ن‌به حضرت محمد «ص» وبندگی خدا ی وا حد تشویق وترغیب نموده عبادت بت‌ها را عبث وبی‌اساس میخواند زحمات شبارو زی این مرد بزرگ بود که شخصیت ها ی‌دیگر اسلامی مانند حضرت عثمان، طلحه‌بن عبید الله، عبدالرحمن بن‌عوف،سعدبن ابی‌وقاص، عمربن خطاب ابو عبیده‌بن‌جراح‌وسائر رجال اسلامی که‌هرکدام علم بر داران ا سلا م محسوب میشو ند بشرف ایمان نائل شدند.

درقسمت نام‌حضرت ابو بکر(رض) میان مؤرخین اختلاف بوده بعضی هانام اصلی شانرا قبل ازاسلام عبدا لکعبه نگا شته اند که‌بعداز مشرف‌شدن‌بدین‌اسلام‌حضرت‌پیغمبر (ص) بعبدالله‌تعدیل نمودندبرخی‌نام‌شانراعتیق میدانند ولی صدیق لقب شان بوده که از طرف رسول خدا مفتخر شد ه چه نخستین کسی است که‌بدون تردد رسالت حضر ت محمد(ص)راتصدیق وبعداز مراجعت آنحضرت ازمعراج آنرا تائید نموده‌وهمواره از اسلام دفاع مینمودند چنانچه بسیاری از قر یش وقتیکه قصهٔ معراج را شنیدند به حضر ت ابوبکر(رض) گفتند رفیقت میگو یدبیک‌شب ازمکه تابیت المقدس رفته وبار ثانی با ز گشته است.حضرت ابوبکر باو شان گفت قسم بخدا که‌من ازآن تصدیق میکنم چه‌او بشمه ای ازشب ویا روز خبر نزول و حی رابما میگو ید اورا تصد یق‌میکنم پس‌رفتن اورا دریك شب از مسجد حرا م تامسجد اقصی چگونه تصدیق نکنم ؟

حضر ت ابو بکر در دفا ع از مکورهٔ پیغمبر اسلام سهم فعال داشت چنانچه روزی بعضی ازکفار رادید که‌حضرت محمد (ص) را استهزاء وتمسخر میکنند و میگویند که‌یامحمد توادیان ماراعیب میگوئی وبتهای مارا بدمی دانی ردا ی آنحضر ت «ص» گرفته اطراف گلوی مبارك را فشردند درین اثنا حضرت ابو بکر (رض) حا ضر **گردیده کفار رادفع ومیان آنها و حضرت** پیغمبر حائل واقع‌شد در حالیکه اشك از چشما نش جاری بود **این آیهٔ کریمه را** میخواند که «اتقتلون رجلان یقول ربی‌الله» یعنی آیا شمامرد یراکه میگو ید پروردگار من خدا است میکشید ؟

حضرت ابو بکر «رض» در آزاد سا ختن بردگان ومساعدت بی نوایان رول مهم داشت چه مواشی را ذبح کرده و در راه آزا دی

بقیه درصفحه ٦١

آسمانی‌قوانین‌اوبشری‌قوانین

دمذهبی قوانینو قدرت په‌دی‌کی دی چه‌په زړونو حاکمیت لری او خلك په‌هغو با ندی دزړله کو می ایمان او عقیده لری‌حال داچه دبشری قوانینو حا کمیت او قدرت په ویره اووحشت کی‌دی چه خلك‌یی‌دهغو له‌اجرائیی قوی څخه لری.

• • •

اسلام هغه محکم اساس دی چه دانسان دپیدایښت له لو مړیو مرحلو څخه تراوسه باقی بلکه ترڅو چه‌انسانی اجتما ع‌وی تر هغه پوری به موجود وی. اسلام دزړه له کومی خپل پیروان دی ته‌جمتو کوی چه قوانین یی په‌ډیره مینه او ذوق سره و ر باندی عملی کړی له‌همدی کبله اسلام تعلیم ،تربیه او باطنی اصلاح دخپل پرو گرا م اساسی رکن گڼلی ترڅو داسلام داساساتو داهمیت له ورښو دلو څخه ورو ستـه‌وکولی شـی‌چه جا معه پخپله دعاقلانه او انسانی رویی خواته وخو ځوی اود جامعی هرغړی په‌تودو احساساتو او دزړه په‌مینه اود ځان په‌بایللو سره دقوانینو او مقرراتو په‌تطبیق کی زیار وباسی دهمدی ،طلب دسر ته رسولو له‌پاره یی لومړی ځل‌دایمان‌او تقوی **سپارښت کړی وروسته له هغی نه دخپلو** قوانینو سره سم دعمل تو صیه کو ی.

اسلام پخپل اجتماعی نظام کی تر د ی اندازی دفردیت غریزه محو کو ی‌او دانسان په‌باطن کی اجتماعی روحیی ته‌تقو یه‌ورکوی چه‌ترهغه پوری انسان ته واقعی انسان او کامل مسلمان نه‌وایی چه خپل سر نو شت **گټه او زیان دجامعی د نورو افرا دو له** سرنوشت ،گټی اوزیان سره برابر و نه بولی او دقانون حکو مت ته‌ځان ونه سپاری بلکه هرو خت چه‌دځان اوجا معی په منځ‌کی توپیر وکړی په‌هغه وخت‌کی دا دو ل‌انسان داسلام په‌نظر کی شخصیت او ار ځښت نه لری اوله دی کبله چه ده‌خپل سر نو شت دجامعی له سرنو شت څخه جلا گڼلی اوپه خپله یی خپل ځان تری جدا فرض کـړ ی نودانسان او مسلمان‌دکلمی‌اطلاق نه‌ورباندی کیږی .

داسلام‌په نظر کی ټول خلك یودبل د عملونو مسئول دی‌په‌حدیث‌شریف کی‌راغلی دی. (تاسی ټول دشپا نه اورمی په‌خیر یی اوهریو دتاسی دخپلی رمی له‌سا تنی څخه پوښتیه لای شی .

له‌پیشوا څخه دملت پو ښتنه کیږ ی د کورله مشر څخه دکورنی ،له‌ښځی څخه‌دکور له خدمت کوونکی اوکارگروڅخه دمال اوکار پوښتنه کیږی.

اسلام هر سړی جلاجلا دخپل میواد په نیکمرغی او بد مرغی کی گډاو شریك بولی **نودهمدی له امله په اسلام کی دعوا مو تیـر** ایستل ،ځان ښکارول‌اوحقیقت پټو لسخت غندل شوی دی او اسلام په‌واقعی ډول د اجتماع قدر او اهمیت خپلو پیروانو ته‌ښیی اودوی ته موقع نه‌ورکوی چه ددوی شخصی احساسات ، خصو صی اغراض‌او هو سونه دقانون شکل پیداکړی او پر خلکو حاکمیت وچلوی .

هرکله‌چه‌داسلامی‌قوانین‌له‌سالم‌فطرت‌سره‌پوره خوری نود انسان دوجود په‌ډیر و عمیقو او زورو برخو کی نفوذ لری اودانسان له وینو اومغز وسره مخلو ط دی همدا سبب د ی چه دهغه دقوانینو په تعمیل‌کی‌زور اوزیاتی ته څه‌اړه نه‌لیدله کیږی او داسلا می‌روحیی دتقوی په صورت دباطنی ارتباطاوعقید و ی علاقی له‌امله دهغه دقوانینو په تطبیق کی‌له مال او ځان څخه تیر یږی خو شرط داد ی چه‌اسلام په واقعی توگه خلکوته و ښود ل **شی اوپه مغزوکی یی ځان و تیسی داسلامی** تربیی تاثیر او نفوذ تردی حده دی چه په یی‌شعوره زورو رواو بی قیده غرا ئزو لکه جنسی غرائزو هم داسی‌حاکمیت‌لری چه‌ځنځنی غوندی یی گرځوی تاسی‌نه‌گوری چه‌داسلامی محارمو په حصه کی جنسی غرا ئزبیخی محو ښکاری .

مگروضعی قوانین چه دبشر دافکار واو مغزو محصول دی‌له پاسینو امتیازا تو څخه برخه‌نه لری. بشری قانون جوړو نکی له‌دی کبله‌چه بشردی نو خامخا ددو ی په‌قانونی **موادوکی دانسانی غرائزو نښی او شخصی گټوته تمایل صورت مو می او عمومی** حقوقوته یکی خه‌ناخه زیان رسیږ ی هغه خوك کولی شی چه‌داسی قانون وضع کړی چه‌بی‌له هیڅ ډول توپیر څخه‌په مساو یانه توگه ټول خلك ورڅخه مستفید شی چه‌هغه پخپله له‌هغو لذتونو او درد ونو څخه څکلی **وی‌چه دهیواد مریوه غړی ته رسیدلی وی‌او** دداسی اشخاصو تصادف تراوسه پوری نه دی‌شوی.

دقوانینو بالخاصه دجزائی قوانینو دماتی اونه عملی کیدلو مهم او لوی علت داد ی چه‌هغه داسی خلك وضع کوی چه دمحیط له‌بد مرغیو او مصیبتو نو سره اشنا نه‌و ی **او دردو نه چندان نه‌وی ورته رسید لی د** قانون جوړولو اساسی شرط او د هغه‌دښه هرکلی او تطبیق له پاره غوره‌عامل اودټولو **خلکو دمنلو له‌پاره معقوله لاره داده چه** لومړی عمومی افکار ،عنعنات، شعائر ،عرف، عادات ،عقائد اود خلکو احتیاجات په نظرکی ونیول شی وروسته له‌هغه دقانون دموادوپه طرح کولو پیل وشی مگر دتاسف ځای‌دادی چه‌زیاتره په‌دی باره‌کی یابی اعتنا یی کیږی یاداخلی او خارجی عوامل قانون جوړوونکی **له‌سمی لاری څخه منحرفوی په نتیجه کی** ځینی داسی قانون منځ ته‌راځی چه‌له عمومی سویی سره هیڅ سمون نه خوری‌او د خلکو په‌زړه او روح کی قطعا نفوذ نه‌لری او د **قبلولو اوعملی کولو امیدیی دصفر په‌درجه** کی وی او خلك‌له زرگونو وسا ئلو او لارو څخه کار اخلی ترڅو خپل ځانونه دد ی‌ډول قوانینو چه ددوی له روح، وینواومغزو سره هیڅ تناسب نه‌لری خلاص کړی اوپه دا سی کار باندی لاس پوری کړی چه قانو نـی **ممانعت ولری نو دتحمیلی قـوا نینو نتیجه** ضررناکه وی‌ځکـه دا ډول قـوانین له یوی خوا ددوی له منا فعو سره ضدیت لر ی‌اوله **بلی خوا دهغی جامعی دخلـکو قـانونی او** حقوقی وجدان دهغه قانون‌منلوته جمتونه‌وی.

ازحوادث حیرت انگیز جهان

تردد چه‌ها میکند؟

● زن‌وشوهری درانتظارمرگ بودند که صاحب‌فرزندشدند.

چطور یک طفل نوزاد ووالد یش که در جنگل‌میخوا ستندبمیرند توسط‌یک‌جنگلبان نجات داده شدند ؟

عصر روز هنگامی که آفتاب از پشت ابر ها نمایان شد گر هارد ومونیکا درجنگل فورستن موتوان واقع در ایگنسیو رگ قصدا انتحار کردندودو پاکت محتوی‌دودرجن قرص خواب آور مارك «تیاد ورم» را قورت کردند اما وقتی اندو نیمه جان بودند که مونیکا مویزس ۱٤ ساله طفلی بدنیا آو رد پدر کودك گیرهارد هو شرل ۲۱ ساله بود وشغل نجاری داشت .مونیکا از اقدام به خود کشی پیشمان‌شده‌نمیخوا ست هیچکدام شان بمیرد وهر اسان در حالیکه خونا ز وجودش میریخت در جنگل ته وبالامی دوید تا اینکه با جنگل بان رو برو شد وهمه شان نجات یافتند .

در روزنامچه پولیس محلی ریگنسبورگ این حادثه که نزدیك بود بیك تراژ یدی عمیق بیانجا مد چنین قید شده است .

روز دو شنبه یك مامور جنگل در یك قسمت وسیع جنگل زوس باخ ونزد یك دانیوب در وسط یك راه جنگل دختر جوانی را دید که بشدت خون ضایع میکرد این دختر اهل ناحیه جام بود مامور جنگل فورا زن زخمی را توسط موتر تیز رفتار خود به شفا خانه رساند که پس از معاینهٔ مختصر ویرابه شفا خانه‌ریگسنبور گ‌منتقل‌ساختند مامورین پولیس به کمك فرا خوانده شدند آنها در میان جنگل ومحلی که دختر جوا ن پیدا شده بود در جستجو ی‌وسیع آغاز کردند زیرا دختر جوان گفته بودکه رفیقش هم در همان نواحی وجود دارد مامورا ن پولیس کمی دور تراز محل پیدایش دختر یك موتر تیز رفتار را دیدند که درکنار آن پسر جوانی اهل جام پیداشد به‌اثر صدای گریه طفل پولیس متوجه وجود نوزاد و ی «دختر» شد، که در میان بته ها افتاده بود هر دو توسط موتر امبو لانس شفا خا نه به یك کلینك ریگسنبور گ منتقل شدند قرار اظهار والدین طفل آنها تصمیم گرفته بودند با خوردن مقدار زیاد داروی خواب آور خود کشی کنند ولی بدنیا آمدن طفل سر نوشت آنها را تغییر داد .

مونیکا وگر هارد فوراً در شفا خا نه ریگنسبور گ تحت تداوی قرا گرفته ،معده های شانرا شستند وکودك نوزاد شان نیز در کلینك اطفال ریگنسبور گ سپرده شد قد طفل ٤۹ سانتی متر وزنش ۲کیلو و ۱۲۷ گرام بود چون علایم خنك خوردگی در طفل بملاحظه رسید فوراً دخترك را درقفس شیشه ی‌جا دادند وداکتر ی‌در مورد طفل چنین اظهار کرد :

«مقاومتی که طفل‌برای زنده ماندن ازخود نشان داده بقدر یست که از توان یك آدم بالغ بالاتر بوده است در حالیکه هر سه مریض شفا خانه به سرعت رو به بهبود می رفتند او نا مویزس ۳۷ ساله مادر مونیکای جوان ومادر با کلمات کوتاه وتسلی بخشی اینطور اظهار داشت .طفل پیدا کرد ن گناهی نیست از نامویز س‌غیر از مونیکا ۹ اودلا دگر دارد .

در مهما نخانه لوبمایر در رودینگ گروه جوانان مربوط به انجمن خانواده های المانی به فاصله ها تشکیل جلسه میدادند گرهارد هوشر نجار بصفت رئیس وسر دسته آنان کار میکرد ومونیکا مویزی که شاگرد مکتب بود نیز عضویت این گروه را داشت ،پدر مونیکا بحیث آمر ارتباط انجمن خانواده های المانی ایفای وظیفه مینمود وهم اداره‌و یك عمارت را که برای خانواده های صا حب اولاد زیاد به کرایه گرفته بود ند بعهده داشت .در مهما نخانه لو بیایر .

گرهارد ومو نیکا همدیگر را شنا ختندو آنقدر بهم نزدیك شدند که جدا ساختن‌آنها نا ممکن شده بود .هر روز یك شنبه بایك نظم قشنگ به سینمای برانتل میر فتند و فلمهای المانی‌وکاوبای‌را میدیدند .درین‌زمان مونیکا ۱۳ ساله بود .

در مدت کوتاهی نجار جوان در خانوادهٔ مویزس که صاحب اولاد فراوان بود بیك مهمان محترم شنا خته شد. حتی اجازه‌یافت گاهگاهی شبها را نزد خانواده مویزس‌بماند وبالای کوچی در سالون بخوابد .در ساعات رخصتی گرها رد ومونیکا به جنگل ها رفته با موتر الفا رومئو که قیمتش ۱۲ هزا ر مارك بود به تفریح می پرداختند وضمن همین گردشهای جنگل بود که آنچه نمی بایستیست واقع شود ،سر انجا م‌روی آورد

چندی بعد مونیکا حقیقت را افشا کرد وگفت که بزودی صاحب طفل خواهد شد قرار اظهار مونیکا پدرش چون دید که‌کاراز کار گذشته بیشتر به دخترش توجه نشا ن داد وبعد از آن مونیکا لباس حاملگی به تن کرد .در خانوادهٔ مونیکا این پیشامد بناچار بدون سر وصدا استقبال شد .

اما بر خلاف گرهارد در محل کاربا اعتراض فراوان همکاران رو برو شد وهر روز می شنید که به او خطاب میکردند :این چه کار بود که کردی وسبب شدی دختر ۱۳ ساله از توصاحب اولاد شود ونگهداشت این‌طفل برای تو بسیار گران تمام خواهد شد .گر هارد موتر تیز رفتار الفا رو مئو رابه قسط خریده بود ومیبا ئیست از ۸۰۰ مارك معاش ماهوار هر ماه ۳۰۰ مارك قسط موتر را بپردازد وبا۵۰۰ مارك دگر زندگی خود راسر وصورت بدهد .

پدر جوان به مرور زمان دچار یکنو ع کابوس شد وبتدریج خود شرا بیچاره تر میافت سرا نجام وضع‌روحی اش‌خراب شده داخل بستر شفا خانه گردید وگفت: من نمید ا نمیتم چه کار کنم او کار نجاری را ترك گفت وبدون کدام هدف شهر او بر فلس را بسواری موتر بار ها گردش کردند گاهی بامونیکاوزما نی به تنهایی به این گردش میبرد اخت. پول پس اندازش تمام‌شد حتی روزی فرار سید که دگر قادر به پرداخت پول قیمت بنزین هم نبود وآنگاه تصمیم خود شرا اعلان کرد حال با همه چیز مقا طعه میکنیم.

... وآنها شبها در میان موتر میخوا بیدند

روز ۱۸ اپریل مونیکا راباخود برداشت وهفته هابدون هدف در ،بیرون شهر ودر جنگل با موتر گشتند وشبها را درموتر خوابیدند والدین مونیکا بخا طر دختر شان اعلان مفقودی‌داد گرهارداز ین‌بی سرنوشتی هم بستوه آمد واز یك دوا فروشی ،معاً ٦ پاکت تابلیت بیتا دورم‌خرید .بدون‌نسخه هم خرید آن‌مجاز بود.پس از خرید تابلیت ها از مونیکا سه بار خوا هش‌کرد موتر را ترك کند زیرا تصمیم گرفته بود به وضع نابسامان خود خاتمه دهد .شاید رویا ی جوانی وهیجان کودکی به سر مونیکا زدکه اوهم‌قرار گذاشت باگرها ردبه‌یکجااستقبا ل مرگ بشتا بند وهم امکان دارد از رو ی عشق واقعی حاضر شد در کنار گرها ردتن به مردن دهد .

حوالی چاشت روز بود که آندو درعقب آسیاب همراه شان را تغییر داده وارد جادهٔ شدند که‌داخل جنگل میرفت.در وسط جنگل که رسیدند مونیکا چند سطری روی یك ورق یاد داشت کرد ،والدین عزیز ،هروی مارا ببخشید .برای ما دیگر راه چار ۀوجود نداشت ومیخوا هیم در کنار هم به خا ك سپرده شویم خدا حافظ تان »

سپس هردوی شان تابلیت های خوا ب آور را جویدند وهمان بود که‌طفل بدنیا آمد ومامور جنگل پیدا شده متعا قباً پولیس در موضوع مداخله کرد .

وحالا پدر مادر جوان تصمیم دارند رسماً با هم ازدواج کنند ونام طفل شانرا مارتینا گذاشته‌اند.

والدین نجات یافته کودك در شفا خانه :
«نام طفل مارا مارینا بگذارید »

شناور

مردی قوی و شگفت

● بعضا بغلط مرا اکروبات میگویند درحالیکه من ...

● فال های داکتر ((و انکاد را)) امید وار کننده بود ولی ...

● من بافواد اعلان مسابقه دادم اما او حاضر نشده با من مسابقه بدهد

گوشك تیلفون‌رابرداشتم تاباشناور تماس حاصل کرده پاسخ سوالاتی را که معمولا خوانندگان مجله درمورد اواز مامیخواهند ، ضمن گفتگویی تهیه وتقدیم خوانندگان مجله بنمایم . اتفاقا شناور خودش به اتفاق یکی ازدوستان خودبطرف مجله براه افتاده بود .

من منتظرش نشستم واین انتظار زیادطول نکشید زیراچند دقیقه بعد دروازهٔ دفتربازشد ومردی درشت اندام باچهره گرد وبازوان‌قوی درحالیکه چوبدستی بدست داشت همراه با دوستش وارد شد ومن درنگـــاه اول او را شناختم .... گفتم :

آقای شناور خوش آمدی منتظرت بودم ... راستی این چوبدست چیست ... نی کـه..

خندید وگفت :

– پشت این حرفها نگـرد... چیز مهمی نیست .

بعد هرسه دراتاق‌مدیر چاپ مجله‌نشسته‌به صحبت آغازنمودیم . گفتم :

– آقای شنا ور هیچ درك نداری ... البته منظورم اینست‌که ازتوهیچ سر وصدائی‌نیست خوانندگان مجله ازمامی پرسندکه چراشناور هنرنمایی نمی‌کند وماجوابی نداریم .

شناورکه شانه های عریض وچشمان نافذ دارد به چوکی تکیه میکند اندوهی چهره اش رافرامیگیرد وبعدآهسته میگوید :

– ها ... مردم حق دارند. بپرسند...اصلا هنربرای مردم است وهنرمند همیشه باید در خدمت مردم باشد و ظاهر نشدن من روزی ستیج ویادربرابر مردم جهت سرگرمی آنها عللی دارد که اگر بخواهید برایتان شرح میدهیم . گفتم :

– مثلا کدام علل ؟

نگاهش رابزمین دوخته یکس دستی خودرا دربغل می فشارد ومیگوید :

– مرا بقدر کافی دلسرد ساخته اند،میدانی من باریاست ثقافت وهنرقرار داد داشتم به اساس این قرارداد هنرنمایی من تحت مقررات آن اداره قرار گرفته ومن دربرابر هر نمایش نیم ساعته دوهزار افغانی دریـافت میکـردم من به این قرارداد احترام گذاشته در چهل نمایش حصه گرفتم ولی مشاهده کردم کـه مؤسسه مذکور تعهدات خودرا مطابق قرارداد ایفانکرده بمن صرف سی وهشت هـــزار افغانی داد .

شناور دربکسش به جستجو پرداخته‌ورقه‌ای رابیرون کردوگفت : اینرابخوان .

جواز نامه اش بودکه ازطرف‌ریاست ثقافت وهنر برایش داده شده بود اوادامه داد:

– ببین .... بمن جوازنامه هنری درجـــه چهارم داده‌اند من بروی اسناد متعدد ازجمله سندی‌که ازموسسه افغان فلم بدست دارم درشتهٔ خودم درردیف اول قراردارم ولی بمن جوازنامه درجه چهارم داده‌اند ونمیدانم بـه اساس کدام معیار مرادرجه چهارم خوانده اند مؤسسه مذکوردرشعبده بازی چه‌کسانی رادرجه ول دوم وسوم میداندکـــه مرادرجه چهارم شناخته‌اند ؟

اینکه درروی ستیج چه قیوداتی را متحمل میشدم چیزیست‌که خوانندگان محترم میتوانند ازمصاحبه زرغونه آرام بامجله ژوندون درك کنند ومن درآن مورد زیاد حرف نمی زنم .

بعد شناور اسناد و ورقه هائیرا ازبکسش کشیده پیشروی من قرارداد . دراسناد مذکور یکتعداد ازشعبده بازان داخلی وخارجی ازینکه باازشناور چیزی آموخته وشاگرد اوبوده اند اعتراف‌کرده ویامهارت اوراتائید نموده امضاء کرده بودند .

شناور گفت :

– یك وقت من خواستم نمایشگاهی در جلال آباد دایرکنم بشاغلی کهـــزاد نقشهٔ ساختمان نمایشگاه راترتیب کرد من نمایشگاه رامطابق همان نقشه ساختم ویك مقدار پول مصرف نمودم وبعد باچند هنرمند دیگـر و آواز خوان هاقرار دادبستم تابامن همکـاری کنند . ازنمایشات ماباگرمی استقبال بعمل

ژوندون

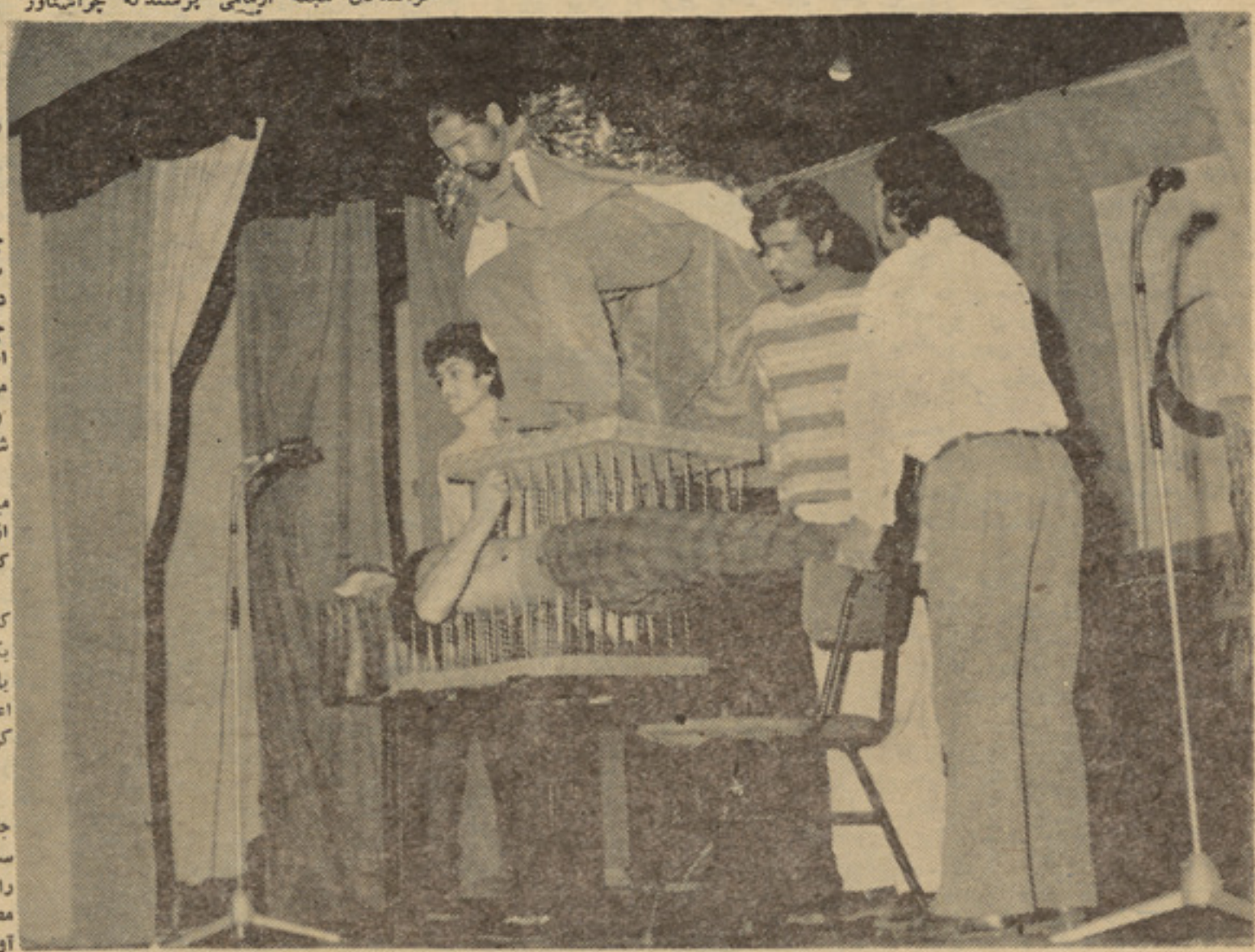

این عملیه مربوط به آن شعبه ازشعبده‌بازی است که «فکیریزم» نامیده میشود

«ایلوزیون» و(فکیریزم) دوبخش‌از شعبدهٔ با زی است که اولی‌را میتوان‌چالاکی دست‌ترجمه‌کرد و دو می عملیات مربوط‌به‌مقاومت های‌جسمانی‌رادربرمیگیرد

ت انگیز

دلهای بینندگان از هیجان می‌تپد ولی‌شناور که از کار خود مطمئن است لبخند میزند

آمد امابرخلاف انتظارریاست ثقافت وهنرعلیه مادست به اقدامات زده نمایشگاه مارا مسدود ساخت ومراازلحاظ مادی شدیداً خساره مند و نظرمعنوی دلسرد و اندوهگین ساخت برای اثبات گفته هایم درین قسمت هم اسنادی دارم .

شناور اندکی مکث کردبعد مثل اینکه چیزی تازه‌یی‌را بخاطر آورده باشد گفت :

– من یك بار همراه باهنرمندان ریاست ثقافت وهنر به اتحاد شوروی رفتم. ولی بعدها موقعی‌که ازکشور های خارجی دعوتنامه هامیرسید نمی گذاشتند تابه خارج سفر کنم دعوتنامه هاراپنهان می نمودند .

این عوامل باعث دلسردی من ازکارشعبده بازی وهنرنمایی گردید .

ازشناور می پرسم :

– آیا باداکتر «وانکادرا» شعبده‌بازترکی مقابل شده‌ای ؟

لبخندی زده پاسخ میدهد :

– بلی ... من اورادیدم درریکلام های خوداز بعضی عملیاتی نام برده ویانوشته‌بود که میدانستم نمیتواند ازعهدهٔ اجرای آن بدر شود زیراعملیات مذکور راجزمرتاضان هندی دیگران اجراکرده نمیتوانند . من این مطلب رابوی تذکردادم وانکادراتکان خورده بعدمرا درآغوش گرفت وگفت : بلی من بعضی ازین عملیات راتاحال نیاموخته ام امامعلوم میشود خودت درین رشته مهارت داری که میدانی چه کسی فلان کاررا انجام داده میتواند وکدام اشخاص نمی توانند .

شناورجدی شده گفت :

– من وانکادرارا ازفال دیدن بصورت خصوصی منع کردم وتنها اجازه دادم روی ستیج فال ببیند .

پرسیدم :

– چرااینکار راکردی ؟

بازهم همانطورجدی پاسخ داد :

– درآنصورت اوپول وتحفه های زیادی از مردم ماگرفته باخودمی برد درحالیکه فال او امیدوارکننده بودولی‌زیادبه حقیقت نمیپیوست اگربرای فال‌دیدن اودست آزادمیداشت یکعده زیادهموطنان مامغبون واقع میشدند .

گفتم :

بقیه در صفحه ٥٦

درین سه صحنه شناور را روی‌ستیج حین اجرای عملیات مختلف شعبده بازی مشاهده میکنید

راپور ترشهری — ژوندون — گزارش میدهد

از گل احمد «زهاب» نوری

مرد انیکه با حادثه

چگونه چراغهای یک موترسا یکل باعث نجات جان انسانی شد

بعضی اوقات هم تکسی رانها مسافرین راجزا میدهند!

برف سپیدی شهر را پو شیده، با زار های کابل درین نیمه شب سرد زمستا ن خلوت به‌نظر میر سد، گاه‌گاهی چـــرا غ مو تری بر روی جاده‌های یخ‌زدهٔ کابل روشنی انداخته وسایهٔ تک‌تک مردمی که‌تا این‌وقت شب بیرون مانده اند، نمایان میشود .

موترتکسی‌یی درگوشه «سه‌دکان چنداول» توقف کرده‌است ،رنگ نخودی مو تر د ر سیاهی شب تیره تربه نظر میر سد ، چراغ کوچك سقف آن‌چهرهٔ مردی را که‌به پشت اشتر نگ بخواب‌رفته روشن ساخته است. سکوت بر بالای شهر پرده ـکشید ه وگاه‌گاهی صدای قدمهای پهره دار ، ایـن سکوت رابرهم میز ند.

دو مرد آهسته به‌مو تر تکسی نز دیك شده‌و از پشت آیینهٔ یخ زدهٔ آن به چهر ه خواب رفتهٔ دریور نظری میا ندا زند، بعد یکی ازآنها بانگشت به شیشهٔ مو ترمیکوبد **تکسیران چشمان خواب آلودش را میگشاید** آهسته خودش رابالا میکشد و شیشهٔ موتر راکمی پایین میکند، یکی از دو مرد بیرون میگوید:

ـتاوزیر آباد چند بتیم ؟

تکسیران کمی سکو ت میکند ، به‌فکـر میرود که‌آیا موتر شس خواهدتوانست کوچه های خامه وگل آلود وزیر آباد راطی کند، صدای آنمرد باز بگوشش میر سد کـــه میگوید:

ـاوبیادر.... ماره خنك کشت ... زو د شـو !

دست تکسیران بسوی دروازه عقب موتر دراز میشود وآن را میکشاید،هردو مسافر بالای سیت عقبی مینشینند .

دربین راه هردو مسا فر از مهما نـــی دوست شان گپ میز نند که‌شب آنها راتا ناوقت نگهداشته بود، دریوروهردو چشمش رابه جاده دو خته وموتر والکا باسر عت متوسطی محمد جانخان واتِ جادهٔ و لا یت مقابل میرمنو تولنه ،چهار را هی حا جـی یعقوب رایکی پی دیگر طی میکند بعدبـه کوچه های پرپیچ وخم وزیر آباد پیچیده‌و بانگاهنهای کشنده ای‌به پیش میرود .ازدور چراغهای چهار قلعه نمایان‌میشود دردوطرف سرك خامهٔ وزیر آباد ،زمین های پو شیده ازبرف قرار دارند، سکوت و خلو تـدرین منطقه حکمفرما ست تکـسیران باچشـما ن خواب آلود به‌پستی وبلندی های راه خیره شده واز آنچه در پشت سرش جر یا ن دارد بی خبر است . ناگاه فشار تفنگچه یی رابه پشت گردنش احساس‌میکند وصدائی درگوشش طنین می اندازد :

ـتوقف کن ....

اوبه پیشروی اش کمی دیگر هم ادامه‌میدهد ولی اینبار صدا جدی تر به‌اوـدستور توقف رامیدهد. فشار اسلحه وحشت عجیبی رادر دل تکسیران میاندازد ، پای‌لرزا نش بروی «برك» موتر فشار میآورد ،وبعد و تر به

ناگاه فشار تفنگچه یی را به پشت گردنش احساس میکند وصدایی در گوشش طنین میاندازد ! توقف کن ...

زندگی میکنند

تکانی ایستاده میشود . یکی‌از آن دو نفر دروازهٔ عقب مو تررا میکشا ید وبه پیش آمده پهلوی تکسیران مینشیند ، آنگا ه میگوید:

ـدستهایت رابالا بگیر ....

تکسیران بیچاره میبیند که‌تا چند لحظهٔ دیگرهمهٔ هست ونیستش رااز دست خواهد داد بدستور آنها عمل نمیکند ،بین هر دو مردنگاه هایی ردو بدل میشو د و دریک **فرصت‌کوتاه ضربهٔ شدیدی بر سر تکسی** ران فرود می آید. مقابل دید گا نش را سیاهی می پو شاند وبعداز حال میرود ..

این بود خاطره یی از لابلای خاطرا ت‌یك **تکسی ران نام او (امین) است ، چهره اش** راداغ های چیچك به شکل عجیبی در آورده واندام لاغرش در پشت اشتر نگ مو تر تکسی اورا آدم کوچکی می نما یاند .

از امین می خواهم‌تابقیهٔ‌ماجرای آن‌شب‌را قصه کند، کمی سکوت می‌کند، بعدبا همان لهجهٔ خا صش ماجرا را اینطور ادامه میدهد :

ـنمیدانم چه‌وقت شب بودکه بهو ش آمدم ،سرم بسیار درد میکرد وخون که‌از شکستگی آن بیرون میزد،لباسم راتر کرده بود. **آنها دو هزارو یکصد افغانی پو لم** رابابالاپوش تریویرایی که پوشیده بود م برده بودند .همچنان یك کمبل مستعمل که بالای سیت مو تر درزیر پایم پهن کرده بودم ویك دانه ساعت «ویشتن صله دارکه به‌دستم بسته بود، نیز به سر قت رسیده بود....

– ازاو می‌پرسم دیگر آنهارا ندیدی ؟

جواب مید هد:ـ نه.. من آن شب چهره آن هارا خوب نگاه نکردم ... لذا اگر با ز هم آن هارا میدیدم شاید نمی شنا ختم...

تکسی رانان مردمان عجیبی اند. آن هابا حادثه زندگی میکنند روزوشب آنها باما جرا توام است. اصلاء زندگی خودشی حا دثه ساز است ،هر دقیقه درپشت‌خود حادثه‌یی راپنهان داردکه به ارمغان می آورد. .ولی تکسی رانان بااین حوادث بیشتر رو برومی **شوند ، آنها با اشخاص مریض ، با آسیب** دیدگان با شادیان وغمگینان،با درد مندان‌ـ وبیدردان سرو کار دارند وهر روز ده ها **خاطره برصفحهٔ ذهن آنها نقش میبندد ...**

شهر کابل در زیر تیر هزاران تکسی نووکهنه **می‌لرزد ....**

گاهی شکوهٔ مردم ازبی انصافی واضافه ستانی تکسی رانان بلندمی شودو زما نی ازبی احتیاطی وتیزرانی آن‌ها... اما خوداین تکسی ران هاهم گفتنی های‌دارند .قصه‌های دارند ...

که‌جالب وشنیدنی است ....

دربین یك موتر تکسی نشسته ام وا ز «مکرویان» بسوی شهر می آیم، دریو راین

تکسی مرد قوی هیکل ونسبتاً چا قی‌است، در گوشهٔ چشم چپش جای زخم عمیقی‌دیده میشود.... او خاطرات زیادی از زند گی اشرا قصه میکند ... **من‌از آنجمله یکی** رادرین راپور برای تا ن‌مینویسم خا د م حسین با موتر ش سه مسافر را بسو ی لوگر میبرد ،آفتاب آهسته‌آهسته در پشت کوه‌ها چهره اش را پنهان‌ساخته وشام‌چادر سیاهش را بر دا منهٔ های‌کوه پهن میکند.

کم‌کم تردد عراده جات در جاده کا بل لوگر کم میشود ودقایقی بعد دیگرمو تری‌ـ درین راه دیده نمیشود، خادم حسین هرگز **فکر نمی‌کند که‌حادثه یی درسر راهش کمین** کرده وزندگی اورا تهدید میکند ، بی خیال پایش بر «اکسلیتر» مو تر فشار مید هدو موتر با سر عتی عجیب به پیش میرود ..

حالا درنیمهٔ راه رسیده اند ، سه مسافر موتروان را وادار میسازند که تو قف کند **دست هایش را بزور بسته کرده و بعد** میخواهند تاتو را از موترپیاده‌کرده ،به‌گوشهٔ تا معلومی بکشا یند ... در ین فر صت چراغ یك موتر سایکل از دوردیده میشود سارقین بو حشت افتاده تکسیران را ر ها کرده خود در تاریکی شب **فرار میکنند .**

خادم حسین میگو ید: اگرآن‌شب همان موتر سایکل به‌کمکم نمیر سیدشا ید کشته میشدم وموتر مراهم سارقین با خو د میبردند....

در چهار راهی پشتو نستان پهلو ی‌یك موتر تکسی ایستاده ام وگوشش بدرد دل‌یك تکسی ران داده‌ام، اویك مو تر ما سکو یچ سفید رنگی دارد، خودشی را حمید ا لله **معرفی میکند . مدتی کوشیدم تارا راضی**

سا ختم که‌یکی از ماجرا های ز ندگی اش رابرایم قصه کند .. زیرا در محیط ما خبر نگار راکمتر کسی میشناسد ، مردم ما از نو یسندگان وخبر نگاران و حشت دار ند، ازهمکاری وگفتگو باآن ها خودداری میکنند وکار خبر نگاران ما به‌مرا تب‌مشکل‌تراست از رپورتران دیگر ممالك ،چه در ینجا یك خبر نگار باید مدتی وقتش را ضایع‌سازدو **باهزار کلمهٔ شیرین وتلخ کسی‌را یامرجعی** راوادار بسازد ،تا باو به‌گفتگو بپر دازد . به‌هرحال کمی حاشیه رفتم... حمید ا لله تکسیران تازه قصه اشرا شرو ع‌کرده‌بود که‌مردی پهلو یم ایستاده شد به کتا بچهٔ یاداشتم که‌از گفته های دریو ریاداشت بر میداشتم نگاهی کردو گفت :

ـبه‌گپ های این موتر وآنهاگوش نکنین آنها تمام کسانی راکه به تکسی خود سوار میکنند جزا میدهند ....

ازین مردکه ظاهر آراسته یی نیز دارد میپرسم: خوب شمااز تکسیر آنها چه‌زحمتی دیده ایـــد؟

بقیه درصفحه ٦٠

بخش دوم

فاجعه اشتباه آمیز یك قاضی

خانم شرویدر باوصف آنکه از شو هرش جدا شده اما در امور معا ملا ت او سهیم بود .

عده ای شهادت دادند که خانم شرویدر می خواست به مسا فرت برود وایملا به شهادت شهود افزود خانم شرویدر می خواست به مسا فرت برود تا از چنگ یکعده خوشی بین ها فرار کرده باشد در **این صورت سوا لی مطرح میشودکه پس امکان دارد خانم شرویدر زیر نام مستعار در محلی زندگی میکند.**

اما در مورد مادرو دختر ایولز موضع طور دگر است .

در اثر کالبد شکافی اجساد علل مرگ تثبیت نشده.وکلای مدافع ایملا درین مورد یك علامت سوالیه گذاشته اند: قتل،خودکشی یاحادثه

این دسته ها به خو ن هیچ کس آغشته نشده است

اینهم قابل تصور نمی باشد که ایملا شاهد مرگ مادرودختربوده واحتمالا بخاطر استفاده از دارایی آنهااجساد را پنهان سا خته باشد. ارولدایملا به چنین چیزی هم اعتراف نکر ده است اما یك کلمه اختتا میه یی که ایملا در اخیر دفا عیه اش اظهار داشت دارای مفهوم دو جانبه می باشد بدین معنی که او گفته است این دستها به‌خون هیچکسی آغشته نشده است»

محکمه جنای لوبك حر فهای او را باور نکرد . ولی این اظها را ت باعث تولید شك برای محکمه‌گردید ودر نتیجه محکمه آخرین د فا عیهٔ مدعی را غیرمعقول نخوا ندایراداتی که طی سه سا عت و پانزده دقیقه جریان محاکمه و تنظیم فیصله علیه ایملا بعمل آمد او را ملزم سا خت که غیر از او کسی دگر با خانمها رابطهٔ نزدیك تری نداشته وآندو را بهتر از ایملا نمی شنا خته است‌و اما اینکه بصورت دقیق چه وقت در کجا ؟ و چطور آندو زن به قتل رسیده باشد کشف نشده است. قضات درقضیه‌ایملاتمام‌آنچه رامدعی العموم در باره محکو میت ایملا ارایه داد ملاك قضاوت قرارداد عینا **هما نطوریکه ،وا لتر مایر قاضی محکمه بیله فیلد در کتاب خودزیر** عنوان «خبر های نا درست ما»بر روش قضات انتقاد کرده ا ست :

رسید گی به یك دوسیه جزا یی بدون تعیین جزا مثل ضربه ا یست که‌انسان بر سطح آب فرود آور د. صدورای برعد م مسئو لیت شخص کارمثبتی به‌شمارنمیرود.ودرینصورت دایر کردن محکمه برای رسیدگی به همچو مو ضوعات بی لزوم تلقی مشود یك چنین سیستم عد لی که حتما باید به متهم جزا داده شود، باعث بروز اشتباها ت‌عدلی وقضایی میگردد مخصو صا آن محاکم‌و دیوان های قضایی‌که‌بروی‌قیاس وشهادت شهود حکم میکنند .

چه کسی متهم را در برابر اهل خبره حمایت میکند .

در سال ۱۹۵۸ یك محکمه مونستر خانم بیست‌و نه‌سا له‌خانه دار به‌نا م ماریا رود باخ رابه اتهام قتل شو هرش محکوم به حبس ابد کرد . بر حسب تصادف بچه ها ضمن بازی گوشه پیرا هن رود باخ را از زیر خا کها بیرون‌آوردند آشنایا ن خانم رود باخ شها د ت دادند که خانم بار ها نزد آنها گفته بود که می خواهد شو هرش ر ابکشد . د ا و فیسر شپشت نظر یه داد که کاسه سر رود باخ در اجاق آشپز خانه ماریا رود باخ سو خته‌است..اماتجدیدنظربردوسیه رود باخ از طرف محکمه ردگردید تا اینکه یکنفر که به عنوان تفریح در گوشه جنگل نزدیك خا نه‌رود باخ قد م‌می زد کاسهٔ سر سو خته یکمرده را پیدا کرد . معهذامقا مات عدلی هیچ اقدا می نکردند تااینکه وکیل مداف ع‌خانم رود باخ محکمه‌را مجبور سا خت بر موضوع موکله اش امر تجدید نظر را بدهد سر انجام رای محکمه را مبنی بر بی گنا هی مو کله اش حاصل داشت.

درسال ۱۹٦٤ شخصی بنام ایوا ـ ماریا ماریوتی چهل‌و شش سا له به اتهام قتل وسر قت بیوه یی یك داکتر دندان محکوم به حبس ابد شد قتل هجده سال قبلی بو قوع پیو سته بود شا هد واقعه یکتبعه چکو سلواکی نکات مجهول پیدا بنا م ایریس استدیا از آشنایان مار یو تی بود ، او درسال ۱۹۵۰به عین جرم در چکو سلوا کی به سی سال زندا ن با مشقت محکوم‌گردید اما پس از گذشت سیزده سال بخشیده شد .شهادت این مردباعث

ایوا ماریا ماریو تی درسال ۱۹٦٤بجرم قتل یکزن بیوه به حبس ابد محکوم گردید. دما به اثر بـرو زنقص در صورت دعوا قضات مجبور به تجدید نظر شدند و جریان محکمه‌سر انجام به بیگنا هی متهم حکم‌کرد

هانس هتسل نماینده تجارتـــی پس از محکوم شد نبه حبس ابد بعلت قتل خانم ما گد الینا سا لون محکمه را ترك میکند . او چهارده‌سال رادر زندان ماند تا اینکه بـه اثر تجدید نظر ازحبس‌رها گردید

محکو میت ماریو تی به زندان ابد گردید ، اما محکوم خوش شانس بود . زیرا به اثر بروز نقص در صورت دعوا حکم بر بطلان فیصـــله قبلی صادر شد .و طی رسید گـی مجدد بر موضوع دفعتا معلوم شدکه دلایل ارائه شده از آغاز تا انـجا م صحت نداشته وقتل به خاطـــر سر قت به هیچو جه نتوا نست ثابت شود ، چه جوا هرات وسکه های طلا که که پیش از قتل‌مالك آن می بایست به‌سر قت رفته‌باشد دست نخورده پیدا شد وایوا ما ریا مار یو تی‌را بی گناه شنا خته آزاد کردند .

در سال ۱۹۵۵ یك محکمه اوفن‌ـ باخ هاینس هتسل نما ینده‌تجارتی را به اتهام قتل یك زن به نـــام ماگد الینا گریرت به حبس ابد با اعمال شا قه محکوم کرد . زن‌جوان اتفا قا در آغوش هتسل جان‌سپرده بود. چون زن در حال معا شقه و روابط جنس درآغوش‌او مرده بود

بناء هتسل ازکشف حقیقت تو سط پولیس و جزایی که از اثر روابط نا مشروع با آن زن‌احتمالا با لایش

تعمیل می گردیدترسیده‌جسدراتابه محل یك خط آهن کـه‌از هـــما ن نزدیکی می گذشت حمل کرد.اتفاقا

در همان محل سا عتی پیشتر یك دختر جوان هم به‌قتل رسیده بود اما در اثر کالبد شکا فی جســـد ما گد الینا هیچگونه علا مت‌ونشانه ازخشو نت وعنف ثا بت نشد .

قضاوت بروی‌تخمین و یك‌سایـه استوار بود

حین رسیدگی به دوسیه ، یکتن از اهل خبره بنا م پروفیسر داکتر

البرت پانزولت مدعی شد که خانم ماگد الینا خفه شده است او ا ین نظر را به اساس یك سایه و لکه

سیا هی که بروی‌عکس رادیوگرافی که از حصه گردن بر داشته بـود ابراز نمود . او معتقد بود که آنزن توسط یکرشمه خفه‌شده است‌محکمه عقیده پرو فیسر البرت پا نزولت را معتبر شمرد ، و اما درست‌پس ازاینکه چندین عکس‌دگر ا ز حصه گردن برداشته شد وکیل مدا فـع هتسل بنا م گروس توانست با اصرار وابرا م امر تجدید نظر بـر دوسیه هتسل را حاصل بدا رد در نتیجه عدم صحت ادعای پرو فیسر پانزولت ثابت گردید و هتسل در سال ۱۹۶۹ از حبس رها شـــد، تحقیق بیشتر توسط علمای دگر در باره علت مرگ خانم ماگد الینـــا گوا هی داد که و ی به اثر سکتهٔ‌ـ قلب در گذشته است نه به اثـــر خفه شدن با رشمه .

درسال ۱۹۵۰ یکنفر فرو شنده لبنیات بنا م‌ارتور ما ینبرگ‌ازطرف محکمه‌بجر م‌کشتن همکارش‌جورج‌ـ زو مرهوف به حبس ابد و اعمال شا قه محکوم گردید .

تحقیقات پیرا مون این قتل می رسا ند که ارتور ماینبرگ درشب حین عبور از حاشیهٔ یك قبرستا ن دوست همکارش زو مر هوف رابه قتل رسانده است . به‌اثرتشبثا ت پولیس قطرات خون تازه به رو ی لباس ماینبرگ ثبت‌شد و این خود اتهام قتل را بالای ار تور ماینبرگ وارد سا خت .

وکیل مدافع او هم که گـرو س بود ، توانست محکمه را وادار به تجدید نظر بر دو سیه آر تور ماـ ینبرگ گرداند .یکتـن از شهـو د توا نست با دادن شهادت به نفـع ماینبرگ تردیدی نزد محکمه بـــه وجود آورد . اودر شهدات خودگفت که او ماینبرگ را در شب قتـل جورج زو مر هوف از محل واقعـه بسیار دور دیده است همچنان یك نفراز اهل خبره مدعی شدکه خو ن تازه ودر خشان به وضاحت بازمان وقوع قتل مطا بقت نمی کند و به این ترتیب لکه تازه ودرخشان خون را به‌روی لباس ما ینبرگ ناشی از ما هی گیری دا نست درمحاکمات وقضاو تهایی که در آلمان به روی قیاس صورت میگیرد ، از قاضیها انسا نهای ما فوق دیگران میسازد صرف در صور تی می توان بـــر فیصله آنها خرده گر فت که در شکل صورت‌دعوی و مراحل‌قضاوت شود واین کاریعنی تحقیق درفیصله های قضات مربوط به قاضی تحقیق است . او به مجر میت و بیگنا هی متهم کاری ندارد ، صرف صور ت دعوا و حکم صادره را ز لحاظ ماهیت ونکا ت مجهول آن مطالعه میکند تا مطمئن شود که‌قاضی در فیصله‌اش راه خطا نرفته است .

آرتور، ینبرگ به‌جر م کشتـن همکارش در تاریکی شب نزدیـك یك‌قبر ستان (محل قتل با خطو طسفید مشخص شده) محکوم به‌حبس ابدبا اعمال شاقه شد اما پس ا زگذشت نزده سالا بیگنا هی اشـــ ثابت شد .

صفحه ۱۵

هنر فلکلوریك ومردمی‌بخش بی کم وکاست فرهنگ پولندرامیسازد

پنج هنر از هفت هنر

درازای خط فرهنگی تا زمانه هـــای دور دست می رسد .زمانیکه اروپا دو باره بناء زندگی فرهنگی را برو یرانه های قـر ون وسطی گذارد. فرهنگ پولند همان گرایشی وتمایل را بوسیلهٔ هنر پیکر تراشی ویـت ستوز نمایش داد. هنگا میکه رنسانس مهر هنر ملی را بر تمام هنر های قرون وسطی میزد این پدیده را مادر لابـلای اشعـار ژان کاچا نووسکی یکی از محرز ترین چهر ه

ادبیات رنسانس پولند دیده میتـوانیم. بـا وزیدن نسیـم روح پرور رنسانس کـه بر همه پدیده های زندگی رنگ وآهنگ نوزد، هنر وفرهنگ پولند مرز های کشور رانـه فقط در وجود نخبگان معرو فشی چون ژ ان

کاچا نووسکی وکوپر نیك درهم نوردیدبلکه نوشته های سیاسی اندر یز فوروز مودرزو سکی باافکار آو انگارد «پیش‌آهنگ» اروپای

غربی در یك صف قرار گرفت .همچنان‌آدم مسیکی ویکز ویوسیلا وپروس که کمتر در خـارج شناختـه شدند مـی توانند بحیث

«غول ها ادبیات اروپا» بحساب روند .اولی توانست تا درد سر های ملی را استادانه در شعرش رنگ همگانی داده و دیـگر بـاخلق «فر غون »بهترین اثر داستانی قرن نزدهم را با تاریخ فلسفه درهم آمیخت .

با گفتگو در مورد فرهنگ پولند، بایداز ساز وموسیقی شوپن یاد نموده و دونـاول

هنر سینما توگرافی در همین رو زهـابیست وپنجمین سالگرد شس راجشن‌گر فت

نیوس معروف هنر یك شنکوسیك ولادیـزلاو ایومونت که هردو بانوشتن داستـان هـــای زندگی ،توانستند جایزه نوبل را بدســت آورند .بیادآورد .درهنر تیاتر بنام سیتنسلا- وایگناسی که از اینوسکو ، نیم قرن پیشتر

درکـار تیاتر بیش دستـی نموده ولـی در این اواخر بشهرت رسیده، درخشش چشـم کبر دارد .

سال ۱۹٤٤ عصر جدید وهم آهنگی رادر رشد هم جانبه فرهنگ کشور باز نمود .این شکوفانی بیشتر والبته به دیگر گونی های

اجتماعی سیاسی بودکه درهمه شؤن زندگی آموزش بمیان آمد این پیشرفت را میتوان در وجود نشر ملیون ها جلد کتاب، هزاران

کتابخانه ،صد ها سینما ،ودها کلـــو ب فرهنگی ومراکز هنری دید.این‌همه نمایاننده

این واقعیت روشن است که تمـام شئـون فرهنگی کشور دستخوش تحول ودگر گونی

عمیق وژرف شده و بر گنجینه غنی زندگـی هنری پولند افزوده است .

نکته جالب توجه ،رشد هم آهـــنگ در تمام ساحه های هنـری چون تیاتر، فلـــم

ادبیات ،موسیقی هنرپلا ستیك،پیکر تراشی وغیره میباشد .

● — آنساس مهر هنرملی را بر تمام شئوون زندگی هنری قرون وسطی زد.

● — هنر آوانگارد و پیشرو هم‌چنان‌درمعبد هنر های زیبا، ستایش می گردد .

هنر های پلا ستیك :

نقاشی پولند نمایا نگر موجود یت تمایل های مختلف هنری است از لحاظ مقدا ری در آن میتوان رنگ ایده های قبل از امپرشیونست ها را دید که در رهبری آن دو هنر مند معروف ، ژان سیبس اپور ژنیل ایشس‌را دید که باتلاش‌فراوان‌بر غنای دو نظریه کهن افزودند .

هنر ارزشمندگروه ریاسیت‌هاکه نماینده با رزآن ژان کردوك زیك می باشداز تابوت را میتوان دروجود هنر تخیلی یا رویایی دید. ودیگرهمان‌روشی‌است‌که ادامه‌دهنده‌هنر پیش آهنگ پیشس از جنگ می باشد ،که در وجود هنر هندسی واختمانی تبلور یافته ودر پیشا پش همه نقاش معروف ارژی شتا زوسیکی قرار دارد .

هنر پیکر تراشی پولند ،برای مد ت مدید ودر نده زیر تاثیر سنت کلاسیك‌قرار داشته وبه همین تازگی هابه صورت بنیادی دچار دگرگونی شده است .پیکر تراشا ن جوان با اشتیاق زیاد درجستجوی راه حل های تمثیلی بوده واین تمایل رادر وجود کار های اولیکارد توژنسکی دیده میتوانیم این جنبش های بلند وارزشمند ی‌را در بین دست آورد های هنری مجسمه سازی بعد از جنگ دارد .

هنر پیکر تراشی نوین تلاش دارد تااز یك طرف ترکیبی ازفورم ها وشکل رابمیان آورد واز جانبی به چهره های تراشیده‌شده رنگ روشن انسانیت رادر وجود شکل های مجرد بدهد .این شیوه را هش را به صورت روشن دروجود کارهای‌خلاقه ودلاسیلاوهاسیور که می‌توان اورا هنرمند آگاه پولند دانسیت باز نمود .نمایشگاه اخیر اهاریش مرز های جدا کننده ،بین هنر های پلاستیك وتیا تر نور، شعله ها و صدارا درهم نور درید.پیکره هارش مانند آثار یاد گاری در سز داشتن انعکاس از این ترکیب های پر عظمت است .

تظاهر احساسات تند ،همراه با بر خورد تازه ،شخصیت وسرشت هنر گرافیك‌معاصر پولند را می سازد .در اینجا زبان خیلی صریح ، ساده و مستقیم برای ابراز‌احساس های عالی بکارمیرود. هر روز بیش‌ازپیش‌هنر مندان روی از اشکال مجرد برای نمایاندن احساس خود برگردانده وبه جای آن رنگ وتکنیك را بهم می آمیز ند .

دربین هنر های دیگر پلاستیك هنر بافتن وپوستر توجه مزیدی را بخود کشانده‌است شخصیت تمیزد هنده آبداران وسیا قیا ن پولند ،به صورت شگفت آوری هوا خواهان زیاد در حلقه های هنری اروپا وبازار های آن بدست آورده است .

از نگاه منتقدین ،پولند کشوری است‌که در آن هنر کار دستی رشد شگفت انگیزی نموده است ودست آورد های هنری پولند نشان می‌دهد که هرگاه هنرآزدم ونفس‌تخیل شاعرانه تبی یافت دیگر نمی‌تواند نام پر آوازه هنری را برآن بیان داشت.»

آخرین گام در تجارب پولند ،با سنته کوته هنر بافتنی برداشته شده است .هنر مند بنام ماگدالنا ابا کانو و میکز او لسین کسی بود که این نوغ هنر رااز جای های سنتی اش یعنی دیوار ها به وسط اتاق کشاند .دراین راه او تلاش نمود تا مرزهای که طی قرون متمادی انسان رااز کار هنری جدامی کرد .ا زبرابر ش بردارد .

امروز پولند را می‌توان به محل مهمی از آثار بافتنی تشبیه نمود که با تلاش فراوان سعی دارند برویرانه های آثار کهن نمای نوید بدهند .

هم‌چنان از بکار بردن تکنیك های متعدد وگوناگون در ساحه پوستر می توان نا م برد. این ساحه در بر گیرنده آثار چاپی ، تزیین هاود کورها وترکیب از رنگ های سیاه وسفید وغیره می‌باشد .

آزادی «مکتب هنری‌پوستر» پولند ،اکنون شهرت جهانی بهم‌زده است. این پوسترها در برگیرنده درونمایه های سیا سی اقتصادی ،فرهنگی می باشد .

همچنان اکنون ساحه دیگرهنری درپولند وجود دارد که یك هنرمند می تواند اندیشه خلاقه اش را در آن بکار برد ،همانا هنر شیشه گری است .طرح برای ساخته های تجاری نیز میتواند میدانی برای ازمون‌هنر مندان باشد ما این هنرآفرینی هارا درنمایش گاه های متعدد آثار شیشه یی می‌توانیم ببینیم که نمایشگر سطح بلند وعالی هنری است .

در پهلوی مراقبت دلسوزانهٔ که دو لت بخاطر هنر می نماید ،سعی می شود تا بخشس هنر مردمی یا فلکور با تمام سنن عالی آن حفظ شود. این گنجینه ها غنای عالی هنری مردم پولند رانشان مید هد.

ساز وموسیقی :

اگر بتوان هنر موسیقی را نیز انعکاس رقیق ولطیف اندیشه نامید وبحق آن را می توان نامید. هنر موسیقی در پولند پس از جنگ به صورت جهشی تحول نموده است این پیروزی پر عظمت توسط رشد حر کی آزادی «مکتب ها »مختلف مو سیقی بمیا ن آمده است. والبته نقش مهم دیگر ایجا د موسسه های متعدد موسیقی است که درآن همین جنبش برخاست .

پهلو به پهلو ریالیسم سنتی، تمایل های اپر شیو نیستی واکسپر شیو نیسی دو خط دیگر خلاقیت های هنری مو جود را میسازد .یکی از این روش های هنری روح بخشیدن غنای عظیم بر موسیقی ،موج می‌زند. اگر قبل از جنگ چند ارکسترا ی سمفونیك و دو اپراویك تیاتر باله وجود داشت امروز در حدود نزده آرکسترش سمفو نیك وده تماشا خانه اپرادر پولند بمیان آمده است .

درجهان ساز و موسیقی ، پولند یکی از محل های مشهوری است که در آن جشن واره های متعدد موسیقی که در بین آن «خزان وارسا» شهرت دارد برپا میشود. درهمین زمان موسیقی پولند همراه با

بقیه درصفحه۵۷

حادثه غم انگیز ترافیکی که مطبوعات آلمان از آن صحبت میکنند

کودکان فریاد میزدند:

آهسته

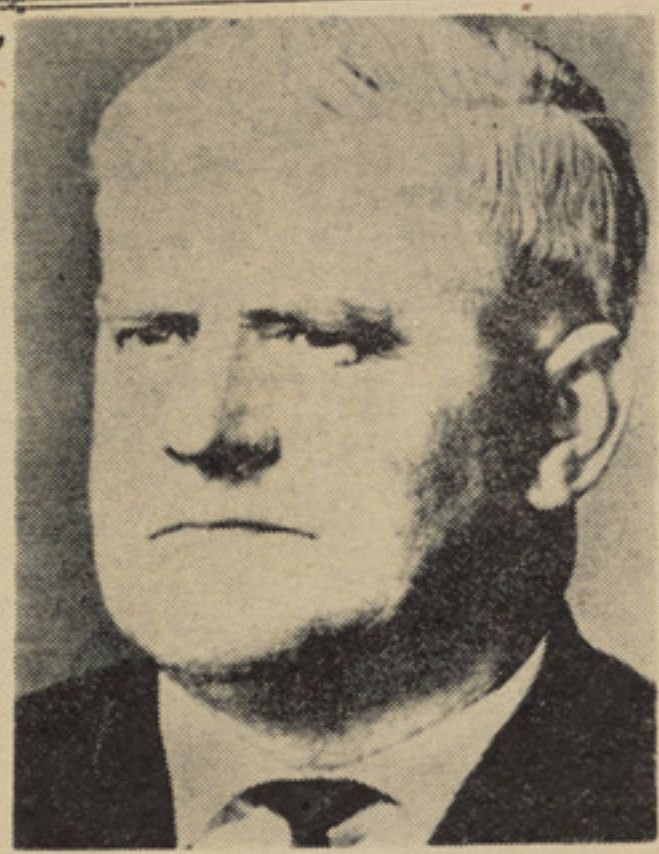

متخصص ترافیك مونشن دا کتر **گرهار دمونش درمورد یك حادثهٔ** ترافیکی عقیده اشرا بیا ن کرد :

کسانی که سن شان از شصت تجاوز میکند نباید پشت جلوموتر های سرویس بنشینند زیرا پس‌از شصت سالگی خطر اشتباه رانند ه در اثنای حر کت موتر زیاد متصور میباشد .

یك‌راننده موتر سرویسی بنا م **کرهارد شتراسر ازناحیهٔ کیسلیك** واقع در الگو ی که شصت‌و شش سال از عمر شس میگذ شت مو تر **سرویس را می‌راند ،این‌موتر**ران موظف بود که بچه های مکتب راهر روز از خانه های شان به مکتب وا ز مکتب به مناز ل شان برساند . در ماه می سال ۱۹۷۱شترا سر برا ی آخرین بار معاینا ت صحی شد . داکتر موظف شفا خانه دو لتی پس از معاینهٔ شترا سر اینطور تصدیق داد . قدر ت دیدن وشنوا یی اوعادی است ،داکتر در عین حال تثبیت کرده بود که ضربان نبض شتراسر منظم نیست . گرها رد شترا سر از سی سال به اینطر ف به شغل دریوری موتر سرویس میپر دا خت **واجازه‌داشت که‌بازهم‌به رانند گی** ادامه دهد.

طبعا باقید اینکه از سا حا ت‌معین وشناخته شده وازیك شعا ع سی کیلو متری خارج نشود .

در دو شنبه هفته اخیر شتراسر بچه ها راسوار موتر سرو یس‌کرده از خیا بانی عبور نمود که راننده پیر این جاده را در خواب میشنا خت . هرروز از روی خط آهن بدون دروازه **فدرال که‌از لویت گیرش به‌سمت** کیسلیك میر فت میگذ شت .این محل صرف بایك چرا غ ترا فیکی کنترول میشد . هیچ گاه او درین محل مجبور به توقف نشده بو داما **درهمین‌روز دوشنبه‌درساعت نزده و** ده دقیقه یك واگن سنگین پر ازتیل سوخت‌به سر عت نود کیلو متر در ساعت بطرف محل عبور از رو ی‌خط آهن نزدیك شد .

راننده واگن از نست بایر دید که موتر سرویس نزدیك میشو د. اما وقتی متو جه چراغ سرخ در سر چهار راه شد که پیهم روشن گل میشد راننده کامیون تیل مطمئن گردید که موتر سرویس بمو قع برك زده متوقف خواهد شد.لیکن شترا سرراننده موتر سرویس ا ز برك کار نگر فت‌اطفالی که در موتر نشسته بودند از جای خودبرخاسته فریاد زدند : از روی خط آهن نگذر از روی خط آهن نگذر ...

چند لحظه بعد موتر سرو یس

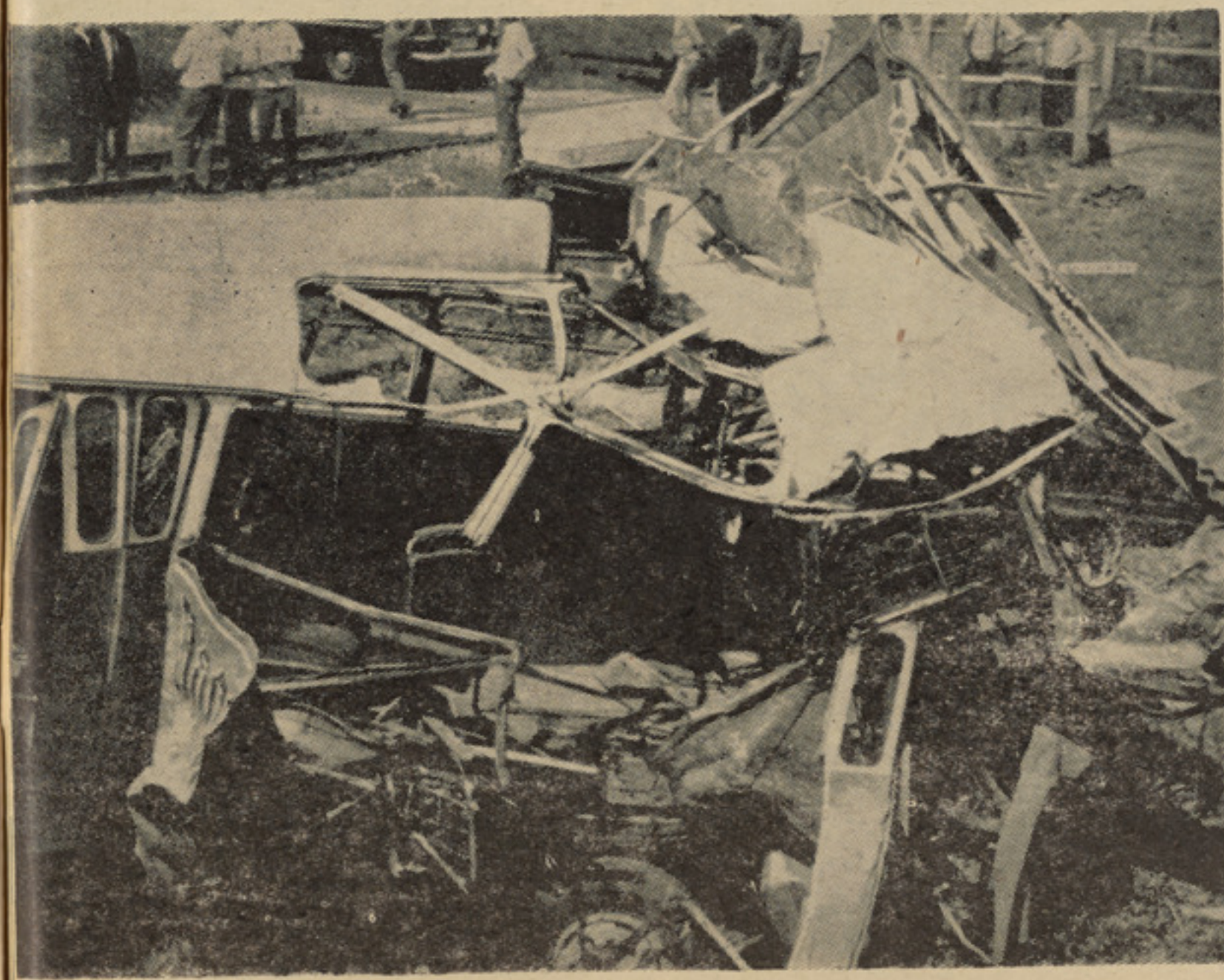

بدنهٔ متلاشی شده موتر سرویس که‌به‌اثر تصادم بایك‌تانك تیل ،سی

از راست به چپ:
۱رالف‌واتیس نه ساله
۲ ـ لوپزا وخواهرش
۳ ـ بوفلره یازده ساله .
٤ـ ایریش شانزده ساله

برانے !!

با واگون سنگین حامل تیل‌تصاد م کرده به فاصله سی متر در هو ا پرتاب شد یك چراغ اشار ه ترافیکی تیز به اثر این حادثه از بین رفت وموتر سرویس در وسط بته ها غلتید .

اطفال از کلکین های شکسته و سقف موتر که پاره شده بود به بیرون پرتاب شدند .

کتابها و بکسهای مکتب به شعاع پنجاه متر پراگنده افتیده ، زنگ خطر بلند شد واز تمام مو سسا ت کمکی وشفا خانه های محل امداد خواسته شد .

پنج‌طفل جابجا در محل حادثه در گذشت . لو پزای پنج ساله‌وخواهر ده ساله اش ماریا ، فلر یازده ساله وبرادر شانزده ساله اش اوپریش ورالف وایتس نه ساله . چهارده طفل دگر زخمهای خطرناکی برداشت .آنها بایك مادر جوا ن‌که او هم در داخل موتر بود شدیدا زخمی گردیده به‌شفا خانه منتقل شدند .

والدین قربانیا ن این حادثه به شرکت قطار آهن فدرال اعترا ض کردند که خارج از پلان‌چرا اجاز ه داده است یك واگون حامل تیل سو خت به روی خط‌آهن عبور کند. اینکه تاکجا رانندهٔ موتر سرو یس مسوو ل است وچشمهای او چر اغ سرخ اشار ه راندیده یا اینکه دچار کدام حملهٔ‌قلبی‌شده‌وجلو ازاختیارش رفته‌باشدمعلوم‌نشده‌زیرادراثر حادثه شترا سر هم جان سپرده است و همچنان کلینرسی ساله موتر که پهلوی دست شترا سر نشسته بوذنیزذرگذشته‌است‌ضعف‌دید ایعلل دیگر از قبیل نارسایی های جسمی به علت کهو لت‌سن عوامل برو ز حوادث وباعث چنین پیش آمدهایی می گردد .پرو فیسر نوار شس عضو انجمن فنی مراقبت حوادث ترا فیکی هامبورگ راپور میدهد که هفده فیصد تمام پنجاه ساله هابه ضعف دیدمبتلاهستند اگریکی‌از رانندگان موترهای‌سرویس‌درسن‌پنجاه‌وپنج در

خانواده های قربانیان حادثهٔ‌ترافیکی سوگوارند.

کدام حادثه ترافیکی دخیل باشند بیشتر از پنجاه فیصد اینگو نه اشخاص مسوو ل حادثه شنا خته میشوند وافرادی به‌سن سی‌و پنج سی فیصد مسئول حادثهٔ شناخته‌میشو ند مخصو صا راننده گان موتر های سرویس که خواسته باشند در ترافیك مزد حم امروز ی رانندگی کنند بر اساس نظر یهٔ دکتورگر ها رد مونشس باید جوا ن بوده ازلحا ظ فیزیو لو ژی‌مناسب باشند قرار نظریه داکتر مونشس از شصت سالگی به بالا نباید به افراد اجازه رانندگی داده شود .

بنابر این ماده پانزده قانو ن‌جزای ترافیکی رابرای جلو گیر ی ازبروز حوادث کافی نمیدا نند مطا بق این مقررات باید راننده گان تکسی وموتر های سرویس در هر سه سال یك مرتبه معاینات دقیق طبی‌شوند .

در بایر جائیکه داکتر مو نشس کلینیك روانشناسی و طبی ایا لت بایر را اداره میکند این مقرر ا ت

بقیه‌درصفحهٔ ۵۹

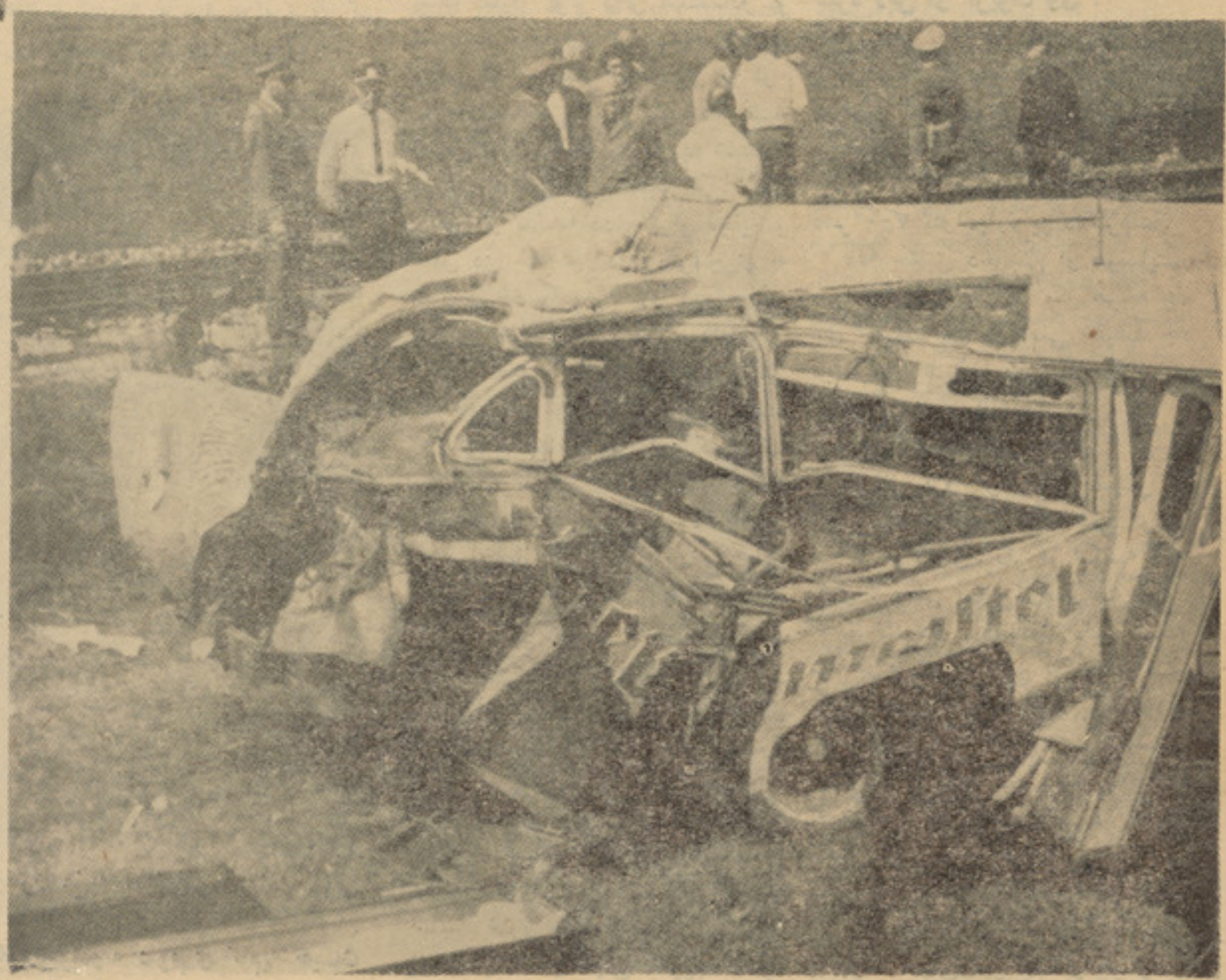

متردورتر پرتاب شدو پنج طفل‌جابجا هلاك شد

لوږه، بیسوادی او ناپاکه

● په‌اوسنی مخ‌په انکشافه نړۍ کښې څه دپاسه یوملیارد انسان دلوږی سره‌مخامخ په‌ځینو بیرته پاتی هیوادو کښې دهر پنځوس زره‌تنو دپاره یوډاکتر شته .

● مخ‌په انکشاف هیوادونه دخپلو صنایعو بنسټ باید داسی کښیږدی چه‌دژوندپه‌محیط باندی ناوړه‌اغیزه ونکړی.

● بیوزلی هیوادونه دمحیط دککړتیا سره دمبارزی دپاره بایدله‌مختلفو تکنالوژیوڅخه استفاده وکړی.

دپرمختیا په حال کښې نړۍ په زیاتره برخه‌کښې دپرمختګ اوتحول وضع دنه منلو وړ ده، ځکه چه په سل ها ؤ ملیون تنه خلك دداسی محرو میتونو سره مخا مخ دی چه دبشری حیثیت دهیڅ یو منطقی موازینو سره دتطبیق وړ نه دی .

دپرمختیا په حال ټوله نړۍ کښې دغه عوامل داندیښنی وړدی :

ـ لوږه او تغذی کموالی‌دبشری قوی دتحلیل اودافرادو دودی ا و ددوی دجسمی او مغزی انکشا ف مانع کیږی .

ـ بیسوادی دپوهی دزده کړ ی مانع او دوخت دضایع کیدو سبب گرزی .

ـ بیکاری نه یوازی ددی سبب کیږی چه افراد ونشی کولای دژوند ډیر لږو سایل لاس ته راوړی بلکه ددوی غرور ته زیان رسوی اودترقی غوښتنی حس یی وژنی .

ـ ډیری داسی ناروغی چه دعلاج وړ دی ، نوی پیدا شوی ماشوما ن نیمګړی کوی او یو شمیر یی وژنی. ددغو ناروغیو په نتیجه کښې ځینی کسان ژر دزړښت سره‌مخامخ‌کیږی لنډه دا چه په سل ها ؤ ملیون تنه خلك دخپلو ټولو ذاتی استعدادو نو سره سره دلوږی تر تهدید لاندی راغلی او دمختلفو محدودیتو نو او راز راز محرو میتونو سره مخا مخ کیږی او دناغوړیدلی ګل په شان وزرونه تویوی او له منځه ځی.

فقر او تنګسه ددغو ټولو فجایعو عامل دی ځکه چه دوژونکی چړی په شان هرڅه چه پخپله لار کښې‌ووینی پریکوی اوله منځه یی‌وړی.داداغراق نه ډك تصویر نه دی بلکه دهغی احصایی له مخی چه شویدی په اوسنی‌مخ په‌انکشافه نړۍ‌کښې‌څه دپاسه یو ملیارد انسان شته چه وږی دی اود غذایی موادو دکموالی سره مخامخ دی یا تش ژوندی پاتی دی .

په همدغو هیوادو کښې دیو سل ملیون تنو په اندازه دلویانو دبیسوادانو په شمیر کښې‌زیاتوالی راغلی دی او دغه زیاتوالی دتیرو شلو کلو په اوږ دو کښې شویدی .

له هرو پنځو تنو څخه دیوتن دبیکاری نسبت دکاریګرو قوه ده . دماشومانو مړینه دهوسا نړۍ په نسبت څلور چنده ا ودعمر متوسطه اندازه په سلو کښې څلویښت‌لږه ده . په ځینو مخ په انکشافو هیوادو کښې دهر ۵۰۰۰۰ تنو دپاره یو ډاکتر شته چه باید ددغه شمیروګړو دردونه کم کړی او دناروغی له پرمختیا څخه مخنیوی وکاندی. په داسی حال کښې چه په امریکاکښې دهر ۷۰۰ تنو دپاره یو داکترشته.

دغه حقایق دخوښی او هوسایی موجب نشی کیدای ، مګر هرڅه چه دی حقیقت دی ، داسی حقیقت چه دبشری نژاد دخلورو څخه ددریو برخو دژوند ښکارندوی دی .

ددغی وضع دلیل څه دی ؟

عمرانی پرو ګرامونه بشپړ او اغیزه ناك نه دی ، ځکه نشی کولای چه په موثر ډول فقر او تنګسه کمه کړی . ددغی پیچلی وضع علل مونږ ته څرګند دی ، دوه غټ دلیلو نه شته : یو دا چه دمخ په انکشا فو هیوادو اقدا مات دو مره چټك نه‌دی چه وکولای شی دخلکو ترمنځ‌اوسنی اجتماعی او اقتصادی زیات نه‌توازن له منځه یوسی ، بل دلیل دپرمخ تللو هیوادو د ډیرو هوسا خلکو او دمخ په‌انکشافو هیوادودخلکو دډیر فقر ترمنځ دزیات نه انډول دکمولو په برخه کښې دپرمخ تللو هیوادو داقداماتو نه قاطعیت دی . اوسنی

دپراختیا اوودانولو وضع په‌زیاترو مخ‌په انکشافو هیوادو کښې دمنلو وړ نه‌ده.

دپرمخ تللو هیوادو له خوا بایددغو هیوادوته دلومړی ګام‌په حیث غذایی مواد صادر شی تر څو دبی‌وزلوخلکو لوږه کمه شی .

ترهغه وخته پوری چه‌دتکنا لوژۍ او نوو علومو ګټې په پراخه اندازه دنړۍ هیوادوته ورنکړی شی‌زیاتره مخ په‌انکشاف هیوادونه به‌دپخوا په شان دزراعتی محصولاتو دکمښت سره لاس او ګریوان وی .

صفحه ۲۰

ژوندون

که تاکل شوی وی چه دبیرته پاتی هیواد وپرمختیا په بریالی توگه دوام وکړی باید نادار اوشتمن هیوادونه په گډه په کلکه اقداماتو لاس پوری کړی

هوا بشری ژوند تهدید وی

احصائیی ښیی چه دعایداتو یش هم دمخ په انکشافو هیوادو د خلکو ا و هم دبډایو او ناتوانو هیوادو دخلکو ترمنځ اندول نلری .

کوم اقدامات چه د نوموړو هیوادو دودی او پرمختیا دپاره کیږی ، **ترهغه وخته پوری په اغیزه ناك نه وی** او گټوری نتیجی ته به ونرسیږی چه دعایداتو دویش غیر عادلانه وضع که ددغو هیوادو په داخلی سطح کښی وی او که په بین المللی سطح کښی، دوام ولری او موجوده وی. که دغه وضع سمون ونه مومی او وانه وړی، اوسنی بیعدالتی به همدغه راز دوام وکړی او په نتیجه کښی پرمختیا به وخنډیږی او دبډایو او ناداروهیوادو ددواړو ډلو دپاره به سخت اوگران وی .

که تاکل شوی وی چه دبیرته پاتی هیوادو وده او پرمختیا په ښه اوبریالی توگه دوام وکړی ، باید نادار او شتمن هیوادونه په گډه سره په کلکو اقداماتو لاس پوری کړی او همدغه امر دمسالی مشکل اوکړکیچ ښه تراخرگندوی ، ځکه کله چه یو بیوزلی هیواد وغواړی خپل اقتصاد داسی تنظیم کړی چه عایدات دخلکو ترمنځ په عادلانه توگه وویشل شی ، باید وکولای شی په اوله درجه کښی اقتصادی وده ولری که نه داقتصادی پراختیا نه پرته به هماغسی **بیوزلی پاتی شی اودکمو عایدا تو ویش دټولو خلکو ترمنځ دبیوزلیتوب** له ویشلو نه پرته به بل څه نه وی..

مگر داقتصادی پرمختگ دپاره باید محیط ته بدلون ورکړی شی او په نتیجه کښی نوی مشکل منځ ته راځی او هغه دژوندانه دمحیط خرابی او ویجاړی ده او په طبیعت باندی له اندازی نه زیات تیری، دهغه انتقام راپاروی . که بیوزلی هیوادونه دمنلو وړ محیط په ساحه کښی دودی دمسالی سره مخامخ دی، شتمن هیوادونه په کلکه سره په دغه مساله کښی کښیوتی دی. همدا اوس ډیر **داسی دلایل شته دی چه ښیی پرمخ** تللی هیوادونه داقتصادی چټکی ترقی نه یوسل کاله وروسته دیوړ مشکلاتو سره مخامخ شوی اوددوی دژوندکیفیت تربیرحمانه تیری لاندی راغلی او هغه وخت را رسیدلی چه ددغی مسالی په باره کښی ژوره کتنه وشی او دغه معمی حل شی. معمی په دی ډول ده : دمخ په انکشافه نړی ۲٫۷۵ ملیارده محرومو او بیوزلو خلکو دپاره دبشر دحیثیت سره سم دیوه ښه ژوند برابرول دبیوزلو او شتمنو هیوادو دترقی او پرله پسی اقتصادی ودی نه پرته امکان نه لری .

پرمختگ دمحیط دپاره خطر دی

که پرمختگ په پخوانی اندازه او په تیره بیا دصنعتی هیوادو دترقی په چټکتیا سره وشی، هیڅ شك نشته چه دبشر دسلامتی او دژوند دمحیط دپاره به له خطر څخه ډك وی ددغی معمی په باره کښی کوم ساختگی شی نشته هرڅه چه دی **حقیقت دی با ید ددغی معمی** ددواړو عواملو دپاره ژوره کتنه وشی .

مساله دانه ده چه آیا بایده ودی او پر مختگ سره موافق واوسو او **که نه. په دی کښی شك اوترد ید نشته چه وده باید موجوده وی .**

دغه راز خبره دانه ده چه د دغه پر مختگ اغیزه دژوند په محیط کښی باید تر څیړنی لاندی و نیوله شی ځکه باید همدغسی وی. او بیاخبره په دی کښی هم نه ده چه آیا دغه دواړه مو ضوع یو دبل سره اړیکی لری- ځکه چه اړه لری .

ددغی معمی حل کول په دغو پوښتنو پو ری تړلی نه دی بلکه په داسی لاره کښی دی چه باید پیدا او وړاندی شی. په لو مړی درجه کښی ددغی معمی دحل دپاره باید په ژوره څیړنه لاس پو ری شی. دغه څیړنه ضروری ده ځکه هم دمو ضوع د پو هیدو اندازه زیاتوی او هم دپوهی اوواقع بینی داسی نظر موند لا ی شو چه موږ دمسالی دپیچلتو ب سره آشنا کو ی .

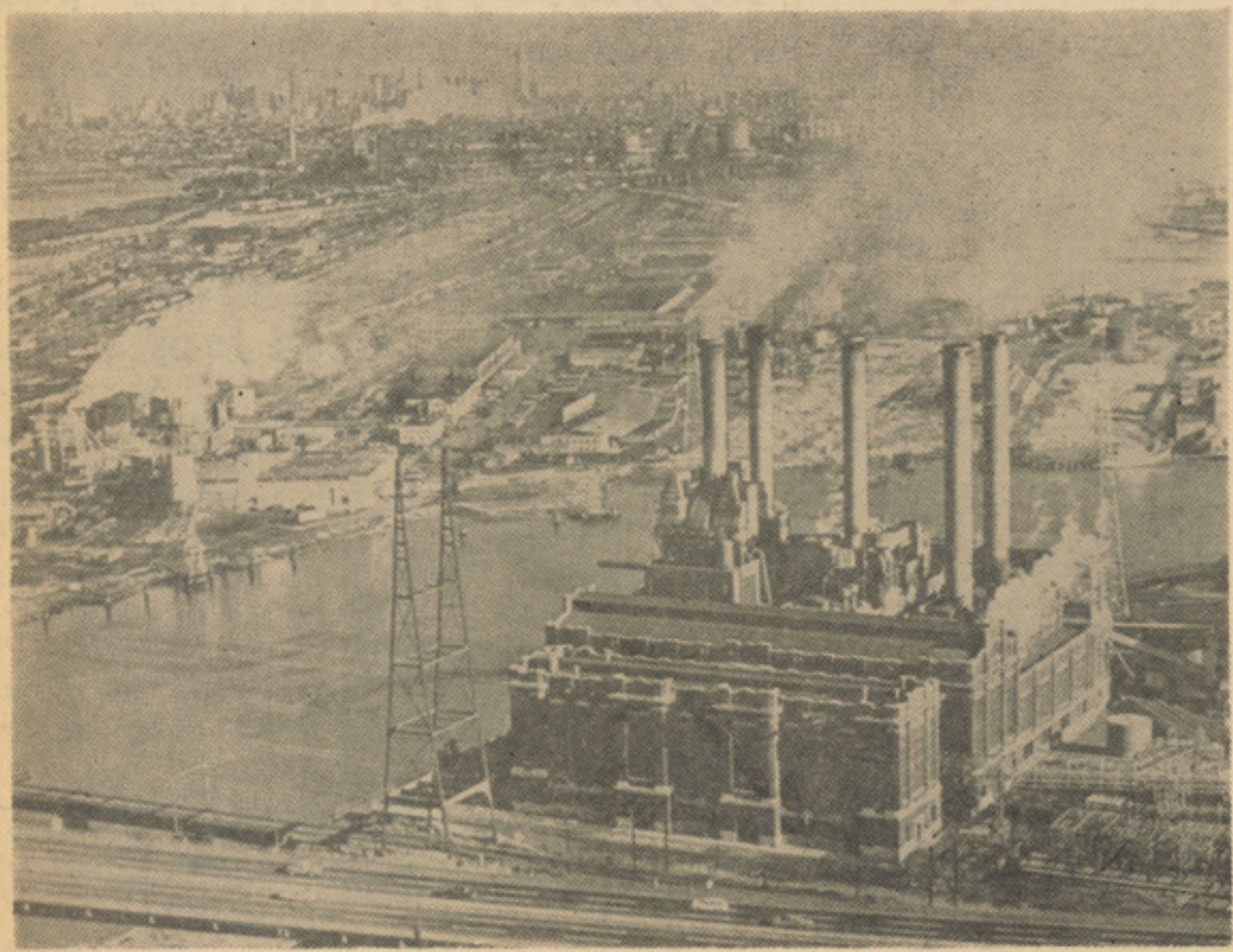

نوی تکنالوژی دمحیط دککړ تیادهغو غټو مسئلو دحل سره مرسته کوی چه مخ په انکشاف هیوادو نه ورسره مخامخ دی .

روزنه ای بسوی تاریکیها

یادداشت از: لیلا- تنظیم از: دیده بان

بخش چهارم

از عمه میپرسم :

- کدام دوست پدرم ؟
شانه هایش رابالامی اندازد ومیگوید :

- شاید توقیافه اش رابیادنیاوری، امااوترا کاملا می شناسد .
- چه قسم آدم است ؟
- آدم کاملا خوب .

بعد پیشانیش راترش میکند ومیگوید :
- عوض اینکه اینقدر سوال بکنی، بـــرو لباسهایت راپپوش .
باتعجب میگویم :

- لباس ؟! لباس برای چه ؟
-برای‌اینکه، هیچ‌مردی بااین سروصنعتی که داری ازتوخوشش نخواهد آمد .
- مگراین دوست پدرم ، باید ازمن‌خوشش بیاید ؟

چشمایش راکمی گشاد میکند ومیگوید :
- البته ! اگرتوبااین قیافه ماتم زده واین لباس که بوی دودآشپزخانه میدهد روبرویش بنشینی گمان نمیکنم زیاد خوشش بیاید .

بعدبه من مجال نمیدهد، اعتراض کنم ویا حرفی بزنم، بادست بشانه‌ام میزند ومیگوید :
-عجله کن، ممکن است چند دقیقه دیگر پیدایش بشود .

من بااکراه ازجایم بلند میشوم و بطـرف

اتاق خودم میروم، میروم که لباس تازهٔ بپوشم وسرورویم رامرتب کنم . وارد اتاق میشـوم ولی هنوز صدای عمه‌درگوشم است‌باآن‌جمله که‌گفته بود :

«یکی ازدوستان پدرت» این دوست کیست که حالاسرمهرآمده ومیخواهد بمن کمك کند؟
چرا وقتی پدرم زنده بود چراوقتی زمین گیرو درمانده بود این‌کومك رانکرد ؟ اصلا ایـــن

دوست چطورشد که بعدازمرگ پدرم بفکر من یعنی بفکردختر دوست خود افتاد ؟

میخواهم برگردم وجواب این سوالها رااز عمه بپرسم . امازود منصرف میشوم ، چـون میدانم تاوقتی عمه خودش نخواهد، حرفی به کسی نخواهد زدوتاوقتی خودش نخواهد، لب

ازلب بازنخواهد کرد. ناچار جلو آیینه میروم وبقیافه رنگ پریدهٔ خودم خیره میشوم وبـه لبانم‌که پوسته انداخته است . با بیحـالـی

شانه رامیگیرم ولای موهایم فرومیکنم ، ازاین کار خوشم نمیآید امابخاطر عمه باید اینکاررا بکنم .

هنوز صاف کردن موهایم تمام نشده است که عمه وارد میشود . من قیافه چین خـورده اش رادرآیینه میبینم . عمه، جلووجلوترمیآید وبعد باعتراض میگوید :
- لیلا !
- چی شده عمه !

- اول باید پیراهنت راپپوشی . بعد مـو هایت را شانه بزنی ،این ،کارت‌را آسانتر میکند .

میبینم عمه راست میگوید: شانه را همانجا میگذارم ومیروم بطرف الماری وپیراهن تیره رنگی راانتخاب میکنم .

عمه صدایش بلند میشود :

- آن نه ! بهتراست رنـــگ دیگـری را انتخاب بکنی، یك رنگ روشن ، دختر! توباید شاد وبرحال باشی .لباس‌تیره برای کسانی خوب است که غمی دردل دارند .
صدایم ازخشم میلرزد :
- مگرمن غمی ندارم ؟

عمه متوجه حالم میشود وباملایمت میگوید:
- لیلا! خوب فکرکو، تاکی باید غم‌بخوری،

توجوانی ، خیلی جوان . کمی هم درفکرخودت باش . توتاآخر عمرنمیتوانـی ماتم بگیـری و غمزده باقی‌بمانی . توباید زندگی‌کنی، میفهمی زندگی .
میخواهم سرعمه فریاد بکشم‌که صدای زنگ در، درحویلی می پیچد .

عمه باعجله بطرف درمیرود ومیگوید :
- مثلیکه آمد . زودباش دختر .
بعد ازاتاق میرود بیرون ومرا تنهامیگذارد، تنهاودرمانده .

من بی هیچ عجله‌ای همان لباس تیره‌رنگ رامیپوشم‌وموهایم رامرتب میکنم وازاتاق بیرون میروم، میروم که دوست پدرم راببیـــنم ، دوستی راکه حاضرشده است بمن کومك‌کند.

ناتمام

خوانندگان عزیز ژوندون قضاوت میکنند

محترم مدیر گرامی مجلهٔ ژوندون !
تحولا تیکه طی روز های اخیر در شکـل فورم ومحتوای این یگانه مجلهٔ خوا ندنی آمده قابل ستایش بوده ومن این موفقیت را به شما وبه‌آنها نیکه‌در این تحول‌ذیدخل اند تبریك می گویم .

واقعـاً که طبیعت انسان نو خواه اسیست و هر آنچه که یکنواخت میشود برای وی- کهنه میگردد وچون باری در سر گرده قرار می گیرد وازین روا گر یك مجله هر قـدر هم‌که خوب‌باشدبایست همیشه گل‌نـوی دا چهره‌وی بشگفد .

ودر طی چند هفتهٔ اخیر گل های نوی‌در هرهٔ این گرامی مجله شگفت که یکی از آن گل سیاه بود وان هم چیزی جزءروزنهٔ بـه سوی تار یکیها ءنمی توا ند باشد .

ومن نیز چون برخی دیگراز هم میهنان خود علاقمند این گل سیاه هستم وآن را با ولع تام می خوانم چون من از برگ هـــای تیره این گل ستاره های از رنج رامی چینم رنجی که میتواند برای انسان حتی بیش از همه استادان دنیا درس های جا وید و ارزشمند ی‌بیا موزد .

میدانم که حاشیه رفتم ولی بعضی چیـز هاهست که آدم باید آن را در هر شرایط بگوید واین نیز یکی از آن چیز ها بود

به هر صورت من داستان اشك ریز این دختر را «لیلی را می گویم» از عقب پـرده های شفاف اشك خواندم هم آن چنانیکـه سطوری را که بخاطر حمله بروی ویا بـه خاطر دفاع از آن ناجوا نمرد زبون نوشته شده بود نیز باقلبی پر خون تراز قلـــب این موجود بی دفاع مرور کردم ....

در حالیکه نقش این‌تازیا نه‌هارادر روح نازك وحساس وی نیك می دید م‌که او را پیوسته به فنا می کشد ... همانطـور ... پیشنهاد انسانی آن‌آقائی دیگرراهم خواندم که نمایشگر گرفت مثبت وی از این حادثه بود .

ومن فعلا به خاطر آن قلم نبـــر داشتـم که راجع به آن انتقاد کرو این جواب کـو ابـراز نظر کنم ... بلکه منظور من‌ترسیـم یك واقعیت دیگری بود که می تواند به ذات خود موید ادعای این لیلی بی مجنون‌باشد.

واین واقعیت یکی از هزار ها خـار ی است که در حاشیهٔ جامعهٔ مارو نیده و از آنارشی گری وزور گوئی های شرایط درهم وبر هم دیروزی ما آب خورده است .مـــن این واقعیت را خودندیده‌ا م‌ولی از همسایه دیوار به دیوار خود از کسی شنیده ام‌که ناظر جریان اسکلت بندی این واقعه بود ه‌و به هوش سر وقدرت دیـــدخود نیز ایما ن کامل دارد .

این واقعیت در جادهٔ میوند در یـکی از پر ازدحام ترین نقاط شهر ما نطفه بسته و نیزدر همانجا تکامل یافته است ... گویـــا طرفین این واقعیت هر دو از سا کنین‌دورو برهمان منطقه بوده اند .

قصه از این قرار است که «روزی جوانی موتر خود را در مقابل دختری پارك میکند وسپس از موتر پایان شده وبه دختر سلام می دهد وبلافا صله اظهار عشق میکند ... دختر بی اعتنا به راه خود ادامه مید هد ... ولی این جوانك باز ازعقب وی رفته وازوی میخواهد که صرف لحظه ای با هم گردش کنند ویا به رستورانی رفته‌با هم غذاصرف نمایند ... ولی دختراین مرتبه جواب‌سخت تر میدهد وراه خود را میگیرد ... جوانك که اکنون لبر یز از خشم شده است پس میگردد وبه موتر خود سوار میشود ولـــی چند صد قدم آن طرف تر دو باره با موتر خود راه‌را بروی‌دختر می‌بندد‌و بلافا صله‌از موتر پایان میشودوبالهجه که‌ازآن خشم‌امید محسوس است به‌دختر خطاب‌نموده میگوید:

حالا من به تو درس میدهم تو... منحر ف شدی وسپس درمقابل انظار حیرت زد ۀ مردم بر روی دختر چند سیلی جانانه حواله می کند ... دختر چیغ می کند... و باچیغ وی حلقه تماشا گران فشرده تر می‌شود و یکی دو پولیس هم سر می رسد ... ولـــی این جوانك یکباره تیپ‌دیگری به خودگرفته ورو به مردم میکند ومی گوید :چرا چه کب

است؟ این نامزد من است او منحرف شده است ... او می خواهد نام مرا بر زمیـــن بزند ... وحتی پولیس هائی را که مـــی خواستند مداخله بکنند فحش میدهد ... و سپس دختر را که پیوسته میگوید :این مرد دروغ می گوید من اصلا او را نمی شناسم او نامزدم نیست ومرا نجات دهید .»گفته وگریه میکند ولی مرد در مقابل چشم های باز پولیس وانبوه مردم به‌زور به موترخود سوار میکند ومی بردش ....

بقیه در صفحه ٦٦

افغانانو دملی گټو اشتراک دملیت مهم عنصر پیژندلی او عملی کړی دی

که سپوره وی او که توره باید په گډه سره وکټل او په گډه سره وخوړل شی .

د وجدی په قلم

دملی گټو خوندی کول چه د **جمهوریت ستر هدف بلل کیږی دیو ملت ددوام او استحکام له سترو عواملو څخه هم دی، همدغه امله دمنافعو اشتراک دملی واحدی ارادی په** څیر دملیت دتشکل له ستروعواملو څخه بلل شویدی .

دپښتو دامتل چه وایی (وروری به کوو حساب تر منځ) څرگندوی چه ښه ورورولی هغه وی چه دورونو تر منځ گټی سره شریکوی او یو **ورور دبل ورور داستثمارولو خیال ونه لری ډیر سکنی ورونه دگټو دټکر** په وخت کښی داسی سره جلاشوی **دی چه دبیاپخلا کیدو امکان یی له**

منځه تللی دی دملی ورورولی هم دا حال دی، هغه کسان چه خپلی گټی **له ټولنی څخه دباندی وباسی او په ملی گټویی غوره گڼی معنا او مادتا دملی** ورورولی له رابطی څخه په څټ

گامونه اخلی، داډول په خپلو شخصی گټو مین کسان چه څومره دملی ورورولی نه فاصله غوره کوی **هغو مره ئی گټی له خارجی استثمار** گرانو سره شریکی کیږی .

دملی ورورولی احساس چاته اجازه نه ورکوی چه دخارجی غیر مستقیم استعمار او استثمار په گټه خارجی قاچاقی مالونه په اصطلاح زمونږ په بازارونو کی اوبه کړی او په **دی توگه دشخصی گټو له مخی د** خارجی استثمار گرانو په گټه زمونږ ینگه باندنی دنیاته دتښتی لاره غوره کړی .

په خپله ټولنه باندی داسی سپکه لورول چه دسپکو مقاصد و د پاره سپکی پوقانی واردی شی، یوازی د هغو کسانو کار دی چه ځانو ته دلږی

شخصی گټی او خارجی پنگه وا لو دپاره دډیری گټی اړولو او خپل ولس ته دهیڅ گټی نه رسولو مرام او مقصد لری. ددی پیړی دا ډول **اعمال زمونږ دملی اخلاقو او** خصوصیاتو سره مخالفت لری او زمونږ دیانت یی **منفور گڼی .**

شپیته کاله دمخه پخوا له هغه چه داستعمار او استثمار دختمو لو **دپاره دبنیادی ریفومونو حقیقت د** فکرونو له لوړ آسمان څخه دواقعیت ځمکی او دعمل ډگر ته راکوز شی،

دپښتونستان ستر مشرخان عبدالغفار خان دخپلی قامولی د فلسفی دعملی کولو دپاره به داخبره کوله (که سپوره وی اوکه توره وی، په شریکه به یی

خورو) دپاچاخان داخبره چه ژوندی او مترقی مفکوره پکښی نغښتی ده، داسی یو کتابی وجیزه نه ده چه **ځینی کسان یی دخپلی وینا دجذابیت** دزیاتولو دپاره رانقلوی، بلکه ددوی داخبره دپښتو دداسی یو متل رنگ لری چه دقوم او ملت دمنافعو د اشتراک په باب دافغانانو خاصه عقیده **پکښی رانغښتل شوی وی .**

دملی ورورولی سټه ملی پیرزوینه ده او دمنافعو اشتراک دملیت له مهمو عناصرو څخه دی. دافغانانو تا ریخ څرگندوی چه ددوی ملی ورور ولی هغه وخت ډیر استحکام مو ند لی **دی چه افغانانو یودبله خپلی گټی** شریکی کړی او دملی گټو څخه یی په گډه دفاع کړی ده

په پښتو کښی یو متل شته چه وایی: «مونږ دغلو له ډاره سره کلی یو» یعنی په یو اجتماعی واحد (کلی)

کښی دغلو له ویری نه سره راغونډ شوی یو. ددغه متل ډیر څرگند مفهوم دادی چه له ډله ایزه گټو او ډله ایز

مو جودیت څخه ددفاع دپاره سره متحد شوی یو، په هره اندازه چه د یوی ټولنی دافرادو تر منځ د ملی **منافعو دساتنی احساس پیاو ړی وی په** هماغه اندازه دوی سره نژدی کلی او کور گرځی یعنی یوله بله سره نژدی کیږی او دخپل ملیت مانی ټینگوی .

داسی یوه خبره چه وایی متر قی ناسیو نالیزم له نور و نه دمخه دامپریالیزم په مقابل کښی سنگر گرځی، هغه وخت پوره و اقعیت پیدا **کوی چه دټولنی په افرادو کښی د** خارجی استعمار او استثمار په مقابل کښی دملی گټو دسا تنی احساس پیاوړی وی. دا احساس هغه وخت **پیاوړی کیږی چه دملت دافرادو تر منځ د منا فعو اشتراک د** اهمیت وړ گرځول شوی وی، له **همدغه امله دناسیو نالیزم له نظره** استثمار داستعمار مقد مه اونتیجه ده .

افغانانو د بیلو بیلو د ورود اجتماعی او اقتصادی شرایطو له مخی دمنافعو داشتراک اصل ته اهمیت ورکړی دی او دهمدغه اصل په برکت ئی خپل تاریخی موجودیت **اوهویت ساتلی دی ،په افغانانو کښی** هغه حریص کسان چه د قوم او ملت گټی دخپلو شخصی منافعو نه لوړی **بولی په مختلفو نومونو او تعبیرونو** غندل شویدی .

زمونږ په ولسی قوانینو کښی یو ډول شړونتیا موجوده ده، ددغه ملی تعامل له مخی هغه کسان چه ملی منافع تر پښو لاندی کوی له قامولی څخه ایستل کیږی او خلك ورسره خیل «مړی او ژوندی» بس کو ی یوازی دقومی انزوا په دغسی جزانه محکومیږی بلکه دغه راز کسانو ته حتی دکورسوزولو جزاهم متو جه ده.

لنډه داچه په قوم او ملیت کښی دشمول عمده شرط دملت له نو رو **افرادو سره دگټو داشتراک داحساس** لرل او ددغه احساس عملی کو ل دی او دغه اصل افغانانو له پخوا

پیژندلی او عملی کړی دی. له همدغه امله یی دملی گټو دښمنان دملت دښمنان گڼلی او هغو ته یی په خپلو ملی تعاملاتو کښی ډول ډول جریمی ناغی او جزا گانی ټاکلی دی.

بخوانید و باور کنید

زمین لرزید و ...

غسل درآب پاك

در قسمت های جنوب تایلند ـدر جو ار دهکده نانوت ـمعبدی قرار دارد که شبا ـ نگاهان هزاران نفر تایلندی‌از دورو نزدیك ـبرهنه در آن بسر می برند ودر انتظا ر کشایش هستند .

اخیرآیك دهقان برنج کار ۵۱ ساله بنام خلانی باسه فرزند خویش شبی را دریـــن معبد بروی یك ذخیره پنهانی آب بسربردند اتفاقـاً زمین لرزید ـچنانکه گویی زلز لهٔ **شدیدی بو قوع پیوسته باشد وقتیکه شدت** این حادثه رعب انگیز ودر عین زمان طبیعی پایان یافت وپنج دقیقه بعد از اینکه‌لرزش زمین آرام شد ـ دهقان مرعوب متوجه‌گردید که قسمتی از ساحه ای که بروی آن نشسته است فرو رفتگی پیدا کرده ودر همین‌ساحه که پهنایش سه متر وعمقش نیز سه متر بود ـآب شفاف ایستاده وفرش نقره ای را پدید آورده است .

خلانی بسرعت باسه فرزند خـود بدهکده شتافتند وقضیه را با طلاع مردم رساندند.

بعد از شنیدن این خبر پیرو جـوا ن زن ومرد دهکدهٔ نانوت وبعداً اهالی سایـر شهر های تایلند بسوی چشمهٔ مقـــد س

بقیه در صفحه ٦٠

مردم از دهکده های دور ونزدیك بـــدانجا شتافتند

سهم دودسیگار در آلودگی محیط زیست

معمولا موتر را عامل شماره یك در آلودگی محیط زیست می نامند اما گزارشی کـــه اینك کار خانه اتومبیل سازی پور شه‌به بدنبال یك سلسله مطالعات منتشر نموده است گویای داستان دیگری‌است:

در گزارش مذکور گفته میشود که ،گاز های اغزاس موتر فقط سهمی در آلودگی‌هوا دارند وبه هرحال هیچگاه محدود یتهایـــی درشرایط زندگی بوجود نمی آورند .جا ی بحث نیست که‌در نقاطی مانند لوس‌انجلس ۸۵ در صد آلودگی هوا ناشی از اتومبیـــل میباشد ،ولی همین نسبت برای همه ایالات متحده امریکا از ٤٥ در صد تجاوز نمی کند در آلمان فدرال وضع مساعد تر است .

مثـلا در شهر کلن که ترافیك موتر آن فوق العاده است ،فقط ۲۰ در صـــد از آلودگی هوا ناشی‌از گاز های اغزاس است سهم گاز ها از صنایع وحرارت منازل در آلودگی هوا ،بمراتب بیشتر میباشد .بـــه موجب نظر متخصصین کار خانه پورشه ، آلود گی‌هوا ناشی ازنیکو تین سیگار ت‌بیش از گاز اتو مبیلها ست .اگر واحد یـك را مبنای‌محاسبه قراردهیم ،آلودگی هـــوا از کاربن مونو کسید اتو مبیلها دریك چهارراه پرآمد وشدنقطه ۲ واحداست درحالیکه دریك که درآن سیگار کشیده شود .

ودر اتومبیل باد وسر نشین که سیگار ت بکشند در حدود ۹۰ واحد میباشد .

یك پوك سیگارت ....٤ واحد آلود گـی کوتاه مدت بوجود می آورد .بنابر ایـــن متر اکمترین آلودگی هوا در لوس انجـلس نمیتواند آنقدر اختلالات روا نمو توری ر ا موجب گردد که کشیدن ٤٠ سیگارت درروز با وجود تکاتی که بنفع اتومبیل در گزارش پوشه بچشم میخورد ،کار خانه نا مبرده‌سر گرم مطالعه برای حل عملی مسله گاز موتر میباشد .بنظر میرسد که فعلا موتور دیز ل کمتر از دیگر انواع موتر ها مـــو جـــب آلودگی محیط زیست میگردد .موتور سیستم جدید وانکل نیز در این زمینه دردی رادوا نمیکند .ساختن ونگاهداری موتور های‌گازی والکتر وموتور ی‌برای اتو مبیل هنوز آنقدر گران تمام میشود که ،نمیتوان آنرا راه حلی در آینده نزدیك تلقی‌نمود .

ایمنی بیشتر برای مسا فران هوائی

یك سیستم هدایت الکترو نیکی نویـــن های هوائی وفضائی آلمان ابداع نموده اند که مهند سان انستیتوت تحقیقاتی وآزمایش امنیت پرواز را بمراتب بیشتر خواهد کرد.

برمبنای سیستم معروف به «ارزیابی‌پنجه ای علائم »بگونه ایکه امروزه در کامپیو تر همه رشته های اقتصاد وعلوم رایج میباشد سیستم جدید هدایت استوار گردیده است دستگاه خود کار مزبور ضمن نظارت‌کامل بر هدایت طیاره ،هر گونه نقص احتمالـــی را نشان میدهد وعالی ترین ایمنی پـــرواز **راتامین مینماید . پس از رویت هشـدار ،** پیلوت میتواند بایك حر کت دست ،وا حد الکترونیکی یدکی تعویض نماید .

دستگاه جدید بمدت یك سال در کشتی تحقیقاتی «پلانت» تحت آزمایش دائم بوده است .

بانک کچالو

باور کنید که بالاخره در ارو پا بانك کچالو رانیز تا سیس کردند .

البته اسم این بانك «کن‌بانك» است و لی درعمل وظیفه دارد امور ترویج زرع وتکثیر کچالو را در تمام کشور ها ی مو ردعلاقه ایفاکند.

باید تذکر دادکه اکنون ساحه فعا لیت این بانك کشور های امر یـکا ی لاتـــین **است زیرا این کشور ها را خطـر از بیـن** رفتن زراعت کچا لو وحتی خسا ره تخم‌های آن تهدید میکند.

شما حتما میدانید که‌کچالو از پیدا وا ر اولیه‌کشور های امریکای لاتین است یعنی وطن اصلی این سبزی خوشس طعم ومفیـد کشور های امر یکا ئی جنو بی میباشد.

اکنون وضع دراین کشورها طوریست‌که شاید روزی فرارسد که‌نه تنها میزان‌زر ع کچالو رادر تمام کشور های مورد عـــلاقه نیز از بین برود.

دربانك کچالو کشور های آلمان فدرا ل وهالند سهمی شده اندو مصمم‌هستند تادر راه بهبود وضع کچالو خدمت کند.

کانال آبی اروپا بزرگترین کانال جهان

عملیات سا ختمانی یکی از بزرگتریـــن طرحها ی‌کانال سازی جهان ،یعنی طـــر ح کانال آبی اروپا بطول ۳۵۰۰ کیلو متر بین دریای شمال ودریای سیاه ،بپایان نزدیـك میشود .ساختمان آخرین قسمت این طر ح بطول ۱۳۰ کیلو متر بین رود خانه های‌ماین ودانوب آغاز گردیده است وبا بودجه ۵ر۱ میلیارد مارك سال۱۹۷۷ آماده بهره برداری خواهد گردید. در قسمت مذکوربا اختلافات ارتفاعی تا ۱۰۰ متر ،باید بیش از ۵۰ پل. هشت بندرو یك دریا چه ساخته شود .

عرض کانال اروپا بین۲۰ تا۵۵ مترا ست وکشتیهای تا ظرفیت ۱۵۰۰ تن قادر بعبو ر از آن خواهد بود.در طول کانال سه آبگیره بزرگ هر یك بارتفاع ۲۵ متر ساخته شده که بلند ترین آبگیره های اروپا بشمار می آیند .

برگزیده

آلفرد هیچکاک

اثر: هنری سلیزر
Henry Slesar.

بخش دوم

ترجمهٔ س . وهاج

موتر سپورتی واتر بوری آهسته بروی جادهٔ خلوت پیش میرفت .

درختان انبوه و پر برگیکه از دوطرف بروی جاده خمیده بود ، سایهٔ گوارا ومطبوعی بربادی موتر میکشیدومنظرگریزنده درختان رابر شیشهٔ موتر منعکس میکرد . موتورقوی بقدری آهسته مینالید که برچهچهٔ پرندگان نمیتوانست مسلط باشد...واین آوازهاباشرشر دلپذیر باد آمیخته ، نوازشگر بی نظیری بود بگوشهای واتر بوری ... همان مرد چاق‌وچله ومرموزی که میرفت بامالك یك عمارت کهنه دربارهٔ فروش آن عمارت صحبت‌کند .

تاگاهیکه به عمارت دور افتادهٔ سادی‌گریمز رسید ، بهیچ موتری وهیچ انسانی برنخورد. مشتری عجول موتر سپورتی را بزیرچند درخت کهن که مانند ردیف ناموزون محافظان ناشی وخواب برده ، در مقابل عمارت پهلوی هم ایستاده بودند ، متوقف ساخت .

علف های وحشی همه جا سر کشیده ، ستونها ی تعمیر باعشقه پیچان پو شید ه شده بود

واتر بوری زنجیر زنگ زدهٔ دروازه‌را دوبار حرکت داد ...

زنیکه در را برروی مشتری گشود ،جثهٔ کوچکی داشت . موهای سپیدش طول عمراورا افشاء میکرد وچین و چروك چهره اش شیار های نامنظمی از نواحی چشم بسوی زنخ ، کشیده بود . باوصف هوای داغ وگلو گیر این زن‌خانه بالاتنهٔ ضخیم پشمی ببرداشت. وی نگاهی بسر وصورت مرد اجنبی افگند وگفت :

«شما حتماً آقای واتر بوری هستید.مستر هاکر قبلا بوسیلهٔ تیلفون آمدن شمارا بمن اطلاع داد .»

مردکهٔ چاق تبسمی کرد و گفت :

«بلی خودم هستم ... شما چه‌حال دارید خانم گریمز ؟»

« خیلی از دیدن تان خوشحالم . یقیناً میخواهید داخل عمارت راببینید .»

واتربوری آهسته خندید و گفت :

«بیرون خیلی گرم است .»

«خوب، درینصورت‌خواهش میکنم‌بفرمایید. من‌قبلا جك لیموناد را دریخچال گذاشتم.... ولی امید وار هستم آقای واتر بوری، شما تصور نکنید که مرا در مسایل تجارتی‌بتوانید بقناعتی که‌خود آرزو دارید ، برسانید من ازآنگونه افراد نیستم !»

مرد چاق و چله در حالیکه بدنبال زن معمر بداخل تعمیر قدم میگذاشت اظهار کرد :

«بلی، این موضوع قابل درك است.» داخل عمارت سرد واندکی تاریك مینمود. شیشهٔ پنجره‌ها ضخیم و ورویهمرفته بسته بود . هردو وارد سالون مربع شکلی شدند که‌موبل کلفت آن نمایندهٔ ذوقهای استادان پیشین بود و درین سالون هم باکج سلیقگی عجیبی چیده شده بود . یگانه رنگ خوشآیندی‌که بداخل سالون جلب نظرمیکرد، در لابلای گلهای قالینی نهفته‌بود که درست میان سطح برهنهٔ اتاق هموار شده بود .

خانم پیر خودرا به‌آغوش یك چوکی‌گهواره مانند افگند ، انگشتانش را بهم وصل کرد وگفت :

«خوب ، اگر چیزی گفتنی دارید ،پیشنهاد میکنم که‌لطفاً شروع‌کنید .»

مرد چاق مکثی‌کرد ، بدیواره های سالون نظر افگند وبعد اظهار کرد :

«خانم گریمز ، من قبلا بارهنمای معاملات شما مذاکره کردم ....»

خانم گریمز بحرفش درآمده ،گفت :

«اینرا میدانم . ولی تصریح این نکته‌را لازمی میدانم که آرون هاکر یك موجود واقعاً احمقی است وچه دلیلی برای حماقتش ازین روشنتر که شمارا باینجا فرستاده تافیصله قبلی‌مرا درمورد قیمت خانه تغییر بدهید.برای اینگونه معاملات ، خاصتاً که‌نقض فیصله های قبلی باشد ، من خیلی پیر شده ام آقای واتر بوری .»

«من ..من... گمان نمیکنم باچنین روحیه‌ای نزد شما آمده باشم ، خانم گریمز...راستش اینکه خواستم از نزدیك باشما صحبت کنم ... همین .»

خانم سالخورده بعقب تکیه زد وآواز (چرق چرق) چوکی بلند شد .

«پس درینصورت حرف تانرا بزنید ....»

مشتری چاق بار دیگر عرقهای صورت خودرا پاك کرد ونیمهٔ دستمال شکری رنگ خودرا بجیب کشید :

« اجازه بدهید خودرا بهتر معرفی‌کنم،خانم گریمز. من‌یك مغازه دار هستم .

سالهای طولانی زحمت کشیدم ، عرق‌ریختم وثروتی نه آنقدر بزرگ بدست آوردم .... خوب ، ثروت چه بدرد انسان میخورد جزآنکه حداقل وسایل راحت انسانرادردورهٔ کهولت فراهم سازد !؟... حالا،خانم محترم من میخواهم با این اندوختهٔ ـنه آنقدرسرشار چندسال از حیات خودرا که‌به نیمهٔ اخیرش رسیده ، آسوده سپری کنم وبی درد سر بآخر رسانم ... خاصتاً بمحلی‌که ازهر نگاه آرامش بخش باشد واخلالگران آسایش درآن رخنه نکند . شهرشما (ایوی‌کارنر) نقطهٔ‌رؤیا انگیزی است که مرا واقعاً پسند می‌آید .چند سال پیش‌که بعزم البانیا بسفر بودم ،گزارم اینجا افتاد و همانگاه باخودم عهد بستم‌که دوره کهولت خودرا همینجا بگذرا نم .. »

خانم گریمز چون دید وقفهٔ صحبت طویلتر شد، گفت :

« وبعد ؟»

مشتری عجول گفت :

« ... وامروز وقتی بشهر دلپذیر شما گردش میکردم ، منزل خموش ودور افتاده و مزاحم‌گریز شما نظرم رابخودکشید ...هیجان زده شدم ورهایشگاه شمارا بهترین‌آسایشگاه برای خودم یافتم .»

بقیه در صفحه ۵۹

حادثه در نیمه شب

لی درجریان این پیش آمد درخود یکنوع جسارت خارق‌العادهٔ احساس کرد . بااوبنزاع برخاست ودراخیر توانست که اورا ازکشیدن اندامش سوی خودبازدارد . اماپسر جوان سرش راشورداد هنگامی که سوی لی نظر دوخت . گفت :

– تومانند زیبا روی خفته‌ای هستی که در افسانه های پریها ازآن ذکررفته .

وبه آرامی ادامه داد :

– یکروز مردتو ازراه خواهد رسید . این مردهرکسی که باشد واز هر جایی که باشد تراخواهد بوسید وبیدارت خواهد ساخت .

تمام این واقعات چون فلم سینما ازجلو چشمان لی درحالیکه طیاره غرش کنان دل آسمان رامیشگافت گذشت . وبعدتر درحالیکه درداخل قطارآهن سوی ویورلی میرفت افکارش سمت جریان اش راتغییر دادوبه مسیر دیگری متوجه شدوآن این بودکه اگرپدرش زن دیگری بگیرد چه واقع خواهد شد . اوازمروراین فکر بخودلرزید ودربحر افکارش که از گذشته هافرقداشت غرق گردید . بعضی اوقات دراین باره ازخودتشویش ونگرانی نشان داده بود . به یك شکل تقریبا اسرار آمیز ومبهم مانند رفتگی زنخ لی فروبردوبعد به اواجازه داد عمهٔ بزرگش دردنیای بی تفاوتی، بی آرزوبودن وتنهایی ونداشتن هیچ نوع نقطهٔ اتکاء ودنیای درونی سرگردان وآواره میگردید .

ولسون که موتروان آنتی بود در ایستگاه قطارآهن انتظارلی رامیکشید :

– من سوگند میخورم‌که شماسفر خوشی داشتید دوشیزه لی .

اواین کلمات رادرحالیکه دستش رابه لبهٔ کلاهش نزدیك میکرد ویکس های سفری لی راحمل مینمود اداکرد .

لی درجواب گفت :

– تشکر ویلسون . همین طوراست . در اینجاچه خبرهااست ؟

– همه‌کس‌وهمه چیزدرشرایط خوشنودکنندهٔ بسرمیبرند . تشکر دوشیزه لی .

ویلسون این کلمات رااداکردوجملات آشنای هنگامی‌که لی درداخل موترقدم‌گذاشت بگوشش رسید .

لی درآن دهلیز ناشناختهٔ زندگی اش‌قدم گذاشته بود . دهلیزی‌که بنام زندگی ودنیای آنتی ویادنیای دوشیزه گلوزیااپلیتون یاد میگردید .

درحالیکه درداخل موترولس رویس در چوکی اش آرام گرفته بودیکنوع شرم و تشویش مسخرهٔ راکه همیشه دامنگیرش بود درخوداحساس میکرد . همیشه میکوشید جهت مقابلش راطوری نگاه کند که ازگزندچشم دید دیگران درامان بماند . همیشه از مشاهدهٔ اینکه شخصی درخارج موتربه اونظر انداخته ودقیقانه اوراتماشا میکند برآشفته وعصبانی میگردید . همینطوری‌که آنهابه پیش میرفتند افکارش رابه مرور ومطالعه گذشته هامعطوف ساخت . این افکارزیادتربه منبع پولی که توسط آن ویورلی ساخته شده بودمتمرکز میگردید .

درزمان های گذشته کتابی دربارهٔ این قصرنوشته بود. البته این کتاب بصورت بسیار خلاصه وفشرده بعد ازمرگ هاریس اپلیتون به چاپ رسیده بودومانند کتابهای‌که دربارهٔ واقعات بزرگ وچشمگیر بچاپ میرسد این‌کتاب تاجای‌که‌فکر اجازه‌میداد ومیدان‌تاخت وتازرشته های فکری وسیع میبود افتراء آمیز ودروغ پرداز بود . لی هرگزدربارهٔ این کتاب چیزی نمیدانست وهرگز بخاطر نداشت که این‌کتاب بالاخره ازدیگران بدست آنتی رسیده واومیتواند که دراین باره به لی معلومات ارائه نماید . امابرخلاف برای آنتی پدرش تااندازهٔ خیلی کم تبعیض طلب بود. اومردی بود که زیاد تر خون قهرمانی و نجابت دررگ هایش جریان داشت . او مردی بودکه باید احترام‌میشد ویا خاطرهٔ بودکه‌بایدهمیشه در ذهن نگهداری و حفاظه میگردید . وباید همیشه از عواقب سؤ بدور نگهداشته میشد.

امالی یك‌نسخه ازکتاب هاریس اپلیتون و خزانه اش ویا ازبین رفتن شیطان را در کتابخانه پدرش پیدا کرد . از اینکه آن کتاب تاچه اندازه متناسب وصحیح بودسخنی دربین نیست اما آن کتابی بودکه زیادتر از آن بوی تب ولرزش ، هذیان ویاوه سرائی‌که سترانیزی گذشته‌راشمارمیکرد ودسیسه‌هارا آشکارا می نمود بمشام می‌رسید . این‌دسیسه هاهمه دو طرفه واز شراکت در امور نامشروع وخلاف قوانین اجتماعی‌خبرهایی داشت.هنگامی که‌لی دراین باره فکر میکرد نگاه هایش‌سوی مقابل کشانیده شد و قسمی معلوم میشدکه آرزو دارد در همانجا باشد . در این لحظه چشمانش روی نگاه های ویلسون که‌در آیینه عقب بین موتر منعکس شده‌بود میخکوب‌گردید لی‌برای یك‌لحظه سوزشی‌که انسان رامیبهراسند درخود احساس کرد . چشمان ویلسون طوری بودکه انسان ازآن بوحشت می‌افتاد اما خود ویلسون میخواست که چشمانش را دیگرنبینند ویا توسط دیگران این نکته افشاء نشود .در آن‌لحظه آن‌یك جفت چشم مانند فولاد سخت ومانند یخ سرد بود .

امانی ، این یك فریب بود . آخرین‌انعکاس آفتاب‌که روی شیشه های عینك موتر رانی ویلسون در آئینه مقابل پخش گردیده بود.در عقب آن عینك چشمان ویلسون مستقیماً سوی مقابل وبه سوك دوخته شده بود .

نگاه هایش پر انرجی مینمود وخودش‌مردی بود بتمام معنی مرد . قسمی‌که در این باره آنتی گفته بود :

– ویلسون یك‌ستونی ازقدرت است .

همینکه لی‌مشاهده کرد ویلسون سوی قریهٔ‌که‌در نشیب سنگلاخی که‌درکنار دریا موقعیت داشت به‌پیش میراند خودرا جمع‌وجور کرد . بعد آنها دوباره وارد شاهراهی‌که‌سوی قصر امتداد داشت ،شده وبراه خود ادامه دادند .

از مشاهدهٔ قصرکه در بلندی سنگلاخی‌کنار دریا واقع گردیده بود لی برخود لرزید . او نمی توانست بخود بقبولاند که‌اقلا برای‌چند لحظه بخندد . اگر دیگران میدانستند که‌درآن داخل تاچه اندازه زمینه برای مسخره‌گی و حماقت مساعد است مطمئناً موجودیت آن‌قصر را آنقدر جدی نمیگرفتند .

داخل قصر به‌سبك کاملا فراموش شدهٔزمان کهنهٔ امریکا تزئین گردیده بود . آرام چوکی‌ها وچوکی های عادی به‌شکل کمربند های بدقواره در آورده شده بود . موبل های‌ضخیم وشیشه های که رنگ های خنده دار داشت وچوکی های دیگر که‌بنام موریس یاد میگردید درآنجا گذاشته شده بود . پنجره های قصر از شیشه های ضخیم ومات ساخته شده بود دراطاق بلیارد جای نشستن را ازپاهای میان پرفیل ساخته بودند ودرآن بالا تصویری از بستر بروان وسیکش که تایگ نامیده‌میشد بچشم میرسید .

اما نسبت به تمام تزئینات و خزائینی که درقصر وجود داشت یگانه چیز مورد پسند و دلخواه لی عبارت از قطار آهن کوچکی بودکه از پدرکلان کاکا هاریس اپلیتون بجامانده‌بود. آن‌قطار آهن تقریباً یك نمونه بود وبرای وزن کردن توته های مواد چرخنده‌که در قطار های آهن وجود داشت ازآن استفاده میشد وبنام سواتی ورس ویگو یاد میگردید . میل هاوین موقعیت دلخواه ودوست داشتنی تمام‌سرزمین صنعتی هاریس اپلیتون بود . او خط های‌آهن رایك باردیگر در زمان تشویش واضطراب‌سال ۱۸۹۳ یعنی هنگامی که طبقهٔ پائین ومادون گرفتار شده وبه مزدوری گرویدند ویابه قتل رسیدند بکار انداخته بود . اپلیتون باداشتن سواتی ورس ویگو ومیل هاوین زمینه رابرای پیشرفت خود آماده ساخت .

بقیه در صفحه ۵۸

ازچهره های تابناک دانش وفلسفه درآینهٔ ژوندون

ابوریحان البیرونی

از: شرعی جوزجانی

وابوعلی حسن بن‌علی‌الجیلی. بسیاری‌ازحوادث تالیفات وی تلف شده و آنچه ازگرداب حوادث زمان‌سالم‌مانده،اکنون درکتابخانه‌های جهان پراکنده است . دائرةالمعارف عثمانی درهند مساعی بزرگی در راه احیای میراث علمی او بخرج داده تاآنچه راباقیمانده از نابودی نجات بخشد .

تالیفات بیرونی گوناگون است .دربرخی ازآنها که‌نظریات معاصرین ویا متقدمین را محل مناقشه قرار میدهد ، حتی جزئی ترین مسائل هم از نظرش پوشیده نمی ماند و بشرح وتفصیل همه جانبه میپردازد ،وبرخی ازآنها مختصر بوده ، متضمن بیان مختصر اصول ونظریات ، بدون استدلال و مناقشه میباشد. برخی از آثار او رساله ها ویامقالات کوتاهی است که‌فقط یکی از نواحی علمی‌را دربر میگیرد .

بیرونی تمام آثار خودرا (جزعدهٔ معدودی) بزبان عربی نوشته است و ازینکه زبان مادریش «زبان خوارزمی» زبان علمی وادبی نبوده واو ناگزیر بوده بمقتضای زمان‌آثار خودرا بزبان مادری ننویسد ، شدیداً اظهار تاسف وتالم مینماید ، چنانچه میگوید: « هرقومی همان زبانی رادوست میدارد که خودش فراگرفته‌وبوسیلهٔ‌آن میتواندباکسانیکه ازحیث نیاز مندیها بوی شباهت دارند،رابطه برقرار نماید . من درین باره نسبت بخود می‌اندیشم : هرگاه من‌یکی از آثار خودرادر زمینهٔ یکی از علوم بزبانی‌که خودم حرف میزنم مینوشتم درآنصورت‌همانطوریکه از... دیدن زرافه‌درگلهٔ اسپان تازی دچار حیرت وتعجب میشدند ، برین عمل‌من نیزمیخندیدند لذامن بنوشتن بزبان عربی و فارسی شروع نمودم ، لیکن هیچ یك‌ازین دوزبان هم،زبان مادری من نیست » (۵۲)

برخی از آثار علمی او بقدری ارزشمندند که دانشمندان غرب ناگزیر شده اند آنهارا بزبانهای فرانسوی، انگلیسی ، آلمانی‌وروسی ترجمه نمایند وحتی همین‌اکنون هم (دههٔ‌هشتم قرن بیستم) محققان و دانش پژوهان‌شرق و غرب بمراجعه به آثاروی احساس ضرورت مینما یند .

اکثراً آثار او بادر نظر داشت محتوای آنها درزمینهٔ علوم طبیعی ونیز درزمینهٔ حیات اجتماعی ـ اقتصادی و سیاسی مللی‌که تا آنزمان زیسته اند، هریك‌بحیث دائرةالمعارف درخدمت دانشجویان قرار داشته است .

درمیان انبوه تالیفات بیرونی چند کتاب خیلی مهم که‌مایهٔ افتخار ابدی اوگردیده و نامش‌را جاودان ساخته اند، برجستگی خاصی دارند. مانخست‌این‌کتبرا مختصراًبخوانندگان محترم معرفی نموده وبعداً برای آنکه علاقمندان لااقل بکمیت میراث بزرگ علمی این دانامرد بزرگ پی ببرند، طی فهرستی‌نام‌یك‌قسمت زیاد مولفات اورا در رشته های مختلف‌علوم بااستفاده از منابع دست داشته یاد داشت میدهیم :

۱ـ کتاب القانون المسعودی فی‌الهیئة والنجوم :

این‌کتاب از مهمترین تالیفات بیرونی‌درعلم فلك وحساب مثلثات بشمار میرود .کتاب مذکور درحقیقت یك دائرةالمعارف نجومی است ویك جزء کوچك آن (مقاله سوم) به‌حساب مثلثات ازنقطه نظر اینکه اساس براهین ومحاسبات نظریات نجومی میباشد، اختصاص داده شده است . این جزء صرف نظر ازکوچکی آن متضمن نظریات کاملاابتکاری میباشد که مورد نیاز جهانیان قرار داشت. قانون مسعودی مشتمل‌بر ۱۱ مقاله بودوهر مقاله به چندین باب منقسم میگردد ومجموعاً به ۱۴۲ باب بالغ میگردد .

قدیمترین نسخه این‌کتاب در کتابخانهٔ بادلین اکسفورد مو جود است‌که در سال ۴۷۵ هـ کتابت گردیده است . این کتاب نفیس راجمعیت دائرةالمعارف عثمانی هندبعد ازمقابلهٔ نسخ متعدد و تصحیح بطبع رسانده است . (۵۳)

ابوریحان بیرونی‌مباحث ریاضی‌وفارمولهای راکه درمقالهٔ سوم آورده ، بعداً موردتطبیق واستفاده قرار میدهد وطی مباحث ژرف این بخش کتاب ، نبوغ ریاضی او میدرخشد.درك عمیق دقیقترین مسایل این علم ،حل‌و اثبات پیچیده ترین مسائل باطریقه های کاملا ابتکاری ومنطق قوی و شگفت انگیز او، مایهٔ تحیر میگردد (۵۴)

۲ـ کتاب تحقیق ما للهند من مقولة مقبولة فی‌العقل او مرذولة :

این کتاب یکی‌از ره آورد های سفرطولانی او درهند میباشد که‌در محرم ۴۲۳ هـ(۱۰۳۱م) در ۵۸ سالگی ازتالیف آن فراغت یافت .

مستشر ق آلمانی ادوارد ساخاوکه برای اولین بار درسال ۱۸۸۷ ـاین‌کتاب رابه‌نشر رسانده طی مقدمه ای که‌برآن نوشته یادآور میشودکه این‌کتاب ارجمند متضمن معلومات مهمی است‌که مسلمانان تاعصر بیرونی و اروپائیان تاقرون جدید از آنها اطلاعی‌نداشتند وکتاب مذکور بنام «تاریخ هند» شهرت‌یافت حقیقتاً هم خواننده از مطالعه آن معلومات سودمندی بدست می‌آوردکه اکثرما تاکنون هم ازآنها واقف نیستیم .

ظاهراً بیرونی این‌کتاب خودرا بدفعات مختلف نوشته ا ست . تاریخ قدیمترین نسخه‌خطی این‌کتاب به سال ۵۵۴ هـ (۱۱۵۹م) میرسد که برای اولین بار توسط ادواردساخاو در ۳۱۸ صفحه بطبع رسیده است .

بیرونی این اثر خودرا درائر تماس‌مستقیم بادانشمندان وحلقه های علمی هند واستفادهٔ مستقیم از منابع‌کهن سانسکریت تالیف‌کرد وطی‌آن خصوصیت های طبیعی سرزمین‌هند ومدنیت وفرهنگ مادی ومعنوی مردمان‌آنجارا وسیعاً مورد بحث قرار میدهد .

بیرونی همانطوریکه در مقدمهٔ کتاب ذکر مینماید براساس اینکه شنیدن مانند دیدن نیست ، تمام آنچه راکه بچشم سرمشاهده میکند وبگوش‌خود از اهل این‌سرزمین‌میشنود وصحت آنهارا متیقن می‌گردد بقید تحریر می‌آورد واین کتاب خودرا مینویسد و تمام مطالب آنرا باعقل یك دانشمند ریاضی دان وفیلسوف موشگافی که بطرق بحث علمی‌وارد است ،شرح وتفصیل میدهد.

بیرونی کتاب الهند خودرا به هشتاد باب ویافصل منقسم‌ساخته وطی‌این فصول‌پیرامون مهمترین موضوعاتی‌که درآن زمان دقت یك دانشمند کنجکاو را بخود میکشانده است ، بحث مینماید و مهمترین این موضوعات عبارتند از :

- معتقدات و مذاهب هنود ...
- احکام عبادات درنزد آنها ..
- نظام طبقات درجامعهٔ هندی واحکام‌آن.
- انواع خط وطرق کتابت .
- نحو، شعر وطورعموم تمام میراث های ادبی و علمی .
- جغرافیای این سرزمین .
- علم‌فلك ، انواع سالها وماهها وروزها واحکام تنجیم درنزد هنود وعقاید آنان دربارهٔ برخی از ظواهر طبیعی چون مدوجزر وخسوف وکسوف .

۳ـ الاثار الباقیة عن‌القرون الخالیة :

این‌کتاب اثر تاریخی‌ـ اتنو گرافیك مهمی است‌که روی زندگی زمامداران ورجال معروف ملل‌مختلف روشنی می افگند ومراحل مختلف مدنیت آنارامنعکس میسازد. بعقیدهٔ‌اکادمیسین س.پ . تولستوف کتاب مذکور این امکان رابوجود می‌آورد که‌روی یك دورهٔ کامل‌قبل از اسلام در خوارزم روشنی انداخته‌شود .

بیرونی درین کتاب گاه شماری یونانیان، رومیان ، ایرانیان ، سغدیان ، خوارزمیان، حرانیان ، قبطیان ، مسیحیان ، یهودیان و اقسام اعیاد وایام معروف اعراب راکه‌تازمان ظهور اسلا م رواج داشت به تفصیل بیان میدارد . این اثر حاوی یك سلسله معلومات گرانبهایی دربارهٔ حیات معنوی و تاریخ بسا اقوام میباشد .

۴ـ تحدید ید نهایات الاماکن ،تصحیح مسافات المساکن :

بیرونی هنگامیکه توسط محمود غزنوی از خوارزم به غزنه آورده شد ، فعالیت های علمی خود را همچنان ادامهٔ داد و درسال

۱۴۹ هـ یك‌ثلث این‌کتاب معروف خودرا بسر رسانید .

همانطوریکه سابقاً یادآور شدیم یك‌نسخه این کتاب در کتابخانه سلطان فاتح‌استنبول موجود است ودارای۳۴۰ صفحه میباشد.برخی ازمستشرقین معتقدندکه‌این نسخه‌خطی‌بقلم‌خود بیرونی نگاشته شده و منشاء این فکر نیز عباراتی است‌که در ذیل‌نسخه قیدگردیده،اما احتمال دارد این عبارت از ناسخ کتاب‌باشد نه‌مؤلف آن .

کتاب مذکور حاوی یك سلسله قواعدو آموزشهایی در بارهٔ مسایل مربوط به‌فلك شناسی تطبیق میباشد .

مثلا در فصل اول طرق مختلفی برای استخراج عرض‌البلد های اماکن بدون‌استفاده از زاویهٔ میل اعظم ذکر میگردد وفصل دوم موضوع ایجاد میل اعظم رابدون استفاده از عرض‌البلدها دربر میگیرد .

بیرونی درین‌اثر خود بعد ازآنکه طرق گوناگون واسالیب متعددی را درزمینه تعیین طول‌البلد های اماکن بیان میدارد وخطا و اشتباهاتی راکه در منابع مختلف درین ساحه روی داده میشمارد ، ازینکه نمیتواند از شهری بشهر دیگری سفر نماید تاطول‌البلد های هر محل را جداگانه بسنجد وجدولهای سابقه را تصحیح نماید ، اظهار تاسف میکند .

او مساعی بزرگی در راه تصحیح طول‌البلد های اماکن بکار برده اما باوجود آن در اثر اختلاف روایات نتایج کارش بدرستی‌انعکاس نمی‌یابد . این امر خشم وتالرش رابرآنانیکه طوطی‌وار مطالب را انتقال میدهند وغث‌وسمین را ازهم فرق نمیگذارند ، برمی انگیزد .این خشم او بیشتر از همه متو جه دانشمندان خراسان و مخصوصاً معاصرین خودوی است که‌بعضاً ازراه تحقیق دور میروند وبه تقلید از دیگران تن درمیدهند ومال را برعلم‌برتری قایل میشوند .(۵۵)

---

(۵۲) عیسی جباروف ، راز خرابه های کهن ،ص۱۶۱ ، تاشکند ،۱۹۶۸ .

(۵۳) دکتور جمال ... دکتور امام .... «البیرونی» ص۱۱۶

(۵۴) اکادمیسین سراج الدینوف، جریدهٔ «آیدین» تاشکند ، شمارهٔ ۳ (۱۶) ۱۹۷۳ .

(۵۵) دکتور جمال ... دکتورامام‌ابراهیم... «البیرونی» ص۹۹

بقیه درصفحه ۵۷

دزړه خبرې

واك او ژواك

دژوندون خوند په حرکت کښې دی، دمثبت حرکت له بر کته انسانی کرامت خوندی پاتی کیږی او انسان

دعالی مدار جو او دژوند ارتقا یی **پړاوته رسیدلی شی .**

ژواك (ژوندون) دواك سره همردیف او مستقیماً تناسب لری، بی اختیاره

هلی ځلی دبل چا اوپردی لپاره خولی تویول دمرگ یوبل تعبیر دی، خوچه واك او اختیا ر دخپل وی نوپه هرخومره زحمت ارزی .

دخوندتکی هم داجتما عی خد مت په تکل دفردی آزادی او فر دی مسئولیت په رڼاکښې د ځان اوټولنی

چوپړ (خدمت) سرته رسو ل دی چه **دزړه په اراده اجرا کیږی .**

افغان ولس دخپلواك ژونددساتلو دپاره زیاتی قربانی و رکړی داسارت

ژوند یی په مرگ حساب کړی او دلویو قدرتو نو په مقابل کښې داسی بری تر لاسه کړی چه نړ ی والو ورته گوته په غاښ شوی دی.

داوسنی زمانی دتقاضا اودننی ژوند دغوښتنی په مطابق بیا هم په یوه ستره از مو ینه کښې لوی بریالیتوب یی لاس ته راوړ او هغه

دافغا ن ملی قهر مان ښا غلی **محمدداؤد ترقیادت لاندی دافغا نی اسلامی جمهوری نظام گټل وُچه په** داسی تو گه منځ ته راغی چه دهیواد ټول وگړی په هر ځای کښې چه وو

ددی خبرپه اوریدو سره دډیری خوښی او خوشحالی له کبله په کالیو کښې نه ځائیدل او دخوشحالی **احساسات یی په اټنواو مبار کیو** سره څرگندول داخبره ددی شاهدی ورکوی چه زمونږ و لس څو مره ژواك او واك تر منځ رابطه ټینگه ساتی او مننه یی کوی .

دافغان ولس دپکت او پښتلوی **توکم چه دزمانی په اکثرو دو رو** کی دخپلواك ژوند څخه برخورداره

او ددی خدایی نعمت شکرانه یی په ځای کړی، دنوی جمهوری نظام په

قدر او اهمیت ښه پو هیږی او پدی باور لری چه په جمهو ریت کښې وا قعی دیمو کرا سی تحکیم مو می، دریښتنی آزادی خوندی ساتل، د

اجتماعی دښیگڼو اودو طن د ترقیو لاری برابرول، دفردی اوټولنیزژوند

نیکمرغی تامینول ددی نظام د سترو اهدافوڅخه دی نوپه دی ځای په کار دی چه افغانان پدی مناسبت دملی اختر

نتایجو څرگندوی گټل کیږی اوس په ښکاره ډول وینو دوطن دزوړ او

ځوان ،نارینه اوښځو پیغلو اوزلمو له خوا دافغانی جمهوریت غږ چه د

اسلامی شعایرو په سیروی پورته شوی، په خورا شوق او ذوق سره خوشالی اجراکو ی او هر کلی کوی یی .

افغانان حق لری چه داملی اختر په اټنو نو، سندرو او دزړه له کو می دښو احساساتو په څرگند ولوسره

ونمانځی او ددی نظم د ټینگښت دپاره یی دهر راز همکاری ، **زحمت** او فداکاری لپاره متی راونغاړی او

په پوره جدیت سره زیات کاروکړی هرڅوك دخپلی وظیفی سره ارادت ولری او لکه څنگه چه ښایی دخپلی

ټولنی لپاره خد مت و کړی .

دچنگاښ دمیاشتی له شپږ ویشتمی څخه را هیسی په ښکاره ډول گورو

چه زمونږ خلك په عمو می ډول څومره دزړه له کومی او څومره په صادقانه امانت داری او پوره اخلاص

سره خپلی وظیفی سرته رسوی .

پیغلی او نجو نی، هلکان په منظم **ډول ښوونځیوته ځی په پوهنتو نو** کښې تدریسی چاری په ښه نظم سره مخ په وړاندی روان دی او د

اجناسو پریمانی اوارزانی ددی معنا ورکوی چه هرڅوك پخپل وارد دی

نظام داحکامو په مطابق دو ظیفو په سرته رسولو کښې ځان پخپله مکلف بولی دوجدانی رهنما یی په

رڼاکښې هر څوك په هره وظیفه کسب او کار کښې چه وی، ځا ن

ته اختیار ورکوی چه په اجتما عی

خد ماتو کښې برخه و اخلی او په **عملی توگه اخلاص څرگند کړی .**

په رسمی او غیر رسمی ادارو او موسساتو کښې کارونه دا سی

دپر مختگ په حال کښې دی چه دچاشکایت ندی پورته شوی او نه دکار په جریان کښې خنډ او ځنډ پیدا کیږی، دایو مسلم حقیقت د ی

چه په هر کار کښې چه دخلکواراده **او ارادت دخپل وی اود ټولنی له خوا** یی ملاتړ و شی هغه دښو او مثبتو

پاتی به ۵۹ مخکی

عکسها و مطلبها

(سوفیا لورن)

یگانه مطلبی که سوفیا لورن ستاره طنازایتالوی را ناراحت کرده بود قدعلم نمودن مادرش رومیلدا بحیث هنر پیشه بود که میخواست در سن شصت سالگی درفلمی بازی کند .

هم سوفیا وهم کارلوپونتی شوهراو ازین ناحیه ناراحت وعصبانی شدند وسوفیاگفت: مادرم میخواهد از موقف مادرسوفیالورن بودن به‌نفع خود سو استفاده‌کند وتهیه‌کننده ای که میخواهد اورا درفلم خودحصه بدهد هم‌به همین علت‌وی رابرای بازی درفلم‌دعوت کرده است درحالیکه اینکار اوشدیداً به شهرت من لطمه وارد میکند وبهانه ای‌برای خردگیری وتبصره نمودن در روز نامه نگارها میدهد .

مادر سوفیا به سر سختی وپافشاری میخواهد علیرغم خواسته دخترش‌درین فلم بازی کند وتشویش سوفیارا درین زمینه بی‌هوده میداند براستی اگرازحق نگذریم ناراحتی سوفیابی جهت‌نیست.اگریك بارشوق‌آرتیست سینما شدن بسر مادر پیر هر کس بزند،او ازین ناحیه دچار تشویش میشود :

پیروزی جان وین ...

جان وین

جان‌وین رادر امریکا بعضا (دوك) صدا میکنند این هنرمند محبوب وپرآوازه سینماکه بخوص درفلم های‌سترن بیشتر ظاهرمیشود چندین سال قبل‌مواجه باخطر سرطان‌گردیده اماهما نطوری که‌در فلم های‌وسترن دشمنان تفنگچه دار خودرا مغلوب میکند توانست‌به کمك‌داکتر مخصوص خود داکتر جونز بر غده سرطانی ایکه درشش چپ‌او بوجودآمده بود غلبه‌حاصل کند اکنون‌که سالها ازآن‌عمل جراحی گذشته اثری‌ازسرطان دروجوداودیده نمیشود وجان‌وین همچنان تفنگچه میکشدو دیوانه وار فیر میکند وآدم‌ها رامیکشد (البته در فلم های وسترن)

درضمن این‌نکته هم‌باید یادآوری شودکه خانه او از بیرو بار ترین خانه هاست ،زیرا بادخترها ، پسرها ونواسه های خود یکجا زندگی میکند .

ناراحتی فوندا

بزگترین ناراحتی برای یك پدر اینست که فرزندان خودرا نتواند طور دلخواه تربیه‌نماید دربین هنر مندان معروف وبرجسته هالیود این ناراحتی گریبانگیر هنری فونداشده‌است به‌این معنی که‌هانری فوندا همیشه ازدست دختر وپسرش رنج میبرد .

پیتر فوندا پسر هانری فوندا بطوروحشتناکی به‌مواد مخدره معتاد شده‌است تاآنجاییکه‌نجات دادن اواز چنگ اعتیاد مشکل بنظر میرسد، ناراحتی هانری فوندابه همین جا خاتمه‌نیافته مشکل دیگری هم اورا بشدت رنج میدهد

بوب هوپ

جین فوندا

باوجودیکه وی مانند دخترش جین فوندا در امریکا بسر میبرد بعضا حتی برای دوسال‌هم نمیتواند دخترش را ببیند جین فوندابعلت فعالیت ها وماجرا هایی که دارد بعضادستگیر میشود وافتضاحاتی به‌بارمیاوردواین‌دستگیری هامعمولابخاطر مسایل سیاسی است .

هانری فوندا که‌فلم پنج حرفه‌ای اواخیراً در سینما های‌پارك آریانا به‌نمایش گذاشته‌شد درمورد دخترش گفته است :

وقتیکه دختری به‌نصایح پدر توجه ندارد واز اودوری میجوید بدون اینکه احساس ندامت کند آنوقت پدراحساس میکندکه همه چیزش رااز دست داده است .

بوب هوپ میگوید :

– برای آنکه تن سالم وعمر دراز داشته باشید مثل گاو وار کنید مثل عقاب فکرکنید مثل خرگوش‌عشقنازی کنید مثل گربه نظافت داشته باشید وسال دو دفعه هم به داکتر حیوانات

صرف چهار دقیقه

ستاره هاوهنر پیشه های معروف سینما آدم‌های عجیبی‌هستندعلاوه ازبازی‌شان درفلم هاکه بعضاانسان رابه‌شگفتی‌میاندازد حرکات عادی وروزمره وغیر سینمایی شان هم‌جالب است بخصوص تصامیم شان .

ادری هیپورون آشوبگر سینما بعداز اینکه‌با یك‌داکتر روانشنا س ازدواج نمود تصمیم گرفت‌دیگر بااستدیوهای فلمبرداری سروکاری نداشته باشد وخودراوقف شوهر وفرزندانش نماید (البته فرزندان شوهر سابق)در همین ضمن تلویزیون جاپان بوی پیشنهاد کردکه برای نمایش دادن یکنوع کلاه گیس چهار دقیقه مقابل کامره قرار گیرد ومبلغ چهارصد هزار فرانك دریافت نماید .

هیپورن که تصمیم جدی گرفته بود حاضر نشد حتی چهار دقیقه هم مقابل کامره قرار گیردوآن مبلغ گزاف رادر یافت نماید .

ادری هیپورن سمت چپ

گوتا . دلچسپ . خواندنی

برای شما خوانده ایم

سرجنبانی

جولاهی در خانه دانشمندی ودیعتی نهاده‌بود چون یکچندی برآمد بآن محتاج شد،پیش وی‌رفت دیدکه‌بر درسرای خودبر مسندتدریس‌نشسته بود وجمعی آزشاگردان پیش‌او صف بسته ،گفت: «مولانا بآن‌ودیعت احتیاج دارم!گفت : ساعتی بنشین تااز درس فارغ شوم: جولاهه بنشست مدت درس اودیر کشید مولاناعادت داشت‌که دروقت گفتن سرخودمی‌جنبانید جولاهه راتصور آن‌بودکه درس گفتن ،هماناسرجنبانیدن است . گفت: ای استاد برخیز مرا تاآمدن نائب خود گردان تامن بجای توسر بجنبانم تو ودیعت مرا بیرون آرکه‌تعجیل دارم ! دانشمند چون این سخن بشنیدگفت :

فقیه شهرزند لاف‌آن بمجلس عام — که آشکارو نهان علوم می داند

جواب هرچه ازوپرسی آن‌بودکه بدست — اشارتی بکند یا سری بجنباند

«ازبهارستان جامی»

نمایش جدید

بزرگترین واقعه هفته گذشته در حلقه‌های فرهنگی نیویارك ، محفل افتتاح نمایشی بود که‌توسط اس .هراك ۸۵ ساله سناریونویس معروف برپا شده بود .

این محفل در تماشا خانه اپرا متروپول نیویارك برگزار گردید . ودرآن وان کلیبرل وایلون نواز ، مارگات فونین بالرین معروف، اساك استرن پیانو نواز و چهره های دیگر هنری در براه انداختن نمایش نامه اپرایی سهم گرفته بودند . در این محفل چهره‌های دیگری چون ژاکلین اناسیس ، اری‌کریستان فورد ، هانری وروزکندی ، پاول نیومن وغیره دعوت شده بودند . هراك در آخر بیانیه‌اش گفت‌که : «من‌کار های هنری ام‌را درهمین‌شهر شروع نموده ودر همینجا به‌پایان خواهم رساند .»

در نقش دختر دهقان

لیف او للمان هنر مند ۳۳ساله ، میگوید که‌وی «بازی در نقش دهقانان را خیلی‌دوست دارد . زیرا زندگی دهقانان نزدیکی زیادی‌با روح انسانی داشته وآنان از چال وفریب زندگی شهری ، بدور اند .»

ستاره فلم های نارو یانی لیف اوللمان، اکنون در امریکاست تافلم «عروس‌زندی» را بپایان برساند . در این فلم وی نقش یك‌زن اسکاندیناوی را بازی مینماید که در۱۸۷۰ درکالیفور نیا اقامت میکند . وی در این فلم رل یك عروس آسیابان رابدوش دارد.

یکی ازخبر نگاران‌که همیشه لیف‌اوللمان رادرنقش هایی‌که لباس درازی میپوشیدیده‌بود ازاو پرسید که :

ـ آیاشما پاهای خوب ندارید ؟.

درجواب لیف‌او للمان دامنش رابالا نموده واز زیر آن پاهای خوش تراشش را نشان‌داد. این‌حرکت بهترین جواب برای خبر نگار شله بود .

ریگ شویی طلا

بابلند رفتن سرسام آور نرخ طلا باردیگر سرزمین کالیفورنیا راکه زمانی محل هجوم جویندگان حریص طلابود ، زیرپا گذاردند. اکنون فروش ظروف برای ریگشویی طلا،

بازار گرمی بدست آورده و بسیاری کمپنی های‌طلاکشی امریکا و کانادا چشمان آزمندانه خویش را به‌آنجا دوخته اند. این تب‌طلایابی نه‌تنها سران کمپنی های بزرگ رافرا گرفته بلکه اشخاص منفرد نیز خیمه‌های کوچکی در کالیفورنیا زده اند تابا ریگشویی طلا، مقداری رابدست آورند .

در تصویر بالا جری ویلهلم که وظیفه پیوندگری فلزات را در سان فرانسیسکودارد به‌همین طمع،کار وبار را رها نموده وراهی این سرزمین طلاخیز شده است .

اوباخنده گفت‌که : «ممکن هیچ نتوانم، چیزی را بدست آورم ولی همین خود یك تفریح است ودرعین زمان چه‌کسی میداندکه ممکن روزی ثروت مند شوم ؟»

عکس جالب

حکیم باشی کوچك!؟

تایپست باسواد !؟

یکی دوروز پیش رفتم نزد یکتن از دوستان برای اجرای کاری ... دیدم سخت بالای سکرترش عصبانی است و فریاد میزد .

«توکه ادعا میکردی بهترین تایپست‌جهان هستی وسواد عالی داری !؟»

سکرتر باپررویی اظهار کرد :

«هنوز درادعای خودصادق استم،صاحب!»

آمرکه بکلی برافروخته شده بود ،گفت:

«چطور صادق استی‌که درینجاکلمه صالح رابه «س» نوشته‌ای !»

سکرتر لبخند مظفرانه ای‌زد وگفت :

«گناه مه‌چیس صاحب ،از دیروز باینطرف حرف (ث) در ماشین تا یپ من خراب شده ..!»

پنجه های پا

خانم چاق وچله در محفلی بدوستانش میگفت :

«دراثر توصیهٔ دکتور من هر روز صبح ادمان میکنم . دکتور عقیده داردکه اگربه ادمان ادامه بدهم در همین روزهای نزدیك خواهم توانست انگشتان پایم‌را بنوك پنجه های دستم تماس دهم ....»

یکی‌از شنوندگان محفل باهیجان کف‌زد وگفت :

«عالی است ! تاچه‌حدی پیش‌رفته‌ای؟ آیابه انگشتان پای نزدیك شده ای ؟»

خانم چاق گفت :

« فقط همینقدر شده که‌حالا میتوانم نوك پنجه‌های پایم را ازبالای شکمم‌ببینم ..!»

قطار پنج صبح

زن‌عصبی به‌نامزدش گفت :

« اگر علاقه نداری بامن ازدواج‌کنی،یقینا خودرا بزیر قطار آهن ساعت پنج صبح می اوگنم !»

نامزد سگرتش را روشن کرده ، بآرامی گفت :

«بگذارکمی فکرکنم، آخر بساعت هشت صبح هم‌یك قطار حرکت میکند !»

مشتری- حال دیگریقین تان‌کامل شده باشد که این قلم خودرنگ بیشتر بدرد خو دشما میخورد!

بیکدامن گل

((اینکه میبینم—
به بیدار یست یارب!
یا به خواب؟))

مهرتابان شدبرون ازپردهٔ نیلی سحاب
یابه‌یکسوزد زرخ ،آن آرزوی دل، نقاب

بخت خواب‌آلود مابیدار شدازخواب مرگ
«اینکه‌میبینم یه‌بیداریست یارب‌یابه خواب؟»

کزسمنگان ،تافراه وزابل وبلخ‌وتخار
وزبدخشان ، تاهرات وپکتیا وفاریاب

وزکنرها، تابه‌ننگرهار وغورو نیمروز
وزارزگان ، تابه‌کاپیسا وهلمند وتگاب

وز زمین بامیان تابادغیس‌و کندهار
وزمحیط غزنه، تاپروان ولغمان وسراب

وز دیار جوزجان تالوگرو کابل زمین
هم‌زکندز ،تادل میدان وبغلان و دوآب

هرکه‌را بینی،دل‌اندر سینه،رقصان‌از خوشیست
مردوزن، خوردوکلان،نادارودارا،شیخ وشاب.

وین خوشی‌ازفرجمهوریست،کاندرملک ما:
– شدبه‌تایید خدای ذوالجلالش ، فتح باب

نغمهٔ جان پرور جمهوریت، ازهرطرف :
مینوازد گوش‌جان راخوشتر ازصوت‌رباب

یکدگر راتهنیت گویند اولاد وطن
تهنیت براین نظام دلپذیر ومستطاب

تهنیت براینکه طی شد روزگار خودسری
تهنیت براینکه پایان یافت دوراضطراب

تهنیت براینکه آمددردکشور رادوا
شدزلطف حق،دعای دردمندان ، مستجاب

تهنیت براینکه آیین سیاست، تازه‌گشت
کهنه‌شد افسانهٔ اسکندرو افراسیاب

تهنیت براینکه اردوی فداکار وطن :
– درنجات مملکت ،پیروزگشت وکامیاب

همت‌داؤد را نازم‌که باعزم متین :
–کشور مارا به‌جوی خشك، بازآورد آب

آفرین برفکر این فرزانه فرزندوطن
کزنبوغش ثبت‌شد یك‌فصل دیگر درکتاب

درکتاب افتخاراتی که‌حاصل‌کرده بود :
– پیش‌ازین، بهروطن بارای همچون‌آفتاب

• • •

آمد آن روزی‌که فرزندان این کشورشوند:
– متحد باهم ،پی‌اصلاح هروضع خراب

آمدآن روزیکه بدخواه وطن‌ازبیم جان :
لرزدو گوید بخود : (یالیتنی کنت‌تراب)

بعدازین ، برپایهٔ تقوای ملی، متکی‌است
دروطن هر انتصابی بنگری، یاانتخاب

بعدازین خائن، نخواهد ماندازکیفر،مصون
بعدازین خادم نخواهد شدپشیمان ازثواب

بعدازین هرگفته رابینی مصاحب باعمل
بعد ازین هرزره رابینی مقارن باحساب

وای برآنکس که‌پوید راه تبعیض ونفاق
وای برآنکس که سربرتابدازراه صواب

سربلندآنکس که درراه وطن، خدمت‌کند
نیکنام آنکس‌که ازپستی نماید اجتناب

یارب استقلال وجمهوری ماراحفظ کن
درپناه لطف خود، ای‌حافظ این خاك وآب!

«بشیر هروی»

زیر نظر طهوری

مبارک باد پیروزی

ای پور پاك افغان ! جمهوریت مبارك
ای نسل راد مردان ! جمهوریت مبارك
ای‌کشور کهنسال ! ای‌مهد فتح‌و اجلال!
ای‌کوه‌ودشت‌و دامان ! جمهوریت‌مبارك
ای مردمان محاج ! ای‌آبهای مواج !
ای دشتهای سوزان ! جمهوریت مبارك
ای مرز سوز وآتش! ای تودهٔ ستمکش!
ای مردم پر یشان ! جمهوریت مبارك
ای دره های خاره ! ای‌جامه های پاره!
ای جسمهای عریان ! جمهوریت مبارك،
ای عاشقان این خاك !ای‌صادقان دراك !
ای ملت مسلمان ! جمهوریت مبارك
داؤد باشهامت ، شایستهٔ ز عا مت:
بگذاشت طرفه بنیان ، جمهوریت مبارك
باعزم صبحگاهی ، رفت‌آن رژیم شاهی
بر قاید جوانان ، جمهوریت مبارك
برافسران لایق ، بر عسکران صادق
گوییم ازدل‌وجان ، جمهوریت مبارك
بر اردوی فدایی ، بر قوهٔ هوایی
برجملهٔ دلیران ، جمهوریت مبا رك
بر مردم و طنخواه ، برتوده های آگاه
برکارمند و دهقان ، جمهوریت مبارك
ای تودهٔ فسرده ! ای طفل‌و سالخورده
شد نقص‌خلق، جبران، جمهوریت مبارك
ای‌لاجورد کهسار ! خاکت بود گهربار
لعلت چولعل‌خوبان ، جمهوریت مبارك
ای(جوزجان‌و لغمان!)ای «نیمروزوبغلان»
ای(کابل‌و بدخشان!) جمهوریت مبارك
ای (بادغیس) بافر! ای‌خاك فصل‌پرور!
ای (پکتیا و پروان!) جمهوریت مبارك
ای (بلخ) بامیء ما! ای شهر نامیء ما!
ای (کندزو سمنگان!) جمهوریت مبارك
ای(کندهاروغورات!) ای(ننگرهاروهرات)
ای مدفن شهیدان ! جمهو ریت مبارك
ای (لوگروکنرها!) ای‌کوی سیم‌و زرها!
ای (هیلمندو میدان!) جمهوریت مبارك
ای (غزنهٔ) مطنطن! ای افتخار میهن!
ای خوابگاه شیران ! جمهوریت مبارك
ای (کاپیسای) زیبا! هر منظرت فریبا
ای (زابل‌و ارزگان!) جمهوریت مبارك
ای(فاریاب) مشهور!هان‌ای(تخار)معمور!
ای مامن ادیبان ! جمهوریت مبارك
هان ای(کلات) کشور! ای‌سرزمین‌پرزر!
سیل زرت بدامان ، جمهوریت مبارك
ای دلربا (فراهرود!) نامت بهرکجابود
خوش‌گشت‌چرخ‌دوران، جمهوریت مبارك

بهر پیروزی جمهوری ،بباید کرد، کار

مرحباهندوکش ما، حبذا ای کوهسار!
از نسیم روحبخشت ، زنده جان آرین
دامنت اندر بهاران ،خوش تما شایی بود
مرغزارت ،گلستان‌رارشك باشدگاندرو:
باستانی میهن مارا تویی چون تیرپشت
ای‌مهین مامیکه دراعصار فطرت‌بوده‌است
مرزو بومت نیست تنهامهد مردان بزرگ
مهبط عشق وصفابود است درطول‌قرون
پایکوب‌و دست‌افشان ،ازپی «هوما»روان
اختران، چون‌پاسبانان ،دیده‌بانی کرده‌اند
بیرق «بغدی» برنگ قله‌ات‌شد سیمگون
قدرت پرواز نبود برعقاب تیز پر
در نبرد زندگی ، گشتند محو عظمتت:
در طریق ارتقا وسیر حکمت شرق را:
همچو نقاش‌هنرور ،هرطرف رنگین‌کند :
افتخار از اوست گرنزد خردمندان‌کند :
دور باداخشکی ازپستان مامت: هیرمند!

• • •

«بست‌ویران شدزرنگ ازپافتاد وطاق‌ریخت»
نی‌غلط گفتم، سپهر دون وچرخ واژگون:
زانکه‌بوده میهن‌ما از «اوستا» تا«قمر»
یادگاری از تمدنهای دیرین بوده است
تابلند آوازه بود از میهن مامعرفت
جاودانی سرزمین است آنکه هرباروی‌آن
نقش تهذیبی‌که می‌بینی درین مرزومحیط
صدچو دارالعلم غزنی شدنهان درزیرخاك
تابسوی کشور ماشد دراز از آستین
شد علیل وناتوان این‌مرکز تهذیب‌شرق
حکمرا نان دغا وآز مندان دغل :
رشته‌های اقتصادی تازهم پاشیده شد
دامن بیداد شد گسترده درهر بوم و بر
بود ازترس بلای فقرو استبداد وجور:

• • •

صبح‌صادق، چیره‌شدبرصبح‌کاذب،عاقبت
ازقیام خویش باب‌فتح ونصرت‌راگشود
فرش جمهوری که‌شدگسترده درکاخ‌وطن
ازقدوم پاك جمهوری، بکشور، عیدشد
درازای شکراین نعمت – جوانان وطن!

شادباش وشادزی‌تاگرددابن لیل ونهار
وزهوای دلنشینت ، شاد اهل این دیار
چون نگارین خانهٔ مانی پرازنقش‌و نگار
عشق،روید جای‌لاله ،مهر،خیزد جای‌خار
هم برای خاك پاك ماتویی محکم حصار
دامن پرفیض‌تو مهدهزاران مرد کار
بلکه‌هم پرورده آغو شت زنان نامدار
صخره‌ها ودره‌هایت، شاهد بوس وکنار
دختران آرین ، چون اختران بر قطار
تابسی دلدادگان کردند پیمان استوار
زان لوای مجد ماهرگز نگیرد انکسار
ازفراز قله‌ات ، اندر نهان و آشکار
لشکر یونانیان و جنگجو یان تتار
ابجد آموز د بستان توشد آموزگار
«هیرمند» آن‌ناز پروردی که‌داری درکنار
اوستادی ،چون به‌شاگرد هنرمند، افتخار
درامان باد ازگزند روزگارت ، گاهوار !

• • •

صبحگاهی چند از جور سپهر کج‌مدار
کی تواند باخت بااهل دیار ما قمار
مهد دانشپروران و مرکز عزو وقار
هروجب خاکی که دارد کشورما درکنار
کشور مارا بشرق و غرب بودی اعتبار
بربنای دانش و حکمت بودچون استوار
از نیاکان هنرمند است ، مارا یاد گار
درگذر گاه زمان‌و زیر پای روزگار
دست های آزمندان دغای نابکار
صد شکن در پیکرش افتاد چون‌قلب فگار
گرد بیرون عاقبت از روز گار ما دمار
مسکنت پاگیر ماشد ، زندگی شد رنجبار
شحنه،فاسدگشت‌ودردزدی سرآمدادیار
لرزش اندامها ،چون لرزش برگ چنار

• • •

یافت پایان رنجهاو یافت پایان انتظار
راد مرد میهن و مام وطن را جان‌نثار
ازرگ جانست آنرارشته های پودوتار
تهنیت هابشنواکنون ازصغار وازکبار
بهر پیروزی جمهوری بباید‌کرد ، کار

حسین هدی کابل ـ اسد ۱۳۵۲

ای عزمهای راسخ ! ای‌کوههای شامخ!
ای‌گلزمین زیبا ! نامت شهیر دنیا
برفرد فردکشور ، برفاضل‌و هنر ور
(رونق) فزود برخاك ، گوییم وزدل‌پاك

ای گنجها ی پنهان ! جمهوریت مبارك
ای مهد علم‌و عرفان ! جمهوریت مبارك
برعامی و سخندان ، جمهوریت مبارك
از لطف پاك یزدان ، جمهوریت مبارك

«رونق نادری»

از داستانهای فولکلوریک بلغاری

بوژورا

نوشته: یوردان یو فکوف

ترجمه : زلمی نورانی

کالودا پیرزن کولی اشیای مختلفی را می فروخت ـ پولی که ازین راه بدست می آورد تا اندازهٔ میتوانست از گدایی کردنش جلوگیری نماید ـ اوگل‌سفید وگل سرشوی‌و اشیای دیگر ی‌راکه زنهای محلات مختلف به‌آن ضرورت داشتند میفروخت .گرچه‌زنها دایماً جگره میکردند وپول کم برایش میدادند ـ امابا اینهم او احساس میکردکه کاروبارش روز بروز رونق بیشتر پیدا میکند همراه‌او همیشه دختری دیده میشد دختر جوان و زیبایی که «بوژورا »نام داشت .زما نیکه بوژورا بسیار کوچك بود در روز های سرد لباس های خود را میکشید .البته مادرش او رابه اینکار وادار میکرد تا دلسوزی دیگران را بخود جلب نمایند .

اما حالا بوژورا دیگر جوان شده بود . چشمان سیاه وبزرگ پیر زن کولی دایم بطرف او بود ـدختر جوان مانند گل ها ی وحشی زیبا وبانشاط بود .حالا حس تر حم نی بلکه تحسین زنان بخاطر زیبایی بوژورا ودار شان میکرد تا بیشتر از پیر زن چیز بخرند وکمکی باوی بنمایند .

شاید زیبایی بوژورا حس حسادت شا نرا بر می انگیخت وآنها با دادن پول بسوی این حس‌را تسکین میبخشیدند .این وضع برای کالودا پیر زن کولی منفعت آور بو د واوراز مؤفقیت خودرا درین‌تجارت میدانست واز همین جهت بوژورا همیشه با او بود منتهی پیر زن نمیتوا نست مانند دورا ن کودکی بالای او امر ونهی کند ـدیگر دختر جوان وسر کش شده بود .بوژورا بعضا با دختران کولی به بازی های مخصو ص خود شان میپر داخت ،هر روز او شو خ ترود لربا تر میشد ،اندام‌زیبایش سنگینی لباس را احساس نمیکرد ومانند پرند گان وحشی مست بادهٔ جوانی بود. او بخانه همسایه ها میرفت ،وزنان پیر را باحرکات عجیب وچابکی خود سر گرم میسا خت وگا هگاهی با اطفال هم بازی میکرد . پیر

زن که میدید تقاضا های دختر همراه با لطا فتش روز بروز بیشتر میشود ،یگان دستبند وگلو بند بوی میداد تابا آن‌خو د را بیار اید .بوژورا بعضاً یك گل سر خ کرا نفیل را خودش بموی خود میزد ودرآن وقت زیبایی او چندین برابر میشد .وقتیکه در خانه «ولکو »پیرزن همراه زنها مشغول چنه‌زدن میبود ـ بوژورا کنار گانیلا دختر جوان ولکورفته یك شا خه گل به‌موی اوهم میزد بعد در کنار او مقابل آئینه ایستاده شده خود را با او مقایسه میکرد پیر ز ن ضمن خرید وفروش از زیر چشم هردو دختر جوان را تماشا مینمود .

هاجی ولکو پدر گانیلا که مر د بلند قامت بود وچهره رنگ پریدهٔ داشت بالای سر مزد ور کاران ایستاده بود، آنها در حویلی او یك چقوری حفر میکرد ند وولکو تصمیم گرفته بود در وسط حویلی خود حوضی بسازد ـ زیرا خانه مفشن او فقط همین یك حوض کم‌داشت .او جز گا نیلا فرزندی نداشت ،از همین جهت گانیلا دخترش نازدانه وبی پروا بار آمده بود . هاجی ولکو گاهگاهی نگاهش را از مزد ور ها باز گرفته متوجه دخترش وآن دخترکولی یعنی بوژورا میکرد که‌مقابل آیینه ایستا ده بودند وزمانی به حرکات وگپ های پیر زن فروشنده دقیق میشد .

بوژورا قبول داشت که گانیلا هم زیبا وقشنگ است ،فکر میکرد «چرا این دختر زیبا تا حال همه خواستگار های خود را رد کرده وحتی کما نیرا که از دل وجان اورا میخواستند به‌همسری خود قبو ل نکر ده است ... پس او به انتظار چه کسی‌خواهد بود ....»

بوژورا به تمام نقاط دهکده رفت و آمد داشت واز‌تمام گپ‌ها ـنیرنگ‌هاو مسا یل با خبر بود ،میدانست که راجع به گانیلا چه حرف هایی میزنند ودر بارهٔ او چگونه قضاوت میکنند . وقتی‌که‌نظر دیگران را به گانیلا میگفت واز اسرار مختلفی آگاهش‌می کرد ،گانیلا خیلی از او راضی وخرسند می شد. برای خود اوهم این مطلب جا لب بود، این مطلب که عکس العمل گانیلا دربرابر قضاوت ذیگران چگونه است گانیلا در برابر حرف هایی که شنیدمعمولا خونسرد وبی اعتنا باقی میماند وهیجانی از خود نشان نمیداد ودر همین وقت در چشمان بوژورا دختر کولی شعله های کینه ونفرت مشتعل میگردید .این بی اعتنایی گانیلا اورا عصبانی میساخت با خود می‌گفت :«شاید دردل این دختر بعوض قلب سنگ گذاشته اند .»

بوژورا با طنازی وعشوه راه میرفت ونگاه های‌مشتاق وپرازتمنای جوانان‌را بدنبال خود میکشید جوانانی که تقاضا های زیادی می کردند ودایماً بفکر راضی ساختن ماد رش یعنی کالودا بودند .اما پیر زن کولی به همه جواب رد میداد اوبه هیچصورت راضی نبود بو ژورای قشنگ را از دست بدهدبنا بر آن جوانان را مایوس میساخت ـزمانیکه او دخترش را از عشوه گری منع مینمود گفتگوی شدیدی بین مادر ودختر کولی در میگرفت ،اما بالاخره بعداز اینکه پیر ز ن وعده مینمود که او را بخا نه‌هاجی ولکومی برد دختر آرام میشد ،با تمام این احوا ل بوژورا دوست داشت تا از گانیلا دیدن‌کند مثل اینکه خوش داشت باوی دربرابر آیینه قرار گرفته خود را باوی مقایسه کند.شاید بخاطر اینکه از کودکی به این خانه رفت و آمد داشت برایش عادت شده‌بود .دید ن قالین های رنگا رنگ آن خانه وی را به تعجب وامیداشت همچنان چوب های حکاکی شده که ساخت بیت المقدس بود وخیلی چیز های دیگر .اما حالا دیگر هیچ چیزی در خانه ولکو پدر گا نیلا او را ـ به شگفتی اندر نمیکرد . صرف بدیدن گانیلا میرفت ، بخاطر زیبایی خود بطرف‌زنان دیگربه نظرحقارت میدید صرف گانیلارا از لحاظ زیبایی همسویه خودفکر میکرد .

امااز‌اینکه باوجود زیبایی خود چراگانیلا مغرور نیست تعجب میکرد . احساس او در برابر گانیلا یك احساس گنگ ومبهم بود، نمیدانست که‌این دختر رادو ست دارد یا اینکه بوی حسادت میورزد. مسلماًاورادوست نداشت زیرااوهیچکس رادوست نداشت وبه هیچ چیزی بطوردوام داردل بسته نمیکرد ـ امااودر وجود گانیلاچیزهایی رامییافت که خودش فاقدآن بودومیخواست داشته باشد جلد سفید وموهای طلایی اوکه چون رشتهٔ ابریشم میدرخشید . حسادت ویرابرمیانگیخت بعضااوچنان بطرف گانیلانگاه میکردکه گانیلا ازنگاهش میترسید ،به پرنده‌وحشی شباهت داشت‌که شکار خودرا تماشا کند، چشمانش خاموش ومشتعل بود .او گاهگاهی دستان‌سفید گانیلارادرمیان دستان گندمی رنگ خودگرفته نوازش میکرد ویاازآن چندك میگرفت ومیگفت:

ـ اوه‌گانیلا... توچقدر سفید هستی ..

گانیلا فقط می خندید .

یك‌بار نزدیك شام بوژورا بامادرش از طرف جنگل برمیگشتنددرعقب خانه هاچمنزاری بودکه درانتهای آن جنگل قرار داشت .

آنهادونفر سوار رادیدند که لباس های سفید پوشیده بودند وبالای سرشان دود به نظرمیرسید زیرا چند فیر هوایی کرده بودند.. این رسم از قدیم مانده بود و مسافرین باچند فیر هوایی مردم قریه را متوجه‌آمدن‌خود میساختند،مادرودختربدون‌اعتنابه آنها براه خودادامه دادند، آنها ازجای دوری گل سرشوی برای فروختن آورده بودند ـ وقتیکه به قریه رسیدند هواتاریك شده بود.

اولین چیزی راکه مشاهده کردند کله‌کشك زنان ازدروازه هابود. کالوداپیش میرفت وبه زنهاتوجهی نداشت بعضا به چپ وراست نگاه میکرد تامبادا کدام پارچه گل سرشوی بزمین افتاده باشد ،ازعقب‌او بوژورا روان بود ـ اوباری راکه حمل میکردبنظرش سنگین نبود، راست وچالاك راه میرفت، دختران جوان ازاو چیزهایی میخواستند واطفال از عقبش میدویدند .

بوژورا درحالیکه به‌حرف هاوغالمغال های اطفال توجهی نداشت وبی اعتنا راه میپیمود گاهگاهی به بهانه ای میایستادوبه حرف های زنهادقیق میشد، ازمیان نجواهای زنان او بیشتر اسمی رامیشنید «واسیلچو» ...

درکوچه دیگری هم اواین اسم را شنید وفهمید که همه درباره این مردصحبت میکنند، اوهمراه بااسم واسیلچو نام گانیلا راهم شنید . یك زن‌که نسبت به‌دیگران فهمیده‌تر بودو «بوژورا» اوراخیلی خوب میشناخت به دیگران میگفت:

ـ دربرابر او«نی» نخواهندگفت ... حرف مرابیادداشته باشید ـ به اوجواب ردنخواهند داد .... خودهاجی ولکودخترش رابرای او خواهد داد ... برای همین و اسیلچوی شرابخور ....

حس کنجکاوی بوژورابشدت تحریك شده بود ـ اوبعدازمدتی نزدیك رستورانت ومسافر خانه بانچورسید ازکلکین های رستورانت نورزرد رنگی روی سرك افتاده بود ولی دروازهٔ آن تاریك بود . دونفر سوار کار مسافر در تاریکی وروشنی سالون‌گاهی پیدا وگاهی ناپدید میشدند، بوژوراخیلی آرزو داشت بداندکه کدامیك ازین دونفرواسیلچو است .

اوخودرا بدیوارمحوطه رستورانت چسپانده بودودقیقانه بدرون رستورانت نظرمی انداخت باخودمیگفت : (آن مردباقیافه پیر نمیتواند «او» باشدولی .. اوه .. آندیگری ... ها.. مردسیاه چهره وعصبی .. همین شخصی باید واسیلچوباشد .... مثل اسپ خودعرق‌کرده، موهای زردش اززیر کلاه نمایان بود ـ آن مرد یك گیلاس بزرگ مشروب رابلند کرده مقدارزیادی ازآنرابیك بارگی نوشید بوژورا سینه‌اش راروی سنگ دیوار فشار میداد و درآن حال متوجه شدکه قلبش بشدت میتپد. اسپ های دوسوار درطویله باهم مستی میکردند هردوسوارچند دقیقه بعدبالای اسپ های خودسوار شده بطرف کوچهٔ بالا سرازیر شدند .

بوژورا ازعقب آنهارانگاه میکرد او ازدیوار جداشده باخود گفت :

– پس گانیلا منتظر همین آدم بوده ...

درین لحظه نفرتش نسبت به‌گانیلا به‌انتها درجه رسیده بود ....

حرف زن‌دیگری رابخاطر آوردکه گفته‌بود: ولکوهیچوقت دخترخودرا به این آدم میخواره نخواهد داد .

بیادآوردن این جمله اورا دوباره خوشحال ساخت، ازآن دیوار دورشده‌بطرف خانه‌خود براه افتاد خوشحال بود، میخواست آواز بخواند برقصد وبه هرطرف بدود ، ستاره ها برجسته ترازشب های دیگربنظرمیرسیدند و بطرف اوچشمك میزدند ازجنگل آواز هایی بگوش اومیرسید، اوقبلاهم این آواز ها را شنیده بودمنتهی حالافکر میکرد که آوازمذکور آواز مردهاست .

• • •

این حادثه روز پنجشنبه اتفاق افتاده بود وروزبعدآن که رخصتی بودهمه درکنار چشمه میله کرده بودند ولباس های رنگارنگ پوشیده بودند . وقتی‌که روزرخصتی گذشت قریه دوباره ازسروصدا‌افتاد وخاموشی مطلق خودرا بازیافت فقط گاهگاهی آواز فیرهای تفنگ شکاری‌ها بگوش میرسید .

نزدیك دروازه میخانه چند نفر ویلون مینواختند وواسیلچو مینوشید . باوجودیکه واسیلچومجلس خوشی برپاکرده بود امابازهم غمگین وپریشان بنظرمیرسید ، چشمانش فرو رفته بود، هرباریکه جامش رابلند میکردبطرف خانه ولکومیدید وبفکر فرومیرفت .

گانیلا بازهم فرستاده های اورارد کرده‌بود. بعضی‌اوقات ویلون نوازان‌درحالیکه مینواختند ازمقابل دروازهٔ ولکو گذشته دوباره پیش‌روی میخانه می آمدند . آنها نغمه های عاشقانه مینواختند . واسیلچو هم‌گاهگاهی آنهارا هم

هم‌راهی کرده‌تادم‌دروازه‌ولکومیرفت وبعددو باره برمیگشت . دروازه همچنان مسدود بود وبروی کسی بازنمیشد ، دیوار های خانه بلند ومانند قلعه بود. درپنجره ها ی نیمه روشن خانه چیزی دیده نمیشد وخانه‌در سکوت عجیبی فرو رفته بود . این وضع واسیلچو رامایوس ومتاثر میساخت .

این جریانات ازچشمان بوژورا بدور نبود دخترك اززیر درخت گیلاس که نزدیك‌خانه‌اش بود مخفیانه این وضع راتماشا میکرد .

دربالای میزمقابل واسیلچو کنار گیلاس مشروبش چند دانه سیب گذاشته بودند . واسیلچو یکدانه سیب رابرداشته بطرف بوژورا پرتاب نمود– امانتوانست باسیب او رابزند. سیب بدست بوژورا خورد وبه زمین افتاد ودختر خودرابی اعتنائشان داد . گرچه

به اثراصابت سیب چوری او شکست ولی بازهم بوژورا بطرف مردنگاه نکرد. بوژورا ایستاده شد– بدون جهت میخواست خود را قهرنشان بدهد .

ابروهای خودرا بهم نزدیك کرده بودتا چینی درپیشانی قشنگ خود ایجاد کند . امانتوانست تبسمی راکه روی لبانش نشسته بود پنهان سازد . دفعتا بصورت غیرارای گفت :

– واسیلچو ... خوب نشان دست‌هستی... اما چرا نشان خودرا روی من آزمایش‌میکنی.. من دختر کولی فقیری هستم ... خیلی فقیر..

بعد ازگفتن این جملات بوژورا تکانی‌به مو های خود داده رویش رابرگردانیده بطرف خانه خود روان شد .

واسیلچو که بطرف‌اودقیق شده بودمتوجه وجاهت وزیبایی اوگردید. بعد ازدور شدن بوژورا اودوباره جامش‌را بلند کرده نوشید ویلون نوازها دوباره به نواختن نغمات‌مست مشروع کردند ودهل نواز باشدت بیشتر به دهل زدن پرداخت بعد ازآن روز واسیلچو هرروز درهمانجا مینشست گاهی برایش ویلون مینواختند و گاهی نمی‌نواختند ولی اودیگر بطرف خانه ولکوتگاه نمیکرد. بلکه متوجه خانه بوژورا بود .

خزان فرارسید روز های خوب کار آغاز گردید، بوژورا باپدر ومادرش بطرف جنگل روان شدند، پدرش شاخه هایی ازدرختان قطع کرده بود تاازآن چوب هایی برای ریسندگی درست نماید وبفروشد. بوژورا گل‌ها وبته های طبی جمع آوری می‌نمود وکالودا ریشه نباتات را ازاینجا وآنجابدست می‌آورد. روزی درانثنای کارکه احساس‌نموده بود خیلی خسته شده همانطور آهسته‌آهسته ازجنگل گذشت وبطرف دریاچه‌روان گردید.

سنگ های بزرگ درراه پیمایی اوموانعی ایجاد مینمود،ولی‌اوازبالای سنگهای‌ویاکنار آن گذشته خودرا به ساحل دریاچه‌رسانید .

بالای پارچه سنگ بزرگی برآمده ایستاد شد. روبروی خود آب فراوانی را مشاهده میکردکه اشعه آفتاب روی امواج آن‌میتابید.

صرف یك قسمت آب زیرسایه واقع‌شده بود قسمت هایی ازدریاچه که عمق زیادتر داشت تیره بنظر میرسید. درسواحل‌دریاچه ریشه های درختان زیرآب مثل مارهای‌طویل بنظر میرسید.سنگی‌که بوژوراروی آن‌ایستاده بودبکلی توسط آفتاب سوخته بود واطراف‌آن را آب شفافی‌که به آیینه می‌ماند احاطه‌کرده بود .

بوژورا بطرف پائین رفت ودرقسمت آخر سنگزار کنار آب نشسته زانوهایش رادربغل گرفت. اوبطرف آب شفاف نگاه کرد وصورت خودرا درآن دید. درهمین چندروز اوهیچوقت اینقدر خودرا به دقت ندیده بود. اوگاهگاهی خودرا درآیینه خانه ولکو دیده بود. درآن وقت تصور میکردکه خیلی سیاه است،مانند دود چوب، آنوقت بخاطر اینکه کنار گانیلا می‌ایستاد سیاه معلوم میشد. امادرینجااوتنها بود واین حالت برای اوخیلی خوش آیندبود چه موهایی داشت عینا مثل‌ابریشم ... سیاه وبراق، این چشم‌ها وچهره مهتابی... او هرباریکه تبسم میکرد زیباتر میشداوسفید نبود ولی آنقدر سیاه‌هم نبود، روی صاف ومقبولی داشت وانگشتان دست هایش را به همدیگر بافته بود سینه‌های برجسته‌ونوك تیز اودرزیر پیراهن چنین مینودکه‌میخواهند پیراهن را بشکافند اودرحالیکه چشمانش را بسته بودآهی کشید، بعدتکانی خوردوباعجله چهار طرف خودرا دید اما نتوانست کسی‌را ببیند کوه ازدور آبی رنگ معلوم میشد ودامنه نزدیك آن زرد بود ازبین جنگل‌آواز

تبرزدن پدرش بگوشش میرسید. آفتاب‌بهمه جا مثل باران‌اشعه میپاشید اواندکی‌اندوهگین شد دست هایش را بالای زانوهایش‌قرارداد وبه همان حالت بدون حرکت باقی ماند ... سرش بطرف زمین خم شده بود.

کدام چیزی به‌آب افتاد وبوژورا بسرعت بطرف آب دید، بازهم تصویر خودرا دیدکه به اثر ارتعاشی‌که درآب ایجاد شده بود حرکت میکرد بعددفعتا ترسید میخواست‌چیغ بزند چون تصویر دیگری‌راهم درآب دید .

واین تصویر تصویر واسیلچو بودکه بطرف اولبخند میزد برای لحظات کوتاهی بوژورا دربهت وحیرت بسر میبرد. فکر میکردکه شاید واسیلچو زیرآب است وازآنجابطرف اوتبسم میکند بعد اوبه عقب نگاه کرد متوجه گردید که واسیلچو درعقبش ایستاده است بوژورا وقتی‌که به چشمان اونگریست‌فهمید که باید فرار کند اماحرارت مطبوعی را درصورت خود احساس نموداین حرارت اورا ازفرار باز داشت. واسیلچو دست اورا دردست گرفت. اواندك مقاومتی کرد اما ازعقب واسیلچو براه افتاد همانطور دست دردست هم‌به‌جنگل نزدیك شدند .

هیچ‌رازی درقریه‌نمیتوانست‌مخفی‌بماند مخصوصا زنان قریه کوچکترین چیزرا با اضافاتی به همدیگر قصه میکردند، یکی اززنان به دیگران میگفت :

– به بوژورا گفته‌که‌هروقت ازسفربازگشت بااو ازدواج خواهد کرد... اما او چه وقت باز خواهد گشت ؟

بعد آن زن با تمسخر جمله‌ای اززبان واسیلچو گفت: «منتظرم باش من برمیگردم.» همه خندیدند وآن زن اضافه کرد :

– هروقت‌پدرم ازآن‌دنیا بازگردد،واسیلچو هم برای ازدواج بابوژورا باز خواهد گشت. این گپ‌ها وتبصره ها هرروز دم دروازه‌های کوچه بین‌زنان‌جریان‌داشت .یك‌سال‌گذشت ودرین مدت واقعاتی صورت‌گفت گانیلاازدواج کرد ولی بدبختی‌ها درمقابل خانه ولکو صف کشیده بودند، هاجی ولکو ازشدت غم‌مرد. ومرگ اومصادف به روز تکمیل شدن‌ساختمان حوض منزلش بود .

بوژورا مانند سابق در کوچه ها گردش میکرد، منتهی تنهانبود همیشه طفلی هم همراهش میبود. اوگناه خودرا ازکسی پنهان نمیکرد. وازکسی خجالت نمیکشید. اوامیدوار بودکه روزی واسیلچو برمیگردد. زنهابرایش میگفتند :

– اوساده ... اوساده ... تو هنوزهم امیدوار هستی‌که آن مرد دایم‌الخمر بتو وفا کرده باز خواهد گشت ... ؟

اوحتما روز کوکوف دن باز خواهد گشت. (کوکوف دن نام روزیست‌که هیچوقت‌نمی‌آید واین ضرب المثل شبیه همان ضرب‌المثل وطنی ماست‌که میگویند. وقت‌گل نی.مترجم) بوژورا باآواز مرتعشی جواب میداد :

– او بر میگردد ... چطور امکان داردکه برنگردد ... ؟

این حرفهای زننده برای بوژورا ناراحت کننده بود واورا عصبانی میساخت ...به‌زنان میگفت : بلی ... اوآدم بدی هست ... دایم‌الخمر است ... امامن اورا همینطور که هست میخواهم بگذارید دیوانگی نماید ... بمن فرقی نمیکند... بگذارید مرالت وکوب نماید اوه واسیلچو ... واسیلچو .

بعضی اوقات دم دروازه ولکو اواین قصه هارا به گانیلامیگفت. امابدرون آنخانه‌نمیرفت چون دیگر درآن خانه سیاهی بود وتاریکی تنها سنگ های مرمر سفید حوض روشن معلوم میشد که آب شفافی دربین آن بود بوژورا پاپ میندورا میدیدکه روی لوحه‌کنار حوض مشغول نوشتن است ، او درآن لوحه نوشته بود «این چشمه از هاجی ولکوپسر پینوف است» پاپ بایك جام مسی ازحوض آب نوشید وچون متوجه بوژورا شد جام را دوباره پرکرده به اودادوگفت: بنوش‌دخترم.. توهم بنوش بوژورا ... بنوش ویگو خداوند هاجی ولکورا بیامرزد ...

هنوز سه ماه ازمرگ ولکو نگذشته بودکه شوهر گانیلا (رادول) هم‌مرد وگانیلای جوان بیوه شد. اومثل سایه‌ای درحویلی خودرفت وآمد میکرد دربین لباس سیاه سوگواری‌سفید تر ازهروقت دیگر بنظر میرسید. بوژورا به اودل نمی‌سوختاند زیرا خودش‌هم غم بزرگی داشت ،آنقدر بزرگ‌که دیگردر دلش جایی برای دلسوزی دیگران باقی نمانده‌بود اوزیادتر به آوازه هائیکه درقریه پخش‌میشد گوش میداد، گرچه این حرف هااورا اذیت مینمود. زیرا میدانست‌که برای آزردن او یااینکه گپی زده باشند. دروغ هایی‌میبافند وقصه هایی میسازند. باحرف های مختلف آنها اورابه‌هرطرف میکشیدند،اوشاخچه‌ایرا مانند بودکه طوفانها وبادها به هرطرف خم وراستش نماید .یك‌روز شنید که‌واسیلچو می‌آید ... امامی‌آید. تاباگانیلا ازدواج کند گرچه بوژورا نمی‌خواست به این حرف ها توجه نماید امابازهم تکان خورد واندکی‌باور نمود، باخود گفت :

بقیه درصفحه (٦٠)

جمهوری نظام

دژوند نظام‌کښی لوی سمون راغی
اصل‌و اساس کښی ئی بدلون راغی
تاریخ تـه‌ډیر نـوی مضمون راغی

چه زړه غوښته هغه ژوندون راغی
نوی‌نغمه ده سر اوتـال نـوی

نوی ساقی او خط وخال نو ی
جـمهوریـت نـه ښه نـظام نشته

پکښی بـادار ، بنده غـلام نشته
شخصی قـدرت عـلی‌الدوام نشتـه

قـانون نه پورته لوړ مـقام نشته
دغه نظام لوړ حیثیت راکـوی

دکـار قدرت او حریت راکـوی
جمهوریت مونږ نه ډیر کـار غواړی

قـام او وطن تـه خدمتگار غواړی
غـلا مان نه غواړی احرار غـواړی

اهـل دکار امین سر کـار غوا ړی
دهیچا هیڅ راز خود سری نه‌منی

مشری منی خو باداری نه منی
نـوی نظام مـلی غـرور را ښښی

زړه ته سرور ستر گوته نوررابښی
داصالـت حـق بـه ضرور را ښښی

نـوی نظـر نـو ی شعور رابښی
دهرچا کـار او اهلیت ته‌گوری

استعدادونو شخصیت تـه‌گوری

دا نظـام مونږ تـه اهمیت راکـوی
واك په کارو کښی د دولت راکوی

هـم آزادی هـم شهـا مت راکـوی
اجر د کـار او د زحمـت راکوی

جمهوریت په دی معنا پیـژنو
ملی رهبر خو له سیما پیژنو

پرې نښوده

گویا تمناوه څڅیدو ته می پری نښوده
اوښکه په‌تښنه‌وه بهیدوته می‌پری نښوده

شونډی می دبی په‌ټکی بندی و ساتلی
ناڅاپه توبه راغله وتوته‌می پری‌نښوده

کاردسو څیدونه‌ؤ په‌کار دوصل شپه‌وه
خلنده ډیوه وه بلیدوته می‌پری نښوده

څوچه سمه ماسره جلبل نشوه په‌اورکښی
نیغه‌می شمله وه‌کړیدوته‌می پری نښوده

هود پوښتنی تصور څه‌پوښتی له مانه
ستادمخ‌سپوږمی وه‌خپلوشپوته‌می‌پری نښوده

څوکه‌وه جذبه می‌ستا دغـم څپو زپـلی
ته‌که موسیدی‌خوتیر وتوته‌می پری‌نښوده

ماحمزه ځوانی چه‌کړه‌پیداپخپل غزل‌کښی
زوړ شوم‌ولی هغه زړیدوته‌می پری‌نښوده

ـاستاد حمزه شینواری ـ

دمینی کر

چه‌دعشق په گرانه لار کښی ډیر خطر د ی هر قدم چه پکښی اخلم دار د سـرد ی

ستا دمهر باران نه اوری چه شین شی
زه له عشقه خبر نه‌یم چه عشق څه‌دی

مایه زړه کرلی ستا دمینی کـر دی
هومره اورم چه‌له حسنه‌یی اثـر دی

صبر مه غواړه له مادعشق په کارکښی
زما طالـع ښی نه‌دی یار جـفاکـا

جودانه صبرپه ماباندی لوی غردی
گنی کوم یوپه وفاتر مابهتـر دی

دعشق غم‌له خلکوپټ لـره خوشحاله
څه‌یی پټ‌کړم چه جهان څنی‌خبـر دی

(خوشحال خان خټك)

ستـــر گـــی

دریغه بیاولیدی دآشنا سترگی
دزړه‌سودمی یوذره‌پری نه‌کیږی

لیده نه‌کابی لیدونه زما سترگی
که‌هرڅوگورم آهویاشهلا سترگی

چه‌شی پټی دغه‌ستر گی‌تیار ه‌ر اشی
دغرسترگه هم‌شی پټه دغره شاته

انتظارکی ورته وی‌دصبا سترگی
چه‌وگوری په رڼادرڼا سترگی

لکه‌لمر ته‌شی رڼا د ډیوی تته
دغه‌سترگوته اوچت‌کاته ډیرگران‌دی

داسی تتی ورته‌دی دسما سترگی
افسون‌گری جادوگری‌دی داسترگی

بوړی‌بوړی مخلوقات‌پریوزی له‌شرمه
چه‌اوچتی ورته کړی دحیاسترگی

نصره! هسی‌دی‌جوړ کړی‌ځان له‌نول‌دی
چیرته ستاچیرته دهغه آشناسترگی

دغره‌غروب

سپینو دنگو غرونو شاته
زیړی لمر ورورو پټیږی
زماهیر اومړه یا دونه
بیامی زړه کښی ژوندی کیږی

• • •

مازدیگر وږمه چلیږی
رپوی وحشی گلونه
سرد روکښی انگازه کړی
دزړو شپنو غږوکښی

• • •

دکږدی میرمنی بیایی
سیرلکی په‌شنو وښوکښی
یوکمکی ماشوم ویده دی
کیږدی لاندی په‌زانگو کښی

• • •

دنښتر وږی څنگله‌کښی
کړونکی سندری وایی
صحرایی ښایسته پیغله
یوجونکی اوبوته بیایی

• • •

دشفق وروستی وړانگی
مچوی اوچت ښا خونه
زه‌لاهسی چرت کښی ناست یم
خوروی می‌تیر یادونه

ملی آرزوگانی او جمهوریت

ته‌رهبر دلوی افغان یی ته‌سالار دلوی‌کاروان‌ئی
ته‌تصویر دلوی‌جهان‌یی ته‌مشعل دلوی ارمان‌ئی
تارڼا دژوندون راوړه ،دزخمی‌زړونوسرورشوی
دیوسف دحیات زیری دیعقوب دسترگونورشوی
افتخار دنوی ژوند دی داولس په‌تندی‌کیښود
دشلم قرن افغانه جاودانه .نوم دی پری ښود
قربانی بویه همدومره چه تاکړی نن‌سباده
ستا دتوری لـه برکـته پـه وطن رڼا رڼا ده
مړنی هغه تـه وایی چـه ددهر افسانه شی
دخپل قام ولس په‌شونډو زمزمه شی‌ترانه شی
په‌رښتیا چه‌ته لیډر یی ته ناجی د افغا نانو
نه خطا شوم ته حامی ئی دبی وزلو انسانانو
دملی هڅو رڼاکی بریالی په خپل قیام شوی
دجمهور علمبر داره په رښتیا غمخور دقام‌شوی
انقلاب په تاکـړی فخر ته‌کړی فخر په‌ځوانانو
دملت پـه باتورانو داردو په‌شنو زمـریانو
دا اقدام دی مبارك وی دانظام دی مبارك وی
داساقی دی تل ژوندی وی‌دغه جام‌دی‌مبارك وی

عبدالله غمخور

بدگمانه‌شوه

راغله دستم په‌خیال ودریده پشیمانه شوه
اوښکی یی په‌مخ شولی روانی اوروانه شوه
عشق‌کښی می‌شکونه خدایه عقل‌نه سواشوله
ماوی دیقین دنیاودانه شوه خـوورانه شوه
زړه‌کښی می‌وه غلاځکه‌می نیغ ورته‌کتی‌نشول
څومره‌چه‌می ځان‌ساتلو هومره بدگمانه‌شوه
وصل کښی‌لل‌گل‌شم چه‌څه‌وایم‌ژبه‌می‌ونښلی
ماته دهجرانه د وصال بدحالی‌گرانه شوه
ښکاری پخپل ځان‌یی آیینه‌کښی زړه‌بایللی‌دی
څکه خوپه ما بـاندی نـاترسه مهربانه شوه

(مفتون)

هنرمندان خبرساز

نقاشی سارا دختر چرچل

هیچوقت فکر نمی شدکه‌خانواده چرچل پا از حلقه سیاست فرا تر گذارد و به سوی هنر وآنهم هنر نقاشی آلوده باطنز روی آورند .

سارا در پهلوی یکی از آثارش

ولی اکنون ادوینا سندیز ۳٤ ساله دختر بزرگ سر وینستون برای اولین دفعه نمایشگاه نقاشی را در نیویارك بر پا نمود . این حرکت او غوغای را برپا نمود زیرا در مجموعهٔ آثار نقاشی او تابلوی سیاه و سفیدی و جود داشت که آن را بنام (وینستون وکلمنتین) یاد نموده و هردورا روی دریاچه تایمز در حال عشقبازی نشان میدهد .

این تابلو خشم بسیاری‌ازاعضای خانواده اسرافی را علیه نقاش جوان برانگیخته است . در مجموعه یاد شده میتوان از تابلو های«مردی در پنجره » «روز مقدس» نام برد. **همهٔ این تابلوها باطنز تندآمیخته است .او درجواب سوالی بیان** داشت که :

« درنقاشی هایم سعی می کنم جای کشیدن خطوط گنگ شخصیت هارا بنمایانم ».

تازه‌ترین‌چهر های هنری

در فیستوال فلم که درین تازگی ها در مسکو دائر گردیده هنر مند **هااز هشتادو شش کشور جهان** شرکت ور زیدند .

اینها عبارت اند از بازیرگان با فلم برادران وستاره های مشهور سینمائی در جملهٔ این هنر مندان دو طفل (یك دختر بنام لولو ستاره سینمائی رومانی) ویك‌پسر

ایلینا ستارهٔ معروف مکسیکوئی .

(بنام سینفان از نیسگان) نیز شرکت دارند .

واینك بعضی ازاین هنرمندان را که‌در فستیوال شرکت نموده اند

لولو بریجیدا (در حال‌همه‌را همراه بافوتو های شان مصاحبه با نمایندهٔ اخبار) . بشما معرفی مینمائیم .

لولو ستارهٔ مشهور رومانی.

سیتفان از نیسگال

تقارن روزهای تولد

تاریخ پیوندی بین سرایندهٔ معروف خانم کاراباش و آهنگساز بنام انریکو کرو سو بو جود آورده وآن اینکه هردو هنرمند در ماه فروری پا به عرصهٔ زندگی‌گذارده **اند ،امسال درماه یاد شده هر دو** هنر مند سالگرد تولد شان را در اپرا خانه سترو پولتین‌نیویارك برگذار نمودند . جالب است که همین موقع جیمی دورانت کمیدین وشناریوس معروف نیز هشتادمین سالگرد تولدش را جشن گرفت .

همچنان ایوبی بلاك پیانونو از معروف سیاه پوست در همین ماه **ها پابه‌سن نودسالگی گذارده‌وجشن** بزرگ سالگرد تولدش را در نیویارك بر پا نمود .

جیمی دورانت

ایوبی بلاك

واین هردو هنرمندیست که‌در یکماه پا بعرصهٔ وجود گذاشتند

بازگشت خواننده ورقاصه قدیمی

ژوزفین باکر ٦٧ساله که‌زمانی خواننده ورقاصه مشهوری بود .باوجود پیری هنر سفر کوتاهی از ویلا یش در فرنج رویورا در پیش گرفته وبا ۱۲ طفل پسر خوانده ودختر خوانده اش به نیویارك آمد این بازگشت بخاطری است که‌پس از ۹ سال دور ماندن از دنیای هنر دو باره بان گام‌زند . درحال کار نیکی :و روی سن‌رفت وباوجوداینکه نه سال از جهان هنر اومانده بودباسحر آفرینی آهنگی را خواند وبدنبال آن‌به پایکوبی آغاز کرد. زمانیکه اورقص معروفش رابنام رقص‌با(گل‌های عشق)آغاز نمود. تماشا چیان مدتی بپا ایستادند و برایش چك‌چك نمودند . به‌این ترتیب او نشان دادکه پس از۹ سال کناره گیری ازجهان هنری می تواند هم چنان سرزند ، بسراید و پایکوبی کند .

ژوزفین بارقص قلبهایش

هزار و یک گپ

-۲۳-

وچون خروس آواز داد، کاکانظر ازخواب بیدار شد اولین چیزی‌که درآن لحظات به آن می‌اندیشید خروسش بود واگر کسی مقابل اومی‌نشست ومی‌پرسید کاکا چه چیزی را بخواب دیده‌ای؟ مسلماً جواب میدادکه: ای‌جان پسر خواب دیدم که خرو سم را درزیربغل گرفته باکاکا بدروی سماوارچی شرط بسته‌ام وبعد خروسم‌را باخروسش گسو نموده ام.

روز های دراز تابستان کاکانظر کاری نداشت جزاینکه بنشیندوبا خروسش‌سرگرم شود جنگ کردن‌آن خروس بی‌زبان‌باخروس های دیگر نه تنها بزرگترین سرگرمی اوبود بلکه حرفه وشغل اوهم بشمار میرفت‌وازین درك عایدی هم داشت زیرا هنگامی‌که اورا جنگ می‌انداخت بادیگران شرط می‌بست وچون خروسش میزد اوهم شرط را برده ازحریف پول میگرفت. اواسم خروسش را کاکه گذاشته بودوکاکه همانطور مانند اسم خود براستی کاکه بود منتهی نمیدانست‌که ازغریزه جنگی بودن‌اودیگران استفاده‌میکنند یاشایدهم عاقبت گریختن‌را میدانست. معمولا امثال کاکانظر که مرغ کلنگی جنگی نگاه میکنند اگر مرغ‌شان‌درمیدان‌می‌بازد نتیجه‌اش اینست که کارد باگلویش آشناشده شبانگاه زیر پلومیشود وافسردگی خاطر وسرافگندگی برای چند روزی برای صاحبش باقی ماند.

اماچه وحشیانه است‌جنگ وچقدروحشیانه‌تر است دیگران‌را بجنگ وادار کردن وتماشا نمودن آنهایی‌که پرنده کوچك ومقبولی را درقفس می‌اندازند وناله های اورا به نام «خواندن» به لذت می‌شنوند اگراندکی گوش های خودرا بازکنند وخوبتر آن‌صدارا بشنوند آنگاه بدرستی میتوانند تشخیص بدهند که آن آوازها فغان هائیست برای آزادی‌وجدایی ازهم جنسان ولی‌هیچ عجیب نیست، دردنیای‌ما انسان هایی‌هم وجود دارندکه ملت هارابجان هم‌انداخته جنگ شانرا تماشا میکنند ولذت می‌برند، جنگ خانمان برانداز ویتنام سالها بطول انجامید وهنوزهم بپایان رسیدن آن بصورت قطعی مشهود نیست، باحمایت های بیجاازاسرائیل آنهارابه غصب حقوق دیگران ترغیب ودشمنی وکینه‌را میان آنها واعراب تقویت میکنند تاآتشی که افروخته شده افروخته بماند وانسان هایی‌که درین آتش میسوزند به همان پرندگانی شباهت دارند که‌بجنگ هم وادارمیشوند، چون درین جنگ منافع دیگران دخیل است ...

-۲۴-

آقایی‌که خودرا درهمه فن وارد میداند وازادبیات سرشته دارد خیلی بخود مغرور است، حرف‌ها وکلمات‌کلان و«چاق» اززبانش باد میشود وشنونده نابلد دراولین برخورد اورا دانشمندی میپندارد متبحر ونویسنده ای میداند توانا، ولی ایکاش‌این آقای همه‌چیزدان درهمین‌جا وبه همین شهرت اکتفاکند، او از سیاست ومردم‌شناسی سخن‌هامیگوید وراجع به بزرگترین شعرا ونویسندگان دنیاابرازنظر کرده مطابق مودروز برخی‌را «پچل» وبعضی‌را نابغه بی‌همتا خطاب می‌نماید .

باو جودیکه تلاشش برای پول است ازفقر توده هاحرف میزند ، شخصیتی ندارد ولی راجع‌به شخصیت هاابرازنظرکرد «باترازوی «عقل منطق و دانش» خود ایشا ن‌را «تو ل وترازو» می نماید .

من وامثال مرا چرندنویس میگوید و با بزرگواری خاصی‌که دارد میخواهد «راهنمایی» کند ولی وقتی‌که اثری ازخامه «توانای»خودش تراوش میکند آدم‌را ... میگیرد .

اوبگران بسیاری ازجوانان حق استادی(!) دارد بگردن آنهایی‌که ازخوب حرف زدنش فریب خورده اند، اوبراستی خوب حرف میزند خوب دلیل و مثال می‌آورد، خوب ارزیابی میکند امانه به‌این دلایل ونه‌به این امثال خودش توجهی دارد ونه عملا آدمی است‌که بتواند یك عیب ازهزار عیب خودرا بااینکه درکتاب ها خوانده ودردیگران دیده درخویشتن اصلاح کند وبداند. واین شخص کیست؟ بایدعرض‌کند وبداند. واین مشخصی نیست اگر شمادراطراف خود دقیق‌تر نظر اندازی کنید ازین تیپ آدم‌ها زیاد می‌بینید. مگر نکته جالب توجه اینست‌که کس تاحال به اینگونه اشخاص نگفته «بیار آنچه داری زمردی نشان» اینگونه آدم‌ها درمیدان عمل‌هم کاری ندارند جز توجیه‌بیکاری خودباحرافی‌و...

-۲۵-

چندروز قبل باجمعی ازرفقا درباره شعر گفتگویی داشتم باید عرض‌کنم‌که مخلص تان خیلی چیزهارا نمیداند ولی شعررا بکلی نمیداند، بهرحال چاره نبود جزاینکه دربحث شان شرکت کنم، ازجمله رفقادوتن آن‌بیشتر خودرا درشعر وشاعری وارددانسته از قرار معلوم پارچه های منظوم‌شان درجرایدومجلات به نشر رسیده.

دوست دیگرماکه خیلی ظریف است واز همین سبب نوشته های مرا مزخرف میگو ید آهسته بدون اینکه دیگران متوجه شوندبمن چشمکی زده کاغذی‌را ازجیب بیرون کرد ومقابل دیگران گذاشت. من‌ازاشاره اوفهمیدم که حتما میخواهد رفیق آزاری کند ودونفر متشاعررا اندکی خمیرمایه بسازد. اوگفت:

– من یقین کامل دارم‌که این شعر بیدل‌را هیچکدام تان تاحال ندیده اید ولی‌این شعر بیدل ازجمله همان اشعار پیچیده وخطرناك اوست .

رفقای شاعرماکه شعررا خواندند ابتدا اندکی بفکر فرورفتند، من‌که درك کرده بودم موضوع ازچه قراراست گفتم :

– ها ... کدام شعر است .. بلی بلی.. من‌این شعر بیدل‌را دیده‌ام، مگر تنهاکسانیکه بیدل‌شناس هستند میتوانند بفهمند که این شعر شعر بیدل است یانه، زیرا درجمله اشعار بیدل این شعر ازقلم افتاده ونقل نشده‌است ومن این شعررابصورت تصادفی درجایی دیدم .

چون جدی حر فمیزدم‌آن‌دو نفر که نمی‌خواستند درشعر و شاعری بیخبر معرفی شوند هردو بیك آواز گفتند :

– ها ... این شعر باید حتما شعر بیدل باشد .

من دردلم میخندیدم وفهمیده‌بودم که‌شعر مذکورراکه درحقیقت غیر ازشعر هرچیزدیگر بودخود آن دوست ظریف ماساخته وبچه هارا آزار میدهد. مطلع شعر چنین بود :

تاسحرگاهان بساط نورپاشی های ماه
پهن‌بود افتاده بودقوس‌قزح افتاده بود.

بعد یکی‌ازرفقای شاعرما قصیده (!) را تاآخر خواند ودرهربیتش دیگران واه واه میگفتند ومن‌هم واه واه میگفتم، بعد نوبت معنی کردن شعر فرارسید، ماگفتیم که چون درشعر وشاعری آنقدر واردنیستیم باید این شعررا فلانی و فلانی (رفقای شاعرما) معنی کنند .

افسوس درآن مجلس نبودید تامیدیدیدکه طفلك هاچه جان‌کنی داشتند و باچه خواری وزحمتی‌آن اشعار بی‌معنی را معنی میکردند ودرضمن ازپختگی کلام بیدل توصیف ها بعمل می‌آوردند، آخر چون مادوسه نفر دیگر که اصل موضوع‌را میدانستیم بیشتر ازین نتوانستیم خودرانگهداریم‌بصدای بلندخنده را سردادیم وآنوقت بودکه رفقای شاعر ما متوجه اشتباه خود شدند. ومن درهمان‌مجلس بیاد قصه دیگری افتادم، نمیدانم صنف‌هشت یانه بودم یکی ازهمصنفان ما گاهگاهی شعر میگفت وبه معلم ادبیات دری میداد تااصلاح کند ومعلم صاحب ما هم تامیتوانست درآن دستکاری میکرد، یك روزآن همصنفی مایك شعر حافظ را روی کاغذی یاد داشت کرده بود، وقتی معلم صاحب ماآنرا دید گفت :

– این شعر خودت است ؟

همصنفی ماکه حرف معلم را درست نشنیده بود گفت :

– بلی ازخودم است .

آنگاه معلم ما شروع کرد به‌اصلاح‌کردن آن شعر ودراخیر گفت :

– ببین به اثر رهنمایی‌من‌روز بروزشعرت خوبتر شده میرود .

مسلماً اگرمعلم مامی‌فهمیدکه آن شعرشعر حافظ است هرگز جرات نمیکرد طرف آن‌چپ نگاه کند، چه رسد به‌اینکه آنرا اصلاح (!) نماید .

-۲۶-

وچون پیاله چای را بزمین گذاشتم آن مردگفت :

– ای شرمندوك دیدی‌که چه شد ؟

گفتم:

– نفهمیدم، منظورت چه باشد ؟

گفت :

– ای ژوندونیست جوان، مگر توهمین وضع‌را نمی‌خواستی وآرزو نداشتی ؟ ... بارها خوانده بودم که بخاطر سوء استفاده ازموتر های سرکاری قلمفرسایی کردی .

گفتم :

– بلی بیاد دارم واکنون می‌بینم که آرزویم برآورده شد .

آن مرد لبخندی زده گفت :

– ای شرمندوك، بعد ازین آقازادگان‌وناز پروردگان درموتر های الف برپیاده گردان نازونخره نفروشد ودیگر موتر الف بی‌بی ... جان وبی‌بی ... جان را تاآرایشگاه وسرای لیلامی نبرد، موتر سرکاری‌را پسر شانزده ساله فلان آمر اینسو وآنسو نداند .

گفتم :

– بلی، تاابد دنیا بکام سوء استفاده کنندگان نچرخد .

گفت :

– سالانه لك‌ها افغانی ازبودجه هروزارت بمصرف روغنیات وترمیم موتر های بی‌زبان سرکاری رسیدی، واین موترها گاهی‌درپغمان وگاهی در لغمان به اقتضای موسم دوانیده شدی مگر حال بنگرکه شبانگاه چگونه‌موترها نفس راحتی کشیده پیشروی وزارت‌خانه ها استراحت می‌نمایند تابرای کار فردا تجدید انرژی وذخیره تیل نمایند .

– حالا بسیاری ازکار های ناشد که‌ناشد بودنش بعلت کم پولی‌بود بااستفاده ازین صرفه جویی به‌کارهای شدنی مبدل میگردد خندید وگفت :

حال تماشایی است قیافه هایی‌که درین موترهابه ناحق لم میدادند وترکاری وگوشت را ازبازار بااین موترها خریده به خانه‌حمل میکردند ودرشب نشینی های شان دریور بیچاره تانصف های شب درمیان موتر دم دروازه فلان آقا منتظر می‌ماند .

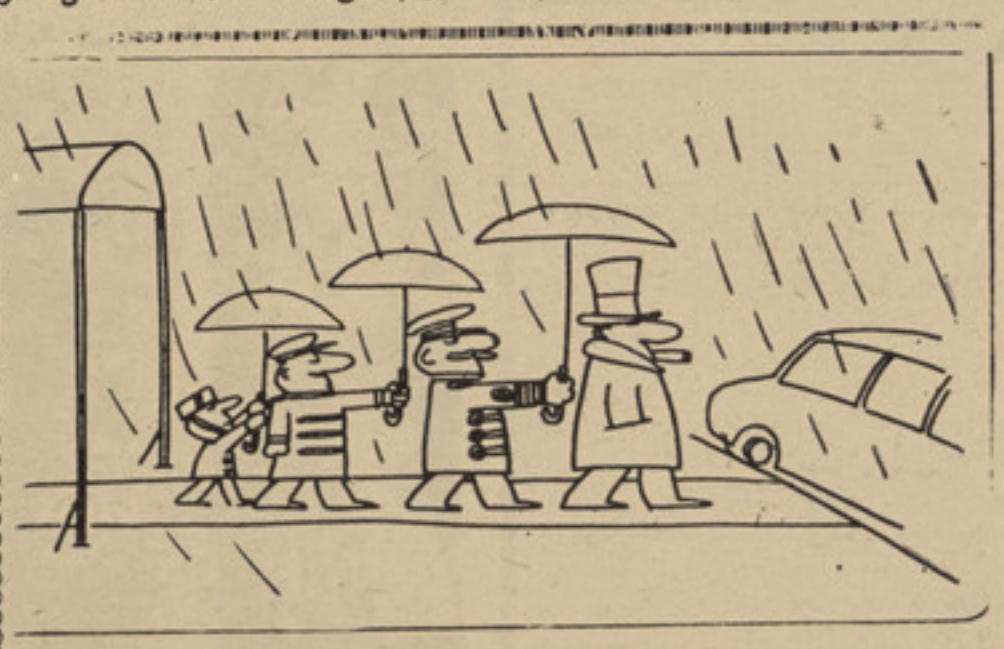

بدون شرح

زهره زن بادیه نشین پس ازقتل‌شوهرش با دو دختر خود بشهرمی آید ودوسال بعد آن شهرشوم‌را ترك میگوید . دختر کلانش هنادی توسط ناصر ، مامایش‌بقتل‌میرسد . آمنه دختر کوچك مدتی‌بعد از خانه پدری میگریزد ودوباره بشهر بخانهٔ مامور مرکزکه سابقا در آنجا کار میکرد پناهنده میشودومیخواهد از انجنیر جوانی که‌خواهرش را به آن سر نوشت‌شوم‌کشانده انتقام بکشد و برای این منظور مراسم نامزدی خدیجه دختر مامور راباوی بهم میزند و خود در خانهٔ فامیل ثروتمندی بحیث‌خادمه استخدام میگردد و در صدد آن می افتد تا بهر وسیله ای ممکن‌باشد ، بمنزل انجنیر مذکور راه‌بیابد و پلان خودرا عملی سازد .

آهنگ شباویز

«آمنه، فردا خواهی دانست‌که چه کاری انتظارت را میکشد ، فردا بکاری گماشته خواهی شد که‌کاملا اسباب رضایت رافراهم خواهد ساخت وپیش از آن هیچگاه‌بکاری نظیر آن دست نزده ای.

منزل مامور را بخاطر نیاور ، وخانه ای را هم که احمقانه در آن مرتکب این گناه بزرگ شدی فراموش کن. تو دیگر به کاری راحت خواهی پرداخت. کاری که سود زیاد، نعمت های فراوان، برایت خواهد آورد ... آری کار خواهی کرد... کار خواهی کرد و خوشبخت خواهی شد. ایکاش‌من بجای تو میبودم‌و میتوانستم بسن کنونی تو برسم. بلی، کار خواهی کرد و خوشبخت خواهی شد ؟

زنو به هنگامیکه این سخنان را بمن میگفت سخت بیقرار بود، شادمانیش حدود نداشت ، واز فرط خوشی حرکاتی آمیخته با رقص و جست وخیز ومملو ازجدیت وهزل انجام میداد. حرکاتی‌که گاهی با دست و گاهی با روی‌وگاهی باتمام عضلات بدن صورت میگرفت این حرکات بجنون و اختلاط مزاج بیشتر شباهت‌داشت تابا خوشی و مسرتی که از یك انسان عادی ظاهر میگردد.

زنوبه بدون آنکه بتواند با این جست و خیز و اظهار جنون آمیز خوشی خود اکتفا نماید، خود را برمن افگند و غرق بوسه ام‌ساخت واز دستانم گرفته بپا استاده ام کردو رقصم دادو بسرعت گرد اطاق دورم داد تاحدیکه هردو ی‌ما روی فرش افتادیم . او در جریان تمام حرکات شگفت انگیز بمن اجازه نداد حتی کلمه ای هم بزبان آورم و حرکتی باراده خود انجام دهم. او کاملا بیك دیوانه ای‌مبدل شده و اطاق حیثیت میدانی رابرای حرکات دیوانه وار او اختیار کرده بود، قط زمانی آرامش خود را باز یافت که دچار سرگیجه شد و بامن روی صحن اطاق افتاد.

توانست هشیارانه حرف بزند ومن توانستم که سخنانش را بشنوم وبه مطلبش پی ببرم، بقرار گفتهٔ او دنجنیربخدمتگذاری‌احتیاج دارد وازوی خواسته است تادرین مورد کمك‌نمایدودر جستجوی‌خادمی برآید ودر برابر معرفی او پاداشی نیکو در اختیارش خواهد گذاشت اوهم بخاطر من وهم بخاطر

خودش غرق نشاط و مسرت بود : چه خدمهٔ شایسته‌ای که یکی بعد دیگر باین جوان تقدیم نمود و در مقابل هر کدام چه اجر و پاداشی که از وی تقاضا کرده است! اما هیچگاه نتوانسته بود دختری‌نظیر من برای او تقدیم بدارد ، دختری مانند من زیباروی ، موزون قد ، خردمند ، چیره دست درکار، وآشنا بروحیات ونیاز مندیهای جوانان آسوده حال . بنابر آن بدون‌کمترین تردید در بدل این کار دو چندان اجر خواهد گرفت و من نیزبنوبهٔ خود در آن منزل زیبای قشنگ ودر خدمت آن جوان توانگر مرفه که‌به تنهایی در منزل زیست مینماید ، از سعادت و آرامش برخوردار خواهم شد . در تحت امر و نهی بانویی که ما فوق من قرار داشته باشد قرار نخواهم گرفت و خدمتگذاران منزل با من‌سرپرخاش نخواهند گذاشت .

در آنجا به تنهایی حکمروای مطلق العنان منزل او خواهم بود ودر صورتیکه دوستش بدارم ، ملك دلش رانیزتحت‌سلطهٔ خویش قرار خواهم داد ، زیرا دریچهٔ قلب او برای‌کسیکه‌بتواندرمز گشودنش را بیابد باز خواهد شد ودر تحت فرمانش قرار خواهد گرفت .

باگفتن این جملات نفسی عمیق کشید و خنده ای بلند سر داد و خودرا بار دیگر رویم افگند وبشدت در آغوشم کشید و گفت :

من اکنون سخت مسرورم ودر عین زمان نسبت بتو حسدمیورزم مسرتم ازین جهت است که‌دوستت میدارم و حسد ازین جهت می برم که آرزو مینمایم تا کاش خودم بجای تو میبودم و بر نعمت های کم نظیر این خانه دست‌می‌یافتم .

من سخنانش را میشنوم‌وبرویش تبسم میکنم و بلطف و مهربانی مقابله مینمایم ، امابرایش نمی‌گویم که من خودم برای برآورده شدن

بقیه درصفحه ۵۸

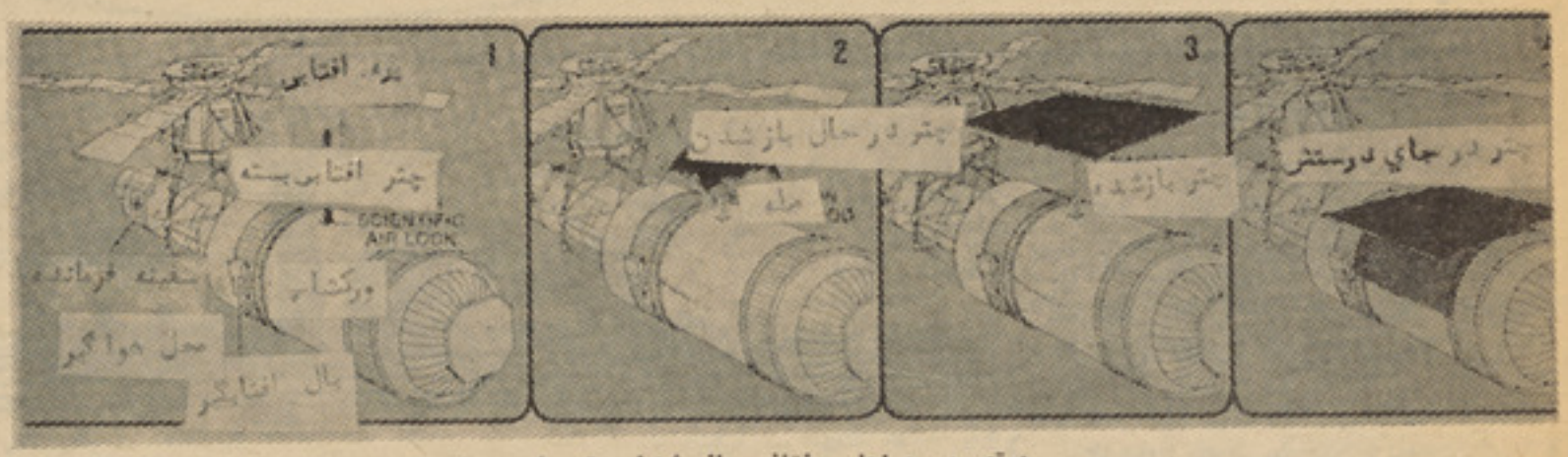

درتصویر مراحل مختلف باز شدن چتررامی بینیم .

هیات نجات آزمایشگاه فضایی

زمانیکه برای اولین باروقت نان چاشت برای کارکنان آزمایشگاه فضایی رسید وضع درپایگاه فضایی کنیدی ناآرام مینمود . ناسا تصمیم گرفت تاهیاتی رابه منظورنجات پروژه آزمایشگاه که ۲٫۶ بیلیون دالـرارزش دارد بفرستند . ولی آنان نمی دانستند که هنـوز خطرات دیگری آزمایشگاه فضایی راتهدیـد می نماید .

فقط هفت ساعت بعدازپرواز، سفینه‌فرمانده به‌آزمایشگاه نزدیك شد .

اول فضانوردان مذبوحانه تلاش نمودند تا پره های آفتابی صدمه دیده لابراتوار را باز کنند . بعدپس ازتلاش های مداوم فضانوردان موفق نشدند که به آزمایشگاه فضایی لنگر اندازند . بالاخره آنان سفینه فرمانده راپس از مانورهای زیادی به مشکل لنگر انداخت . سپس فضانوردان زله وخسته سفینه را توقف دادند تاچند ساعتی بخوانند .

صبح، برای ورود به آزمایشگاه تـلاش کردند .

سپس اولین فرمان ازناسا صادر شـد . تاچترآفتابی رابپهن نمایند، تاازشدت گرمای زیادکه نتیجه کارنکردن درست دستگاه سرد کننده آزمایشگاه بود بکاهند .

درصورت پهن شدن چترآفتابی فضانوردان میتوانستند تابه‌صورت‌آرام روی‌نقاط خرابشده کارکنند ودرغیرآن این کاربکلی عملی نبود .

اولین اقدام فضانوردان این بود تا یـك آله چتری مانندی راکه روی پایه ۲۱ فتـی نصب شده بود بیرون بکشند . فضـانوردان مجبور بودند تااین پایه راازسوراخ ۲۵٫۸انچی بیرون کشیده وچتر ۲۲در ۲۵ فتی رابپهـن بسازند . بعدمیبایست که چتربه پایین کشیده شده وازخود آزمایشگاه فقط چندانچ فاصلـه داشته باشد .

این ماموریت ابتدایی می توانست زمینه‌را برای نجات سکای‌لب آماده سازد .

درمدت ۱۱روز، آزمایشگاه فضایی ازبحرانی به بحران دیگرداخل شد .

درهوستون مرکز فضایی سعی بعمل می‌آمد تامشکل رابزودی حل نمایند ولی متاسفانـه باحل یك مشکل درد سردیگری پیدا میشد . مشکل اساسی هم چنان باقی بود وآن اینکه «چگونه‌حرارت داخل آزمایشگاه‌کنترول‌شود؟» مشکل دیگرکمبود انرژی لازم بودکه ازخراب شدن پره های آفتابی بمیان آمده بود .

مشل کمبود انرژی رامی توانستند ازطریق سفینه فرمانده رفع نمایند .

درهنتسویل پتکونارد، ژوزف کـاروین و پاول وپتنریك سلسله تطبیقات انجام دادند تاآمادگی بیشتربرای حل مشکلات بیابند. برای اینکه درسر های دیگری بوجود نیاید . آنان به همه وسایل ازقبیل لباس بیرون، مخزن‌های آب وبتری های آفتابی مجهزشدند . در شروع هفته انجنیران سعی نمودند تاطریقه جـدیدی برای کنترول درجه حرارت داخل آزمایشگاه فضایی بدست آوردند . برعـلاوه در داخل آزمایشگاه بخاطر درجه حرارت زیاد،گازهای زهرآگین چون کاربن مونواکساید، تـولـن ـ دیسکونادو هایدروژن سیانایدپراگنده شـده بود .

خطر .

برای رفع این نقایص کنترول کنندگان به هیات یك‌سلسله فرمان های‌برای تخلیه‌کابین انجام داده وتصمیم گرفتند تافضانوردان رابا ماسك ضد گاز مجهزنموده ووسایلی را برای خنثی کردن اثرهای گاز زهرآگین بکاربرند.

ولی هنوز ضربه اساسی درپشت پرده بود. دروسط هفته، دانشمندان فهمیدند که مانورهای اولیه‌برای نگهداری آزمایشگاه ازاثرنورمستقیم آفتاب آنچنان سایه‌یی رابوجود آوردکه آبهای داخل نل به‌یخ زدن شروع‌نموده وخطرترکیدن آنهامیرفت . این امرفضانـوردان رابـه آن واداشت تادست به مانوورهای زده سکای لب راطوری تنظیم نمایند تاحرارت داخلی تنظیـم شود .

همچنان وضـع خـراب می‌شد . انجنیران درزمین مجبور شدند تاوسایل جدیدی رابرای هیات نجات آماده بسازند .

ترس ها :

همچنانکه فضانوردان برای نجات آزمایشگاه تلاش کرده وبه سختی کارمی کردند دکتوران درهوستون راترس شدید فراگرفته بود .

برای‌ناسا روز های بحران ، زمـان‌آزمون بزرگ بود. اگرنجات آزمایشگاه به عـدم پیروزی منجرمی‌شدکانگرس تمام‌پول مصارف تحقیقات فضایی رابندمیکرد . ولی خوشبختانه فضانوردان با تلاش فراوان تـوانستند تـا آزمایشگاه رااز خطـر متلاشی شدن نجـات دهند .

فضانوردان پس‌از ترمیم سکای‌لب مشغول‌جمع آوری چتر هستند .

ترمیم‌کننده نسخه‌های خطی

دستگاه اکتشفی پوهنتون هبریوبه تازگی دست به ساختن ماشینی زده است‌که به آن میتوان کتب قدیمی ونسخه های خطی‌گذشته راترمیم نموده وازخراب شدن‌جلوگیری نمود.

دراول آثارگرانبهاپاك ساخته شده، روی پرده ابریشمی درداخل ماشین‌گذاشته‌میشود.

بعدفیبرکاغذ واضافـه میشود وماشین بکـار می افتد . طی چنددقیقه ، ماشین به صورت اتومات کاغذ راطوری تنظیم می کند که محل هاپاره شده وسوراخ هابه همان اندازه قبلی مطابق اصل پرکند .

بالاخره ماشین آب بکاررفته راکاملا خشك می نماید . به این وسیله حتی میتوان توته های کاغذ رادوباره باهم چسپانده وبه‌حالت اول برگردانیم .

اختراع های جدید

برج کنترول

صاحبان صنایع ایـر ویسیون ازمونترال کانادا به تازگی دست به ساختمان برج‌کنترول ترافیك زده‌اند که‌می‌تواند بروی‌یك موترلاری جای بگیرد .

این برج میتواند تا۲۶ فت ارتفاع گرفته‌و توسط لاری آنرا می‌توان به‌جای هایی‌که مورد نظراست انتقال داد . این وسیله بیشتر در حالات اضطراری مانند سیلاب ، زلزله و غیره بکار گرفته شده وتا اندازهٔ میتواند کاربرج رهنمای طیاره رانیز بدهد . قیمت این برج در حدود ۱۵۰٫۰۰۰ دالر تخمین شده‌است .

زورق بادپیما

یك‌نوع زورق برای مسابقه کـشتی رانـی که‌ترکیبی از باد بان موج‌گیر و کشتی کوچك است از طرف‌کمپنی ویند سرفینك در سان‌ـ فرانسیسکو ساخته شده است . این زورق راکه باد پیما نام گذارده اند دارای بادبـان ۱۲فت بوده وپهنای زورق آن ۲فت است‌بادبان آن طوری نصب شدی که زورق ران میتواند بدلخواه خود وحسب وزش باد آن راتنظیـم کند . به‌ادعای کمپنی این بـاد بان کـه از پلاستیك پوقانه‌ئی ساخته شده میتواند تا ۲۰میل در ساعت سرعت بگیرد . وزن این زورق فقط ۶۰ پـوند است در حالیـکه فقط باد بان آن ۴۰ پوند وزن دارد . قیمت این زورق ۳۶۵ دالر میباشد .

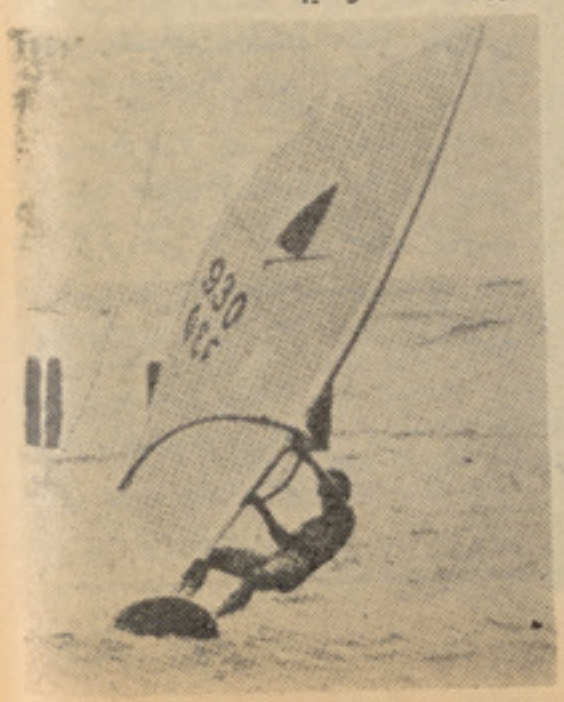

پیش از آنکه به طبیب برسید

اگر پارچه غذا در گلوی شما گیر کند

بعضا در و قت صر ف غذا حالتی برای یك شخص رخ مید هد که غذا در راه گلون بند شده و شخص را دچار تکلیف زیادی میسا زد. این حادثه نزد بزر گان واطفال رخداده میتواند درخانواده هاعموما عادت براین است که بمجرد و قوع حادثه یکی از اعضای فامیل برای اینکه تکلیف‌شخص را رفع ساخته‌باشند بادست به پشت او میزنند درحالیکه باید ملتفت باشند که این کار شان عوض اینکه کمکی به شخصی مورد نظر نماید خطراتی را برایش بار میاورد ـ زیرا در نتیجه این عمل امکان آن میرود که پارچه از غذا بداخل شش ها گردیده‌وخطرات زیادی بار بیاورد .

وقتی شخصی از اعضای فا میل شما باین تکلیف دچار شد بدون اینکه به پشت اوبزنید ویاکاردیگری

نظیر آنرا انجام دهید بهتر است مریض را چند لحظه بحال خودش بگذارید تا نفس براحت کشیده و بصورت راحت سرفه نماید . سرفه کردن بهترین‌وسیله‌است که‌بواسطه آن پارچه غذا از گلو، جائیکه بند مانده جدا میگردد و اگر متوجه شدید که حالت او بهتر نشد درآن صورت دهان مریض را باز کرده وانگشت خویش را که پاك باشد بگلویش داخل نموده وپارچه غذایی را که در گلویش بند مانده بکشید واگر امکان آن نبودکه غذا را از گلویش بیرون کنید در آنصورت با همان انگشت‌خویش که درگلویش فرو برده اید پارچه غذا را بسو ی معده برهانید تا جای خودرا تغیر داده داخل معده گردد. واگر این‌کار شما نتیجه مطلوب نداد درآن‌صورت مریض را رو بروی زمین خوابانیده وآهسته آهسته به پشتش بزنید .

اگر کودك شما باین عارضه دچار شد در آنصورت بدون اینکه عمل متذکره را انجام دهید پا های طفل‌را بلند کرده وسرش را بزمین قرار دهید ولحظه صبر کنید تا طفل‌سرفه نماید آنوقت پارچه غذاکه درگلویش بند مانده است پائین میاید .

نقش‌شیرگاو در مرگ اطفال

تا بحال برای مر گها ی ناگهانی اطفال توضیح رضایت بخش نیافته بودند وفکر می شد که مرگ در اثر کمبود آکسیجن رو ی مید هد . اکنون دو طبیب جمهور یت اتحاد آلما ن پس از تحقیقات فراوا ن‌باین نتیجه رسیده اند که در مرگ ناگهانی اطفا ل حساسیت آنان در برابر شیرگا و نقش موثری بازی میکند . د ر اتو پسی اینگو نه اطفال ـطبیبا ن متذکره متوجه تحولات شدید ی در ریه هاشده اند . این آسیبها ی ریوی عبار ت از انسداد شا خه‌های نازك ریه می‌باشند که در اغلب آنها بلغمهائی بچشم میخو رند . در نتیجه این انسدادها قابلیت جذب آکسیجن تقلیل مییا بد تا اینکه بالاخره مانع تنفس شده و موجب مرگ میگر دد .

البته اینگو نه تحو لات ریو ی‌در بیماریهای سر ما خورد گی نیز روی مید هد ولی دربسیار ی ازشیر خوران ناشی از قبو لی مواد درریه میباشد مثلا در قسمتهای مسدو د ریه ها وجود اجسا م مر کب‌ازذرات کوچك چربی باثبات رسیده است . طبیبان احتمال میدهند که هنگا م غذا دادن‌بطفل در خواب مقدار کمی از غذا به گلو بر میگر دد ووا رد نای میشود بدون‌اینکه‌دراثر سرفه خارج شود وذرات پرو تینی شاخه های نازك ریه ر امسدود میسازند بعلاوه اورگا نیسم طفل در صد د حمله به پروتوئین بر می آیدواجسام دفاعی میسازد .بدنبا ل بر خور د چند بار با پروتوئین شیر عکس‌ـ العمل های الرژیك شدید بو جو د می آید که موجب شو ك میگر دد. البته درهمه موارد ،درمواردعدیده در اثر ورود مکرر مقاد یر اندك‌غذا به ریه اختلا لات اضا فی پیش‌می آید مثلاسر ما خورد گی که قابل دفع وجبرا ن نبوده است . چو ن بدن طفل در سال اول زند گی‌بسیار ضعیف است ـ از جمله قلب او نمی تواند متحمل فشاری‌گردد وگرو پ های سرخ‌خون او اندك است انسداد حتی قسمت های کو چکی از ریه هایش میتواند عواقب وحشتنا کی ببار آورد .

برای جلوگیری ازاینگونه رویداد ها دکتورا ن طب رعایت حد اعلای صحت اطفال راتوصیه مینمایند ا ز آنجمله تغذیه با شیر مادر تاوقتی که ممکن‌باشد .

(د . آ . د)

طبیب ژوندون مشوره میدهد

علت ریختن موی سر چیست ؟

حبیب الله از شهر آراء

ریختن موی سر علل زیا دی دارد که باین مختصر نمی گنجد .بهتر است شما بدکتور جلدی مرا جعه کنید تاعلت را در یابد وبتداو ی تان بپر دازد .

• • • •

طفلم دروقت غذا پی‌درپی‌تقاضا نوشید ن آب می کند آیا کدام‌ضرری ندارد ؟

ح ، ص از شیرشاه مینه

بعضی‌ازمادران فکر میکنند که اگر طفل‌دراثنای غذا آب‌بنوشداشتهایش خراب میشود در حالیکه این اطفا ل بنابر اینکه مقدار ، آهن وجو دشان کم است لذا مقدار بیشتر آب را تقاضا دارند . پس لازم است باین نوع اطفا ل دربین‌غذا آب داده شود وبهتراست عوض آب چای سرد را که چند قطره لیمو در آن‌اندا خته شده باشد بدهید . تا با اشتها ی کامل غذا بخورد .

اگر طفل شما از انداز ه عا د ی زیادتر آب مینو شد در آنصور ت بهتر است اورا به طبیب معا لج ببرید تابشما مشوره دهد. زیرا نوشید ن مقدار زیاد آب دلا لت به کدام مریضی دروجود طفل شما میکند که باید هر چه زود تر تداوی گردد.

و قتیکه خریدار کاغذ تشناب، آدم شکاکی باشد !

مردی با تابه بقه

نشان بدهید !

آنمرد بدون تاخیر اجازه نا مه ایرا که از طرف پولیس صا در شده بودبه الك نشان‌داد . اومطابق لایسنس اجازه‌داشت دست‌فروشی کند. لایسنس بنا م«جا سو برودو» ترتیب یافته بود ودر صحت آن تردیدی وجود نداشت .

الك گفت : «شما از جور جیا نیستید . اما عیبی ندارد . شا ید از ها مپ شایر یا ماسا چو ست بیا یید .

مرد با لحن کرختی پاسخ داد:به صورت دقیق از کنکتیکو می آیم اما در جور جیا زندگی کرده ام.شما به زنجیر کلید ضرورت ندارید،»در نگا هش آثاری از شو خی پیدابود.

ـنه. من هیچ چیزی‌قابل پنهان‌کردن ندارم وبنا بر این هیچو قت با خود کلید نمی گردانم . الك به دنبال حرفهایشس به اشیای دا خل تبنگ نظر اندا خت و گفت : «این محل جای منا سب نیست که برای فروشند گی انتخاب کرده اید .»

مرد فروشنده در جواب اظهار داشت :میدانم آقای الك! به د فتر اسکا تلند یارد نباید بسیا رنز دیك شد. »

ـ«شما از کجا مرامی شنا سید ؟»

مرد فرو شنده بدون ا حسا س پشیمانی اضافه کرد: «اکثر مرد م شما را می شنا سند همین طور نیست ؟ »

الك متوجهٔ بوتهای کری بلند فرو شنده شده‌سرتاقدمش راازنظر گذشتا ند و سر خود را تکا نداده از مقابل او رد شد ..

فروشنده مامور پولیس را تا جا یی با چشم تعقیب کرد که از نظر نا پدید شد و آنگاه دستمال مرطوب رادوباره به‌روی سا ما ن روی تبنگ هموار کرده گوشه های آنرا محکم بست وبهمان سمتی حرکت کرد که الك رفته بود .

وقتی رای بنت از عمارت مایتلد بیر ون آ مد تابرای خور دن نا ن چاشت برود مردی را دید که ذر گوشه پیاده رو ایستاده است نگاه تندی بصور تش اندا خت اما نتوا نست الك را بشنا سد و گمان هم نمی برد که از طرف کسی‌تعقیب شود . در مهما نخا نه کوچك سر کوچه رای وفیلو جانسن نان‌چاشت سادهٔ شانرا صرف می کردند کسی که‌در تعقیب رای بودمیز مقا بل را انتخاب کرد . رای‌کنار جانسون نشسته اظها ر دا شت :«ا ین شیطان‌پیراز معاشات ما کارگران‌بنام اعانه ده فیصد را وضع میکند ا ول از معاشی من شروع میکند و روز نامه‌هافردا سرصبح خبرش رانشر میکنند که مایتلند مبلغ پنجصدپوند استر لنگ مثلا بکلنیك فورد اعانه داده است .جانسون در جواب رای گفت :

او یکمرد خیر خواه است اما آنچه به وضع ده فیصد معاشا ت ارتباط می گیرد ، شاید او می خواهد ازشر شما خودش‌را برهاند او چه کمکی می تواند بکند ؟تجارت در حال رکود است و بازار ها ی پولی بی موازنه تر از هر وقتی لابد پیر مرد عقیده دارد که وجود شما به نحوی زاید است . امارای درصورتیکه شما صفحه ا ید ه آل زندگی را فرا موشس کنید ... !

رای جوان بینی خود را کشس‌کرد در حالیکه‌رنگ‌صورتش سرخ‌شده بود جواب‌داد: «صفحه‌ایدال زندگی؟ من کمترین معاشس را میگیرم وفیلو تو میدانی که من به پول بیشتر احتیاج دارم ».

«اگر من مثل تو فکر می کردم‌یقینا دیوانه میشدم ویا لا اقل یك جانی بزرگ از من سا خته میشد .معاشس من هم پنجاه فیصد بیشتر از شما نمی باشد اما باز هم این پیر مرد صد ها هزار پول خود را بالای من اعتبار میکند . هنر خوشبخت‌زیستن درین است که احتیا جات خود را به صفر باید تقلیل داد و آنکاهست که‌آد م‌همیشه پول بیشتر می داشته باشد . خواهر شما در چه حال است ؟»

رای با بی تفاوتی پاسخ داد: تشکر خوب است . ایلا هم عین عقیده شما را دارد . کار بسیار ساده است که‌آد م‌مشکلات وغمهای دگران را فیلسوفا نه قضاوت کند درین لحظه رای متو جه مردی شدکه درمیز مقابل شان نشست واز فیلو پرسید «این مرد عجیب کیست؟» فیلوکه‌قو ةدیدش بفاصله‌های دورتر کمی‌ضعیف بودعینك خودرا به چشم گذاشت ودر جوابشس گفت :

«او الك از ماموران اسکا تلند یارد است»فیلو پس ازین توضیح بطرف تازه وارد خندید .این تجدید آشنا یی بود و در عین زمان باعث نا راحتی و خشم را ی بنت شد فیلو، مامور پو لیسی رابه میزخود دعوت کرد و بمعرفی هر دو طرف پر داخت : «دوست من آقای بنت...

تا اینجای داستان:

گفته مامور ورزیده پولیس که‌پس ازتب‌و تلاش دوساله توا نسته بود به‌سازمان بقه‌ها راه یابدبه اثر یك اشتباه کو چکشس کشته شد .

اکنون الك به‌تشویق‌دیك گاردون در پی جمع آوری‌معلو مات راجع به شغل اصلی جان بنت و اتحا دیه ما تیلند برآمده است.الك درنزدیك دفتر سکا تلند یارد بامرد مر موزی مواجه‌میشودکه شغل‌فروشندگی‌دادر

واینهاهم آقای الك کمیسر پولیس. الك حرف فیلو راتصحیح کرد: بهتراست سر جنت بگو یید زیراه ن همیشه درمواقع ترفیع بد شا نس بو د ه ا م. نمی‌دانم آدمی که‌می تواند به آسانی مشت‌دزدان‌رابازکند چراحتما

بداند خاوج واشنگتن در کدام‌سال تولد یافته ویا نا پلیون بنا پار ت به کدام‌تاریخ‌مرده است چه‌ضرورتی به حافظه سپردن تاریخ و سنوا ت دارد ؟

هیچ نمی فهمی چرا از من می خوا هند تاریخ تولد و مرگ مردم را به خاطر بسپرم شما آقای بنت همیشه در همین هوتل غذ ای تانرا صرف می کنید » .

را ی با سر اشاره کرد .

الك به صحبتش ادامه داد :«تصور میکنم پدر شما آقای جان بنت را هم می شناسم ...

رای مترد دانه از جایش‌برخاسته نسبت کمی وقت معذ رت خوا ست وآندو را تنها گذاشته از هوتل خارج شد .

الك به فیلو گفت : «جوان‌مقبولی است» ولی تا وقتی رای بنت هوتل را ترك کرد از پشت سر اورامیدید.

الك همراه جانسون به طرف‌دفتر روان شد ووقتی آنها به شعبه‌بانك اتحادیه مایتلند نزدیك شدند دفعتا جانسون ضمن‌تشریح‌دلچسپ‌فلسفه اش ازصحبت باز ایستادو قد مهای را تیزتر سا خت الك در پیاده رو

خیابا ان‌مقابل خود رای بنت ودر کنار او سیمای لاغر دختری رادید. آندختر پشتش را بطرف‌آندو مرد بر گرداند اما الك فورا متوجه شد که او کسی جز ایلابنت نبو د ا و پیشس از آنروز دو مر تبه ایلا بنت

رادیده بودو استعداد نهادی برای شنا خت مرد م‌حتی از پشت سر داشت وقتی جانسون به طرف آنها رفت ایلا با اشاره دلپذیری به او سلام کرد .

قیافه خوشحال جانسون به سرخی گراییدوباسرعت زایدالوصفی اظهار دا شت . ما د موا ز ل بنت دیدن شما برا ی من یك‌سعادت غیر منتظره است »

الك متو جه شد که‌جا نسو ن‌با چه حرا ر تی دست داد .

ایلا بنت اظهار داشت . امر وز اصلا نمی خواستم به شهر بیا یم اما پدرم باز هم به یکی از تفریحات خودر فت و بسیار خنده آوراست که اگر از حر کت دو ساعت پیشتر ترنی که پدر م‌باآن مسافر ت کرده

مطمئن نمی بود م‌حال قسم میخوردم که او را در یك موتر سرویس‌دیده

ا م‌جانسون کمی غیر ماهرا نه به معر فی پر داخت :

«دوست من آقای الك ».

الك اظهار داشت: ماد موا ز ل‌بنت خوشحالم که با شما معر فی شدم.

رای خدا حافظی کردو پیشس از اینکه حرکت کند ایلا چیزی د ر گوشش گفت .

الك دید که پسر جوان چگو نه پشیانی اش را ترش کرد. و با

صدای نسبتهٔ بلند که کمیسر هم هم‌شنید جواب داد: نه،نه من د گر ناوقت برنمی گرد م‌سپس کلا هش را بسر گذاشت واز آنجا دور شد

ایلا با حر کت دادن گوشه لبشس که‌ناراحتی ویرا میر ساند ر فتن برادرش راتعقیب‌کرده سپس‌بافیلو دست داد وباخم کردن‌سراز الك‌خدا حافظی نموده حر کت کرد .

فیلو از الك پرسید شما قبلا هم ایلابنت را می شناختید ؟

بسیار سطحی می شنا ختم و تقریبا همه مردم را بصورت‌سطحی

می شناسم .مردمان خوب و خراب

همه را. وهر قدر یك‌آد م‌خو بتر باشد،همانقدر کمتر او را می شنا سم .خوب خدا حا فظتا ن

وقتی جا نسون از زینه های عمارت مایتلند بالا رفت الك بدون هد ف به راه روان شد.جاده را قطع کرده ایستاد تا برای خودش سگرتی روشن کند ساعت چار بود و یك تکسی به مقابل‌دروازه مایتلندمنتظر کسی بود هنوز چند دقیقه سپری نشده بود که الك متو جه بیرو ن آمدن مایتلند پیر شد او عجله‌داشت نه بطرف راست و نه بسمت چپ می دید الك با دلچسپی خاصی اورا نگاه کرد الك این مرد را صرف از طریق دیدن می‌شناخت و یکی دوبار هم با اودر دفترش بخاطر یکی دو فقره سر قت خا نم ها ی که نزدش کار می کردند ملاقات‌کرده بود.

«باقی‌دارد»

د جوانانو ژوندون

پو هنمل غلام جیلانی یفتلی

فکر کردن چیست و چگونه انجام می یابد؟

انسان در هر جائی که باشدودر هر مو قعیتی که قرار بگیردخواسته وناخواسته وعمدا ویا بدون ارا د ه

به تفکر کشانیده میشود .زما نیکه ما بیکار می ما نیم وبا صطلاح‌چرتی میشویم ، هنگا میکه می خوا هیم تصمیم بگیریم وبا لای مغز خودفشار آورده راه‌های مختلفهٔ حل‌یك برا لم

ومشکل را جستجو کنیم، و وقتیکه ارا ده‌می کنیم‌چیزی‌بنویسیم ،شعری بسرائیم ،ویا پلان یك مهما نی را طرح بنما ییم در حقیقت در همه این حالات فکر میکنیم . فکر کرد ن

عبارت از آن عملیه دماغ است که‌در آن مفا هیم و نظرا ت‌مربوط ، بر اساس یك احتیا ج پدید آمده و به جهت رفع و اقناع آن به حر کت‌می افتد . وچنا نکه می بینیم فکر کردن دارای انواع واقسام مختلف میباشد فکر کردن ممکن است فقط باین منظور صورت بگیرد که لحظه‌محظوظ شویم ویا این امکا ن‌وجود دارد که برای حل یك مشکل عمده به تفکر بگرا ییم .

فکر بهتر مقصد و هر علتی که باشد در زند گی عادی انسان تاثیر خود را بجا ه ی‌گذارد زیرا در عملیه فکر کردن غیرازاینکه وقت وانرژی انسان به مصرف میرسد سمت و حرکت همه فعالیتها حیاتی ما نیز از طریق فکر کردن تعیین ورو براه میگردد .

(باقیدارد)

از عظیم نیازی

لوای جمهوری

طلوع صبح سعاد ت ندای جمهوری
شنیده‌شد همه جا نغمه ها ی جمهوری
درود بر تو و ایثار ت ای‌زعیم‌بزرگ
که گشت‌از تو میسر بقا ی جمهو ر ی
ز فیض همت ار دوی جان نثارو غیور
به اهتزاز در آمد لوای جمهو ر ی
هزار تهنیت و شاد با ش میگو ئیم
بر هبران غیو ر فضا ی جمهور ی
تما م مرد م افغا ن اعم ز خوردو بزرگ
بوجدآمد ه اند در هوای جمهور ی
بحا ل زار همین ملت فقیر و مر یض
نبود چاره‌یی غیرازدوای جمهو ری

از دنیای جوانان

تحصلین در آلمان

گابریلا تو است که دریك‌صومعه ترتیب شده بااعضای خانواده ا ش در برلین زندگی میکند پیش ازآنکه به تحصیل خود ادامه دهد به حیث مو دل عکاسی در نیویارك کار می کرد اما دفعتاً تصمیم گر فت به تحصیل ادامه دهد وهم همان بودکه در رشته مهندسی تعمیرات به تحصیل پر داخته سر انجام پس از توفیق دو رشته مورد نظر اکنو ن سمت معلمی را دارد .

گابربلاتر است زمانیکه بحیث یك مودل عکاسی کار میکرد

وحالا گابر بلاتراست سمت معلمی‌را دارد.

نامه های رسیده

محتر مه پیغله پیروزه ازخیرخانه مینه !

نامهٔ شما که به عنوان صفحه جوانان نو شته بو دید بد فتر مجله رسیده **به‌خاطر تراکم نامه‌ها نامهٔ** شمارا **به‌این صفحه نمیتوانیم‌مفصلا** به نشر بر سانیم اما قسمتی از آن را چاپ میکنیم قهر نشوید :

روزها پیهم سپری میشد و شبهای ظلمانی‌هم یکی پس ازدیگری می آمد و میرفت... روز ما نیز کم از آن شبها نبود زیرا ابر سیا وپر دمه‌یی فضای کشورمانرا مالا مال گرفته بود اماما باشندگان این‌سامان هنوز هم به انتظار بو دیم ..به‌انتظار آنکه روزی این ابر تیره وتار ازروی آسمان مابدور میرود ونور خر شید بر دیدگان ما به آسانی میتابد .

حالا ... حالا دیگر آن ابر ها ی **قیرگون فضای کشور ما را تر ك** گفت... حالا دیگر همان روز رسید وچشم ما به نور خرشید درخشان شده است... این روز را بایدگرامی داشت واحترامش نمود .. زیرا با تدبیر مردان بزرگی که نامشا نرا تاریخ **بدرشتی می‌نویسد این‌روز** بدست آمده نه رایگان .

محتر مه دو شیزه رخشان ازمزار شریف!

احساسات تان قابل تحسین‌است راستش صفحه جوانان به خاطر نشر **درددل جوانان، نشرمطالب تر بیوی و سایر مطالب معلوماتی برای** جوانان ترتیب میشود واما مضمون شما با آنهمه کیفیتی که ازنظر خود تان داشت به‌نظر ماقابل چاپ نبود البته به اثر سعی و کوشش ومطالعه تان روزی خواهد رسید که مضا مین بکر شما بزیور طبع‌مزین شود .

واما اکنون باید متوجه با شیدکه فقط با قطار کردن چند لغت پیهم وبدون درنظر داشت معنی و سایر روشهای نویسندگی نمی شود نام خود را نویسنده گذاشت .

امید مایوس نشوید .

بناغلی نورالدین !

یك قسمت از مضمون تانرا در اینجا نشر میکنیم باتبصر ه ما بخوانید :

جوانان باید باتهذیب با شند «درست ما هم این حرف را تائید **میکنیم ».**

جوانان باید آداب معاشر ت را همیشه و در هر کجا مد نظربگیرند **(که‌میگویدکه‌نی) جوانان نباید پیش** مکتبها استاده شوند «از مدتها ست **که ما هم این حرفهارا میگو ئیم»** جوانان باید نسوار نکشند«سگرت و. . .چطور » .

همه جوانان باید احترام اعضای فامیل را داشته باشند «ای کاش» جوانان باید اخلاق خوب دا شته باشند «تکرار این جمله باتغیر نام **به‌نظر شما بدنیست؟»و در اخیر آقای نورالدین‌خان مینویسند:جوانان** باید همه چیز داشته با شند . همه چیز را فهمیده نتوانستم یعنی چه ؟»**باید روشنی‌می‌انداختید »** .

و هرگاه تنها به چند جمله فوق اکتفا شود آنهم کافی نیست امیدکه نویسنده نامه در مورداوصاف‌جوانان عمیقتر باندیشند .

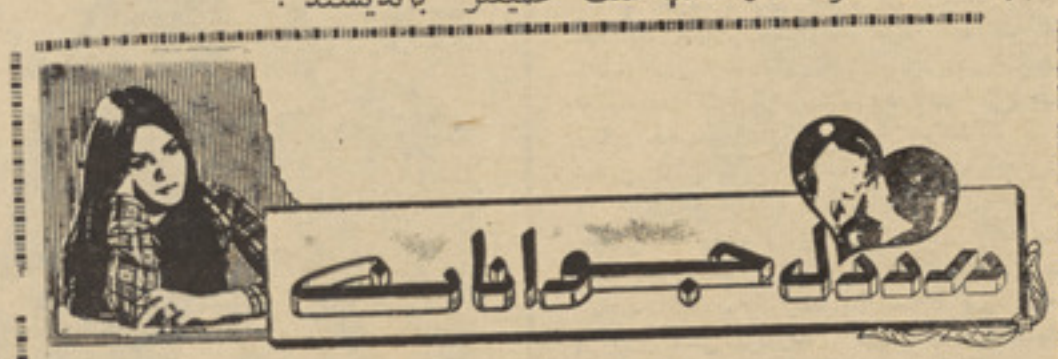

سال گذشته دوره لیسه مکتب را به پایان رسانیده و بعد از سپری کردن امتحان‌کانکور بیکی ازپوهنځی های پوهنتون کابل شامل شدم و اکنون فقط مصروف تحصیل هستم.

واما درین هنگا میکه باید فقط متوجه تحصیل خود باشم پدرم‌بفکر آن است تا از دواج نمایم آنهم با کسیکه اصلا توافق روحی بین ما وجود ندارد .

کسیکه پدرم میخواهد با اوازدواج نمایم دختر کاکایم بوده که صر ف **تا صنف ششم درس خوا نده** وبعد مکتب را ترك نموده است در حالیکه شرط اساسی زندگی امروز چه برای زنان و مردان کسب علم است ، اما نقطه طرف توجه پدر م فقط ثروتیست که کاکایم دارد و آرزوی پدرم این نیست تا من ویا برادر زاده اش خوشبخت شویم‌بلکه چشم آن دارد تا باسر براه نمودن این معامله فقط برای خود نفع بگیرد .

بهر حال من تا امروز در برابر والدین از هیچ نوع بی احترامی کار نگرفته ام و آرزو ندارم که در برابر شان گستاخ باشم اما حالا که مخصوصا پدرم این توقع را از من نموده حیرانم چکار کنم زیرا در قدم اول سعی کردم تا بخاطر وارد شدن

بقیه درصفحهٔ ٦٠

شاگردان ممتاز

اسم پشتون
صنف ۱۲ج
مکتب رابعه بلخی
نمبر صنف اول
آرزو میخواهد معلم شود

واین هم عده از شا گردان‌ممتاز صنوف ده الی دوازدهم لیسهٔ بغلان صنعتی

تصحیح

درشما رهٔ ۱۸ـ۱۹ در صفحهٔ جوانان و در ستون‌معرفی‌شاگردان ممتاز عکسیکه بنام شهلا (نظامی) معرفی شده اصلا مربوط به پیغله سیما و عکسیکه بنام سیما معرفی شده مربوط به شهلا (نظامی) میباشد . به این تر تیب تصحیح شود .

ژوندون — زنان و دختران

آداب معاشرت

اندک رنجها ...

حسادت پدیدهٔ خود خواهانهٔ ایست که سعادت انسان را برهم می زند وابر مکدر کدورت ،سایهٔ نا باوری وعدم شناخت در زندگی زناشو هری است .بعضاً حسادت ها باعث از هم پاشیدن‌زندگی آرام وبی دغدغه فامیل ها شده ومیشود .

حسادت اصلا اگربه شکل منطقی وطبیعی اش باشد زیانی از آن متصور نخواهد بود ولی اگر حسادت راه افراط را پیمود واز بد گمانی ها وسوؤ ظن های‌بیهوده سرچشمه گرفت آنوقت است که شیرازه زندگی رابر هم زده. نه تنها یك موجود یعنی شوهر را بلکه چندین موجود بیگانه را نیز به‌خاك سیاه خواهد کشانید . اکثراً زن‌ها موجودات حسود واندك رنج اند واز کوچکترین رویه شوهر شان ولو خیلی ساده وبی ریاباشد حسادت میکنند مثلا اگر زن وشوهر ی که بهم عشق وعلاقهٔ عمیق دارند ،روزی زن به اداره اش‌تلفون کرده بپرسد شوهرش‌کجاست وبرایش جواب بدهند که بدنبال کاری رفته اینجاست که آتش حسادت‌در نهادزن شعله ور گردیده ،از خود می پرسد کجا رفته چرا به من خبر نداده وامثال اینها! حالااگر زن شوهرش را واقعابشنا سد وبه علاقه‌اش اطمینان داشته باشد این افکار را هرگز به ذهنش راه نمیدهد وشب وقتی‌که شوهربخانه برمیگردد از او شکاکانه نمی پرسد که امروز کجا بودی چرا بمن احوال ندادی که کجا می‌رفتی وچون شوهر تازه از دفتر به خانه‌آمده وخسته وماندهاست لذا عصبانی شده مقدمات جدال وپر خاص فراهم میگردد.

ازین رو کوشش کنید به نفس خود ـبه علاقه خود وبه شوهر تان اعتماد و اطمینان کامل داشته باشید بعضاً کار فوری یی پیش می‌آید که شوهر شما نمی تواند حتی بشما اطلاع بدهد .آیا شما نسبت این

بقیه درصفحه ۵۸

پخت وپز

پودین

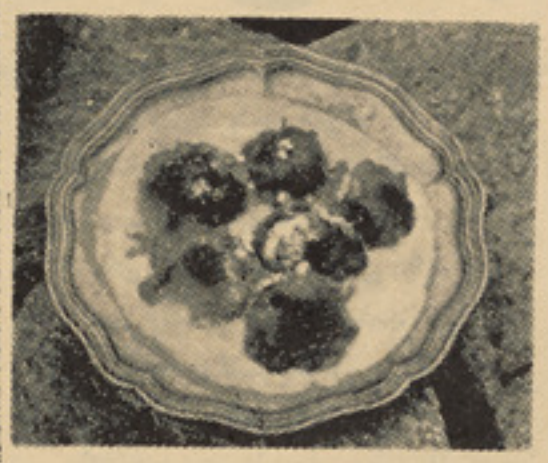

در آغاز پنج زرده تخم مرغ را درظرفی ریخته خوب بهم بزنید بعد سه سفیده آنرا نیز بدان علاوه کرده با هم مخلوط نمائید **آنگاه یك ونیم پیاله شیر را با شکر یکجا** کرده واگر خواسته باشید یك دوم پوست لیمو ترش‌را تراش کرده به آن اضافه کنید واین مخلوط را با حرارت ملایم بجوشانید بعد ازروی آتش برداشته بگذارید کمی‌سرد شود سپس با مخلوط تخم مرغ که آماده کرده اید اضافه کنید ومخلوط نمائید .

۶۰ گرام قند را درظرف فلزی که عمیق باشد بریزید وروی آتش قرار دهیدتااینکه قندآب شود وکم‌کم قهوه ای رنگ گردد. بعد یك چهارم حصه یك پیاله آب به آن علاوه نمائید همینکه چند جوش‌زد و آبش تمام شد آنرابهم بزنید ودرقالب بریزید وتکان دهید تاتمام قالب را بپوشاند. بعد دربین قالب مایع‌آماده‌شده‌را انداخته وسرش را بپوشانید. قالب دربین ظرف بزرگ آب جوشی‌که روی آتش قرار دارد بگذارید البته طوریکه درآب فرونرود ومدت نیم ساعت آنرا بمانید تانسبتاً سخت شود وبعد **از روی آتش بردارید . سپس روی قالب‌یك** بشقاب را گذاشته وقالب‌را چپه کنیدپودین ازقالب جدا شده روی بشقاب قرار میگیرد سپس پودین تهیه شده‌را بمانید تاسرد شود .

ماست چیست؟

ماست درظاهرماده غذائی است که از شیر بدست می‌آید لیکن در واقع دارای‌تمام مواد وخواصی‌است که‌در شیر وجود دارد.

ماست بهترین غذا برای کسانی است که نمیخواهند چاق شوند و گذشته از آن البو مین چربی، راکتوزو املاحی‌چون کلسیم ،فاسفر، پتاسیم ، آهن ـمنگانیزم، منزیم و کوگرد هم در آن موجود است.این

آداب زندگی

زندگی از خانه وخا نواده‌شروع میشود. لیکن این بدان معنی‌نیست که افراد خانواده همدیگر را تحمل کنند بلکه باید کو شش نمود در خانواده محیطی بو جود آید که‌همه افراد احساس خو شبختی کر ده وزندگی آرامی را بگذرانند تا روز بروز زندگی شان‌شیرین شده‌باشد.

بااینکه خصو صیات اخلا قی افراد در ایجادپیوند هایشان‌اهمیت زیادی دارد ولی فواید وآداب‌زندگی نیز نقش مهمی درین میان به‌عهده دارد به این صو رت ار تباط های موجود بین‌افرادرامرتب ومنظم‌میکند

وهر فرد آنرا در زندگی شخصی و اجتماعی باید رعایت کند. همه‌افراد باید اینرا رعایت کنند که هیچوقت کار های شخصی خودرا به دیگران محول نسازند، اگر هر کس شانه از کار خود خالی کند هیچکاری صورت نخواهد گر فت ویا اینکه این بار سنگین بطور ناعادلانه بر دوش چند نفر سنگینی خواهد کرد.

هر گاه در خانه خدمتکاری دارید که وظیفه‌وی‌پاك کردن ومرتب‌کردن

بقیه درصفحه ۵۸

زنان مانند کوه های خوش‌منظره هستند که‌باید آنها را از دور دید واز مناظر شان لذت برد .

(ضرب المثل جاپانی)

آیا رشد طفل شما سریع است؟

طفل جوان کوچکی نیست ، آنها چون بزرگسالان فکر وحس کرده نمی توانند و عکس‌العمل نشان نمی‌دهند .

بهراندازه که‌یك طفل ازنگاه فزیکی وذهنی تقویه میباید به همان اندازه ضروریات نیرو واستعداد وی نیز تغیر می نماید . بعضی‌اوقات بزرگان آنها راشدید سر زنش مینمایند واز ایشان توقعات زیادی دارند ، اکثراً والدین در مورد اطفال شان چیز بهتری نمی‌دانند .

اولین مسؤلیت والدین و مربیان که‌صمیمانه آرزومند اند تا در رشد اطفال شان کمك‌نمایند اینست تاضروریات جداگانه هرطفل را بفهمند هرکودك باخود وراثت خودرا بار می آوردوهر طفل در محیط خاصی تولد میگردد این مشکل است تا تاثیرات هردورا ازهم جداکنیم وباید همیشه این دوفکتور را مدنظر داشت . طفل باثیرو و استعداد فطری خاصی بدنیا می آید واین تغیر یافته نمی تواند . بطور مثال چگونگی فهم و ذکاوت وی محدود به‌مغزیست که‌در دوران تولد دارا میباشد .

بعضی از آنها نسبت‌به یکتعداد دیگربسیار به‌آهستگی ودیرتر می‌آموزند ، درحالیکه یك تعداد بسیار زود وآسان تر می آموزند .

والدین و مربیان باید از تفاوت های بین اطفال شان که برای آنها اعطا گردیده است وتفاوت های فطری وذاتی که اساس انکشاف ایشانرا تشکیل میدهد ، اطلاع کامل داشته باشند .

همه اطفال نارمل ـ طور طبیعی ردیف‌مشابه رشد راتعقیب میکنند . درائر تفاوت زیاد در آنچه از ولادت ، تجربه و عکس‌العمل آنها بمیان میاید دو طفل در عین فامیل از این‌ردیف ازعین نقاط خواهند گذشت بعضی‌ها به زندگی بسیار مشتاق است دیگران بی اعتنا اند وکمتر علاقمند اند .

هرگاه قادر شویم تاطفل مارا بشناسیم‌ودر موقع رشد به‌آنهاکمك نمائیم در سلسله‌نارمل بعضی اطفال بطور متوسط بسیار زود وبعضی ازآنها بسیار آهسته نمومی‌کند. وی‌باپیشرفت سن مجموعی آنها به جوانی طبیعی‌خود خواهند رسید . از نگاه فزیکی ذهنی واحساساتی در هرگروپ بعضی‌اطفال نسبت‌به‌عدهٔ دیگرپیشقدم اند وبعضی در بسیاری ساحات انکشافی عقب مانده تر اند .

برای اینکه به‌این مسئله دسترس یابیم وبه اطفال کمك نمائیم ضرورت داریم تادرجه رشد فردی را بدانیم آیا این طفل از زمرهٔ اطفالیست که‌زود به بلوغ میرسد و رشدمیکند اگرچنین باشد وی مجال اینرا دارد تا از بعضی اطفال هم‌سن خود پیش‌رود . اگراز جمله گروپ اطفالی است که‌به آهستگی رشد مینماید . باید در مورد وی محتاط بود تاازحد اعظم رشد گروپ هم‌سن خود عقب ترنماند .

رشد اطفال همیشه بطور مناسب به‌پیش‌میرود این‌دوام داراست‌ولی‌همیشه ثابت‌نمیباشدبعضی اوقات هفته‌ها وحتی ماه‌ها خواهد گذشت تادر دوران آن رشد اطفال به‌وقفه میگراید .

طوریکه یك‌طفل ازیك سال به سال دیگر تغییر می‌کند ضروریات وی نیز تغییر میباید برای صحت ، سلامت ورشدوی رهنمایی ودرك والدین و مربیان ضروری است ونوع محیط خانه ، مکتب و جامعهٔ‌که امکانات صحتمندی ورشدوی را بار می آورد تاثیر بزرگی‌دارد .

(ترجمهٔ استالفی)

نقش‌شکر در غذای کودک

وقتی طفل شما بین سن ٤و٩ ماهگی میر سد میخواهید تدریجاً شکر را از فار مول غذائی اش‌دور سازید. ولی‌بایدگفت که این‌موضوع به اشتهای طفل مر بو ط است.اگر ازیك‌مرحله کم اشتهائی در سن٤ـ٥ یا٦ ماهگی سپری میشود پس وقت خوبی برای پس کردن شکر از فارمول غذائی‌طفل محسوب میگردد. ازطرف دیگر اگر طفل شما طوری است که هیچگا ه سیر به‌نظر نمی‌رسد ومدام قبل از وقت معین گرسنه میباشد در آنصورت بوره‌را از غذای طفل تاوقتی که ٧یا٨ماهه نشود کم نکنید .

قابل یاد دهانی است هر گاه ودر هر مرحله که بوره را از غذای طفل دور سازید این عمل با ید تدریجی باشد تا آنکه طفل تغیر ناگهانی را در لذت‌غذای خو یش احساس نکند.

میتوانید در یك روز یك قاشق

ماست خوری بوره را از فار مول غذائی طفل کم سازید تاآنکه بکلی باقی نماند .

متر جم : محمد حکیم نا هض

این سه نوع لباس زیبا برای خانم هاودوشیزگان انتخاب شده .

مترجم : ولی لطیفی

تسخیر ناپذیر

اوبه آشپزخانه بازگشت . پیر مردهنوزهم درصحن اتاق جائیکه هانس اورا ازپادرآورده بود اوفتاده بود. صورتش پرخون بود ونالش میکرد. پیرزن پشت به دیوار ایستاده بود وباچشم های ازحدقه برآمده بطرف ویلی دوست هانس می نگریست وقتی هانس داخل آشپز خانه شد پیرزن آهی کشیده سخت گریست .

ویلی عقب میزبالای چوکی نشسته تفنگچه رادردست‌میفشرد. درمقابل‌اوگیلاس نئوشیده‌ای شراب دیده میشد هانس نزدیك میز آمده وگیلاس برای خودریخته یکدم سر کشید .

ویلی تبسم کنان بهانس گفت :

– عزیزم تواخوب رنگ آمیزی کرده‌اند .

درچهره‌اش اثر پنج انگشت باناخن های تیزکه خراشیدگی های عمیقی ایجاد کرده بود دیده میشد .

هانس بااحتیاط روی خودرا بادست مالش کرد .

– توله سك‌کم بودچشم هایمرا از حدقه بکشد . تینجر باید مالید فعلا دادوفریادش تمام شده میتوانی بروی .

– آری میفهمم .. بایدرفت . اماخیلی دیر شده ...

– حماقت نکن توکه مردهستی . چه فرق میکندکه دیرشده . ماراه راگم کرده بودیم اینطور خواهیم گفت :

هنوز تاریك نشده بودآفتابیکه بطرف‌باختر فرومینشست نور خودرابه دریچه های آشپز خانه دهقان میریخت ویلی صورت کوچك مو های تیره واندام بریك داشت . قبل ازجنگ بصفت مودل‌خیاط کارمی‌کرد. ویلی‌نمیخواست که هانس اوراانسان آلوده حساب کند . ویلی برخاسته وبطرف دروازه ای که چندلحظه قبل هانس ازآنجاداخل آشپزخانه شده بود قدم گذاشت . پیرزن وقتی فهمید که او برای چه منظوری میرود چیغ کشیده وخودرا درمقابلش پرتاب کرد .

پیرزن فریاد کشید ... نه ... نه .

هانس بیك جست خودرابه پیرزن رساند ازشانه پیرزن‌گرفته وباقوت‌اورابطرف دروازه هل داد. پیرزن به دروازه خور ده اوفتاد هانس تفنگچه راازویلی گرفت .

– هردوی شماخاموش بمانید .

اواین کلمات رابه فرانسوی که لبریز از لهجهٔ المانی بوداداءکرد وبعد ویلی را بطرف درراند .

– برو– من اینجاآنهارامراقبت میکنم .

ویلی داخل اتاق مجاور شد ولی یك‌لحظه بعددوباره برگشت .

– اوبیهوش است .

– چه فرق میکند .

– من نمیتوانم . ارزش ندارد .

– تواحمق هستی . زن .

ویلی سرخ شد – بهتراست برویم .

هانس متنفرانه شنه هایش رابالا انداخت.

– بوتل راتاآخر بنوشم بعد میرویم .

هانس دلش نمیخواست عجله کند . کمی استراحت برایش لذت بخش بود. او امروز تمام روزازموتر سایکل پیاده نشده بود باهاودست هایش درد میکرد .

قرارگاه آنقدر هادور نبود تنها تا شهر سواسون (۱۵) پانزده کیلومتر راه است . شاید طالع یارباشد ویك بستر پاك ومناسب نصیب شود .

اگر دختر آنطور احمقانه پیش آمد نمیکرد طبعاهیچ چیزاتفاق نمی افتاد آنهاراه راگم کردند . دهقانی راکه درمزرعه کار میکرد صدازدند ودهقان عمدابه‌آنهادروغ گفت وهمین سبب شدکه آنهاراه رااشتباه آمده وبه این روستابرسند درمزرعه تنهابرای پرسیدن راه وارد شدند وبسیارمودبانه سوال‌کردندامرشده بود که بااهالی احترام کارانه پیش آمده‌شود.

مگر درصورتیکه فرانسویهاخود بدرفتاری‌نکنند دختری دروزه راکشود . وبه آنهاحالی نمود که نمیتواند دردادن نشانی کمکشان کند ولی آنهاترجع دادند داخل آشپزخانه شوند و از پیرزن پرسش کنند . مادردختر راه رابه آنها نشان داد. دهقان ودختر وخانمش چند دقیقه قبل نان شب راخورده بودند روی میز هنوز هم بوتلی ازشراب باقی مانده بود هانس‌حس کردکه ازتشنگی میمیرد . گرمابیداد میکرد و هانس تنها یکباردر نیمروز نوشیده بود او خواهش یك بوتل شراب راازآنهاکرد وویلی اضافه نمودکه پولش رامیپردازند . ویلی پسرخوب ولی بی تصمیم است بالاخره المانی هافاتح بودند کجاست سربازان فرانسوی ؟ بلی انگلیس هانیزهمه راگذاشتند و مانند موش خرماها به‌خانه‌های خودفرار کردند . المانیها فاتح شدند وچیزی که خواستند گرفتند. آیا همینطورنیست... اماویلی دوسال درخیاط خانه های پاریس کارکرد به‌فرانسوی خوب حرف میزند وازهمین سبب است‌که اورا اینجا فرستادند. ولی‌زندگی بین‌فرانسویهامردم دست ودلبازی هستند . المانیها نمیتوانند بین آنها زندگی کنند .

پیرزن دوبوتل شراب آورده وبالای میز گذاشت . ویلی بیست فرانك از جیب بیرون آورده به پیرزن داد. پیرزن حتی تشکر هم نکرد. هانس به فرانسوی مانند ویلی باجرأت صحبت نمیکرد اماپهرحال اندکی آموخته بود آنهابین خودبه فرانسوی صحبت میکردند . ویلی همیشه اشتباهات هانس رااصلاح‌میکرد وازهمین نسبت هانس باویلی دوست شده بود. این آشنایی بسیار بمفاد هانس بود واز طرفی هانس میفهمید که ویلی مفتون اواست . بلی اومفتون قدبلند ورسا شانه های پهن موهای مجعد وچشمان آسمانی او شده بود. هانس همیشه ازموقعیت استفاده کرده وبه فرانسوی تمرین میکرد . اینجاهم با صاحب خانه به‌فرانسوی صحبت میکرد اما آنها هرسه خاموش بودند . مثل اینکه آب دردهن داشتند . هانس به اطلاع آنها رساند که پدرش دهقان است ووقتیکه جنگ پایان بیابد اوبه مزرعه پدری اش باز خواهد گشت هانس مدرسه رادرمونشن تمام کرده بود مادرش میخواست تا اوتاجر شود امادل‌هانس نمیخواست وازهمین سبب بعدازسپری کردن امتحان آخر به آموزشگاه کشاورزان ثبت نام کرد .

دختر جوان آنهارا مخاطب ساخت – شما اینجا آمدید که راه راپرسید وبه شماجواب داده شد شراب راپنوشید وخارج شوید .

هانس آنگاه طوری‌که لازم است دختر را تماشاکرد . بسیار زیبانبودچشمهایش قشنگ وتاریك بینی راست وچهره اش بسیار رنگ پریده بود. لباسهای بسیار ساده به تن داشت ولی بیك دختری عادی دهقان شبیه نبودوازطرفی کدام خصوصیت هم نداشت امادراوخشونت دهاتی نیزدیده نمیشد .

هانس ازآغاز جنگ ازسایر سربازان راجع به زنهای فرانسوی داستانها شنیده بود زن های فرانسوی کیفیتی دارندکه دختر های المانی از آن بی بهره اند . چیزیکه ویلی گفته بودولی وقتی فهمید که هانس چه چیز رامخصوصا درنظردارد جواب داده بود هرگاه دیدی آنگاه میفهمی . هانس چیزهای دیگری هم راجع به زنهای فرانسوی شنیده بود به اوگفته بودندکه زنهای فرانسوی بسیار طماع هستند که انگشت نباید دردهن آنهاگذاشت. بلی یك هفته بعدخودش به پاریس خواهد رفت وهمه چیزراباچشمهای خود خواهد دید. میگفتند که فرمانده راجع‌به محلات‌خوشگذرانی اوامری صادرکرده است .

ویلی به هانس گفت : شراب راپنوش و برویم .

ولی هانس خوش بود ونمیخواست اورابه عجله وا دارند .

بقیه درصفحه ٥٦

ځوانیمرګ وحید

یا

دلیکوال، شاعر، مترجم او حساس ځوان مړینه

مرحوم وحید

حبیب‌الله رفیع

(د۱۳۵۲کال داسد په لسمه نیټه دپښتو پیاوړی شاعر او لیکوال ښاغلی عبدالاحدوحید چه‌دوطن په مطبوعاتوکی یی صادقانه خدمتونه کړی‌وو وفات‌شو دلته دده دخدمتونو په یاد داخو کرښی وړاندی کوو :)

هغه دپښتو خوږ ژبی شاعر ،پوخ لیکوال دبکر فکر خاوند دهیواد دپر مختګ اود هیواد والو دهوسایی لیوال ؤ ..

«وحید» په‌کیڅی‌کی پیسی او ثروت‌نه‌درلود خوپه سرکی‌یی روڼ فکر او لویه معنوی‌پاتګه خوندی وه ...

دده‌دوستانو سره مینه ، اخلاص اووفادرلوده او دخپلو وطنوالو سره‌یی کله‌په جدی لهجه کله‌په طنز اوټوکه دزړه خواله کول اود مینی وروری او صداقت لورته یی‌بلنه ورکوله ...

له‌یوو لسوکلو راپه‌دی خوایی «انیس»سره «پښتو» ویله اوپه ډیره مینه او علاقه به دمیز ترڅټ ناستؤ او لیکنی‌به‌یی کولی .

«انیس» ته‌به‌یی له‌عربی څخه علمی ترجمی کولی په «ترجمان»کی به‌یی په‌عملی توګه د خوږو مطنزونوپه‌جامه‌کی‌دخپل چاپیرترجمانی کوله او په «کوچنیانو انیس» کی‌به‌یی ماشومانوته په‌خوږه او ساده پښتو دسیاسی شعور ورکوونکی او د راتلونکو مسؤولیتونو ورښوونکی کیسی خپرولی .

دده زیاتی ترجمی به‌یا دسیندونو دژورو او یادفضا دوسعت اولوړ والی په‌باب وی اوپه خپلو لیکنوکی یی‌هم تل‌لوړ خیالونه اوژورو فکرونه موجود وو ساده خبرو به‌یی‌هم فلسفی رنګ درلود او ژوره فلسفی موضوع به‌یی‌پکی نغښتی وه او ساده شعرونو به‌یی هم لوړ خیالونه او شاعرانه الوتنی در لودی .

په اسلامی فلسفه‌کی ډیرژور اوعمیق ؤ او اسلامی مسایل یی دنویو او عصری علومو په رڼاکی په‌ډیر مهارت او قوت خیړلا ی‌شوای.

ښاغلی وحید په۱۳۱٦ کال دغزنی ولایت داندړو دولسوالی دعلیزیوپه‌کلی‌کی زیږیدلی‌ؤ په۱۳۳۵ کال کی یی دنورالمدارس په دینی مدرسه‌کی دینی علوم پای‌ته‌ورسول اوله‌لومړی ټولګی پوری یی دفوق العاده استعداد او ذکاوت په برکت اول نمرګی ساتلی وه .

دی‌له ۱۳۳۵ کال‌نه تر۱۳٤۱ کال پوری د نورالمدارس اوبیا دسنایی په‌لیسه‌کی ښوونکی اودهیواد دزامنو په‌روزنه بوخت ؤ .

مرحوم وحید په ۱۳٤۲ کال‌کی دانیس په ملی ورځپانه کی‌دمسلکی غړی‌په حیث په‌کار بوخت شو او دانیس دنشراتی عمر تر پایه پوری دانیس مسلکی غړی ؤ .

داصلاح انیس له‌یوځای کیدلو سره ددی ورځپانی دمسلکی غړی په حیث ټاکل شوی‌ؤ خومرګونی رنځ موقع ورنه کړه چه خپل‌نوی کارته راشی او ددی نوی‌کار په‌ځای یی نوی کورته ولیږ داوه .

دی دژوند له شروع نه تر دریو کلـــو وړاندی هم «وحید»ؤ خو دری کاله مخکی‌یی په‌ډیر و مشکلاتو واده وکړ ود «خالد» په زیږ یدلو سره‌یی خان وحیدا ویواز ی نه ګانه او دخپل ژوند ټول امید و نه یی په خپل دی ښکلی زوی پوری وتړل .

خالد نوی له دوو کلونه او ښتی ؤ پـــه

ماته او ګوډه ژبه به یی «اغاـاغا» ورته ویل او ده به دمرض په بستر هم دخالد لـــه خورو خبرونه خوند اخیست خود ۱۳۵۲کال داسد دلسمی ورځی چه سهار یی له‌خالدنه

مخ په سپین کفن پټ کړ اود تل له پاره‌یی کوچنی خالد یوازی او «وحید » پرېښود .

ښاغلی وحید خوان فکر در لود دا فغان خوانی ټولنی او جمهوری نظام دده لـــه استعدادنه ګټی اخیستلو په برخه کی زیاته اړه ورته درلوده خوده ...هوا‌ده دخوانیمرګی غیږی ته پنا ورو‌ړ نور هر څه یی تر شاـ کړل او داووه دیرش کلو په عمریی له‌دی نیمګړی دنیا نه دتل له پاره سترګی پټـــی کړی .

ده په خپل ژوند کی ډیر څه لیکلی وو دافغانی ټولنی در نا کولو له پاره ئی دزړه ډیری وینی او غوړوچ کړی چه حتی په دی لاره‌کی یی ځان هم قربان کړ.

ـدشعر ونو یوه لویه مجموعه تری پاتـــی شوه چه زیات ملی اجتماعی انتـــقا دی او ادبی مطا لب پکی نغښتی دی .

ـلویه کورنی «یی دخوږ وطنز پـــه لیکنویوه خوند وره مجموعه ده چه د عدالت انصاف حق قانون او نورود ورك کیدو پـــه باب یی خوږی کیسی پکی لیکلی دی .

ـ «لـویه کـورنـی» دخـوږ طـنز پـه اثردی چه د جامعی دبی انصا فیو او بـــی عدالیتو نقشه یی پکی را ښکلی ده .

ـ دښکلو او په زړه پوری داستا نونو مجموعه «یی یوبل قیمتی میراث دی‌چـه د پښتنی محیط تیاره ګوټونه یی‌پکی رو ښانه کړی دی .

«معراج» یی‌یوه په‌زړه پوری تحقیقی رساله ده چه د حضرت محمد (ص) دمعراج مفصل بیان یی پکی لیکلی او معراج یی دعصر ی علومو په‌ر ناکی تحلیل او ثابت کړید ی

*ـ «دفضاتسخیر» یی‌یوبل قیمتی‌تحقیقی‌اثردی چه داسلام په رڼا کی یی دفضا تسخیـــر خیرلی‌اوپه ځانګړی ډول خپور شوی‌دی .

*«این او عصری علوم» یی‌یوه بله ښکری یی ددین په رڼاکی پکی خیړلی ده .

او علمی رساله ده چه ټول عصری اختراعات

*ـ «دماشومانو لـه پاره لیـکلی کیسی» یی به خو مجموعه کی خوندی دی چه پـــه ټولوکی ګټور مطالـب اومفاهیم ځـای شوی دی .

*ـ دادبی او اجتماعی ټوټو یوه خوند وره مجموعه» هم‌تری پاتی ده‌چه خوږ نثر لـری او په ښکلو مطالبو ډکه ده .

دنورو خوروو رو مقالو لیکنو او ترجمو شمیریی له زر ګونوـنه اوړی او دانیس د وروستیو یوولسو کلو په کلکسیو نـــو کی به داسی ګنی نه وی چه دده یوه دوی یا دری مقالی او لیکنی نه وی پکی راغلی .

دارو ابـاد وحید په شعرو نو کـــی نو و فکرونو ځای‌په ځای خوندی شوی او خپـل

طوفانی او انقلابی افکاریی‌په ښکلی فلسفی رنګ کی په خپلو شعرونوکی ځـای کـړی

خو افسوس چه دنوی نظام زیری داسی وخت پری وشو چه ده دخپل ژوند وروستی شپی ورځی پوره کولی اوزاړه نظام دامحاء پولی ته رسولی ؤ .

دده دوطن مینه دتقوی او امـا نتـداری درسونه اودملت د سعادت فکرپه لانـدینی شعر کی لوستلای شی .

ښه خوی‌لږ ویناګـنم ته څـه وایـی
کـار کول ښکلا ګـنم ته څه وایـی
تور اوسپین چه وایی په بشر کی‌خوك
دا تو پیر ګـناه ګـنم تـه څه وایـی
زه یی په نسب او مال کی نه بولـم
شان شرف تقوی ګـنم ته څه وایـی
سپك دی چه‌په سپکه سترګه‌ګور ی‌بل
داخبر رښتیا ګنم تـــه خـــه وا یـــی
زه دپـردی بـاج او د نیلـون خـخه
ښه خپله خمتا ګنم تـــه خـه وا یـی
خوان چه د خوانی معنی پیکی بو لـی

زه یی بی معنی ګنم تـــه خه وا یـی
زه خو دبل واټ نه‌خپله ګـو ډه لا ر
سمه هم صفا ګنـم ته خه وا یـــی
زارشم له پښتو خو مره شیر ینه ده
ښه ژبه همدا ګنم ته خـــه وا یـی
ترك چه خپله ژبه‌کـا «وحیده» خـوك
ژوند یی ټول‌تباه ګنم تـــه خه وایی

اروا ښاد وحید دکام په‌مینه‌کی وایی :

کـه دی بقا غـواړی «و حیـده» داده
دکام په مینه کښی فناشه را خـــه!
دی رښتیا هم دکام په مینه کی فنا شو
خوکه کام‌ژوند ؤ تودی به‌تل‌باقی وساتی
په بل شعر کی خپل ملی فکر تـــبا ت
استقا مت او خپله‌ملی مینه داسی ښکاروی

ژوروژکـه لیو نیم نـه پو هیـږم
په رښتیاـ رښتیا ویلو نه ډاریږم
لکه کوڼی چه را شوی دی نو خـکـه
دیتیم ژړا چه اورم څپه کیږم
له درد منوسره خوښ بمه په‌درد کی
له‌بی دردو سره روغ هم‌نه خوښیږم
که خبری مـی پـه‌تا بـد ی لـګیږی
نورنو وبښه لـــه ځان سره ګـر یـږ م

چه یاری تر خپلی ګټی پوری کاند ی
تر خپلوی په دښمنی یی خوشا لیږم
دپلو په خیال چه غوښتنی‌دسپرو خوری
وږی ښه‌یم نه‌په‌دی شان خو شا لیږم
چه دنورو جامی وکاږی خان پـټ کـا
خدای دی‌نه کاچه له هغو حسا بیږم
هرـ هرچا ته‌ګوته‌نیسی خان دی‌هیردی
بس «وحیده» ستا انصاف ته حیرانیزم

دی‌دخپل ژوند تصویر دوړیا مرګ ترسر لیك لاندی داسی راکاږی :

چه ژړا سره پخولادی هغه زه‌یم !
مرور چه له‌خندا دی هغه زه یـم!
پیژندلی چه ښادی یی تروسه نه‌ده
چه له‌غم سره پیدا دی هغه زه یم!
چه هیلی‌یی په خوانی شوی خوانیمرګی
چه‌هوس یی‌نیمه خوادی هغه زه یم!
که‌مری‌هم دچا پروا ور باندی نشی
چه‌یی مرګ دومره وړیادی هغه‌زه‌یم!

غوړمالی چه‌یی غندلی ګناهګار دی
چه‌محکوم په‌دی‌ګناه دی هغه‌زه‌یم !
په‌امیدـ امیدګی خدایږو چه‌کړتګ ته
تیل‌وهلی هرـهرچادی هغه‌زه‌یم !

چه‌بی در دو ته بی قدره غوندی ښکاری
د درد منو همنوا دی هغـــه زه‌یم !
چه‌بی‌کس او بی ملـګری دی «وحیده»
چه یـوازی یـکتنهادی هغـه زه‌یـم !

وحید رښتیا هم دخپل سوی زړه فرضونه له‌ځان سره قبرته یووړل اودهغی ناکـامی خپیره یی‌په مخ وخوړه چه‌ده یی پخواپه یوه شعرکی پیشګویی کړی وه :

آه‌و فریاد سلګی‌می راوړلی آشنا په‌آخر
ناکامی وایی خه‌چه‌ګورته ارمانونه یوسم

نه‌بشپړیږی په‌نیمګړی ژوند «وحیده»امید
راخه‌مړستون‌له‌چه دسوی‌زړه‌عرضونه‌یوسم

خوږ وحید زماخوږ دوست او ملګری‌ؤ دی ډیر مینه ناك او وفادارؤ خـو افسوس زه بی وفاوم .

ـ ماددده وروستی وصیت وانه‌ورید .
ـ ماددده دژوند وروستی سلګی ونه‌شمیرلی.
ـماددده په سترګو ګوتی کښینښو دی.
ـ ماددده جنازی ته اوړی ورنه‌کړی .

اوزه داسی وخت دده‌په مړینه خبر شوم‌چه پوښتنی ته‌یی ورغلی‌وم خو افسوس چه دده جنازه یی خوشیبی مخکی دده له‌کوره اخیستی اوګورته یی دغزنی په‌لور لیږدولی وه .

اروایی دی تل ښاده وی .

«پای»

سرزمین مارها

ازنظرعلم‌طب زهرمارهای‌شیتومورد‌تیک بزرگترین شروت طبی‌بشمار میرود.

یکروز مشاهده‌کردیم که‌پرندهٔ ماردرازی‌رادززمین صیدکرد وبعدازینکه به‌هوابلند شدآنرا بدریا انداخت. این‌یک‌نوغ انتقام‌گرفتن پرنده‌ازشیتو موردتیک بود .

در شمال غرب بندر دلیان دربحر بوخای جزیره غیر مسکونی ای وجود دارد که مساخت آن‌یك کیلومتر مربع‌بوده‌وبزرگترین مارهای زهر دار درآن زندگی میکنند وازین سبب مردم این جزیره را بنام جزیره‌مارها یاد میکنند.

تمام قسمت جزیره ماران بصورت مساوی درزبین آب قرار گرفته .ایااین مار های زهر دار از کجادرین جزیره آمده‌اند؟ چرا تعداد شان اینقدر زیاد است ؟

چون مارها دارای خون سرد میباشند ازان سبب حرارت بدن شان دردو نوغ اقلیم‌واب وهوا قابل تغیر بوده وبهر نوع اب‌وهوا مطابقت حاصل‌کرده‌میتوانند .درحالیکه‌جزیره درزمستان پو شیده ازبرف است.

چطور این‌مار های زهردار وخطر ناك درین جزیره زندگی دارند. چه مناسبت های بین آنها ودیگر خزند گان موجود است؟ چطور امکان دارد ازین زهر های خطرناك درراه صلح وبهبود اجتماعی کار گرفت؟

برای اینکه باین سوالات جواب داده‌باشیم نگاهی به تحقیقات علمی که چندسال قبل درین مورد صورت گرفته می اندازیم .

در سال ۱۹۵۷ یکتعداد علما درین جزیره یك سلسله تحقیقاتی را انجام دادند و با ادامهٔ آن در سال ۱۹۷۲ نیز یك سلسله تحقیقات علمی ازطرف انستیتوت زولوجی «اکادمی علوم وموزیم‌علوم‌شیته دالیان‌صورت گرفت هیئات علمی عبارت بودند از دونفر زولو جیست ،سه نفر نبات شناس ،یك‌نفر بحر شاس ،سه نفرجیولو جست ،یك‌نفرفلم بردار یك نفر مهندس‌نقشه‌کشی، یك‌داکتر طب، یازده نفر دریانورد ،که از جمله‌دونفر آنها غواص بودند، ویك دهقان سالخورده وبا تجربه که سالهای زیادی را در نزدیك این ناحیه زندگی میکرد.

منبع بزرگ بیولو ژیکی :

کشتی تحقیقاتی ما تقریباً پنج ساعت‌به استقامت غرب روان است واینك جزیر ه‌که بشکل یك کوه در روی دریاواقع است‌از دور نمایان میشود .

بمنظور یافتن جای برای‌توقف کشتی وپیاده شدن به جزیره، کشتی‌ما تمام‌اطراف جزیره راگردش نموده ازعرصه کشتی صخره های بزرگ به ارتفاع ده‌ها وصدها متر بلندی نظر مارا بخودجلب نمود که با بته هاوعلف هاپو شیده شده بودپرند گان‌مقبول وخوش لحن بااواز های دل‌نشینی دربالای جزیره پرواز داشتند.

کشتی‌ما درپهلوی جزیره متوقف شده و سر نشیان آن کشتی را در ساحل آوردند.

ما همه با ماسك هاو لباس های ضد زهر مار ودستکش های دراز چرمی مو زه های بلند مجهز بودیم که‌همه برای دفاع اززهر مار بکار میرفت ضمناً آلات فلزی دوشاخه ای برای گرفتن ماربا خود برده بودیم علاوه برآن آلات‌دیگری برای‌تحقیقات علمی با خود داشتیم .

چیز یکه برای مادلچسپ بوداین‌بود که در یکنیم ساعت راه پیمائی حتی یك‌مار راهم ندیدیم اماچند لحظه بعدآن که‌از پهلوی‌یك صخره عبور میکردیم اولین مارنظر رابخود جلب کرد رنگ این مار سرخ خاکستری‌بود وشباهت زیادی به‌صخره بزرگی در زیرآن خوابیده بود .داشت وازآن سبب چندان‌از زیر آن‌سنگ فرق نمیشد همکارما که‌پیش‌از همه روان بود فوراً آنرا بااله که دردست داشت صید نمود مار کوشش داشت خودرا را‌به‌همکار مانزدیك‌نموده‌وبانیش‌خود زهرخطر ناك خودرا تزریق کند این ما ریك متر طول داشت سر مثلث نمای‌آن باپوشت سرخ خاکستری با چشمان از حدقه‌برآمده ودم باریك وتیزان منظره عجیبی داشت.

اینها تماما ممثل خصوصیت زهر خطرناك او بودیك برده‌گرام‌زهر این مارکفایت‌میکند تا شخص را تلف سازد .

مار نوع‌شیتو موردنیك نظر برنگ‌مخصوص جلد خود توافق زیادی به محیط دور وپیش خود کرده میتواند وقتی به‌شاخهٔ درختی خودرا میچسپاند قطعا ازرنگ شاخه فرق شده نمیتواند اگر شخص یاحیوانی باو نزدیك شود در آنصورت سر خودرا بلند نموده وکیسهٔ زهررا آماده میسازد

پرندهٔ رادیدیم که‌باو نزدیك شد وشیتو مورد نیك سرخودرا بلند نموده آنرا صید نموده بلعید .

باساس تحقیقات مادرین جزیره تنها یك نوع ازهمین مار هازندگی دارند که‌عبارت‌از شیتو مورد نیك است درسالهای ۳۰دراثر خشکسالی که‌درجزیره بوقوع پیو ست در چهل سال‌اخیر شیتومورد نیك‌در سوراخ هاپنهان شدند واین سبب خطرات‌بزرگی هرلحظه هیات را تهدید میکرد که برای‌حفظ ماتقدم از احیاط لازم کار میگر فتیم .

وقتی مااطمینان حاصل کردیم که‌تنها نوع شیتو مورد نیك‌درین جزیره‌وجود داردخیلی شادمان شدیم زیرا ازنظر علم طب این‌نوع مار بزرگتر ین ثروت طبی از نظر زهر آن به‌حساب رفته ودر تداوی بعضی امراض‌واز جمله روماتیزم‌نتایج خوبی‌ازآن بدست‌آمده است زهرمار وکیسه زهر ،پودریك‌ازین‌مار میشود وپوست مار با ارزش ترین واسط دوائی محسوب میگردد .

سیروم انتی توکسیك که‌از زهر مار شیتو مورد نیك تهیه میشود بهترین دوای ضدمار گزیدگی است .

این جزیره غیر مسکونی در حقیقت‌بهترین منبع وسر چشمه مواد خام‌طبی میباشد.

سرزمین شیتو مورد نیك :

جرادر ین جزیره این طور تجمع مار شیتو موزد نیك دیده میشود ؟در اثر تحقیقاتی که‌به عمل امد معلوم شد که‌اقلیم جزیره‌برای زندگی‌این نوغ‌مار هاخیلی‌مساعد

است .

جزیره دارای صخره‌های است‌که این‌صخره هاآب‌وهوای مساعد وخاك نرم برای‌زندگی این نوع مارها تامین نموده است.

هوای این‌جزیره نسبتاً گرم است.گروپ تحقیقاتی ما در تابستان وارد این جزیره شدند وما احساس گرمای شدید نکرده درعکس رطوبت ونمناکی احساس‌نمودند نظربه سر اشیبی که‌از جنوب بطرف شرق دارد در موسم تابستان بادهای‌مو نسونی‌از طرف جنوب‌بطرف شرق وزیده واین بادها اقیلم رااز‌وجودباد های‌سرد در صخره‌هاحفظ میکند وازین سبب درزمستان‌وتابستان هوا نه‌گرم ونه‌سرد میباشد .

شیتو مورد نیك هاعادتا درماهای مارچ‌از سوراخ ها بیرون میشوند ودرماهای جولای واگست که‌حرارت تا۴۴ درجه میرسد تنها ازطرف صبح وشام بیرون میایند درموسم خزان این‌مارها باشرو ع‌سردی ازسوراخ هاخارج شده‌وبه برمرغ‌هاوغیره می‌پردازند البته در اوقاتی که هوا گرم باشد .

هیأت علمی ما عبارت بودند از دو نفر زولوجیست، ۳ نفر نبات شناس، یکنفر بحرشناش، ۳ نفر جیولوجیست
یک نفر فلم بردار، یک نفر مهندس نقشه کش، یک داکتر طب، یازده نفر دریانورد و یک دهقان سالخورده

این مار شباهت زیادی به‌صخره‌که‌درزیر آن خوابیده ،دارد

مار ها اکثراً بدرختان بالا شده
و شاخه های‌آن‌خودرامی‌چسپانیدند

مارهای نوامبر این مارهادوباره دربین‌سوراخ
ها داخل میشوند هرچند درین وقت ۲۰ـ۳۰
درجه باشد درائر این تغییر درجه حرارت
خاك نرم‌باقی مانده ومارها میتوانند درعمق
یك متری زمین بارامی زندگی کنندواین شرایط
مارهای شیتو مورد نیك موقع میدهد

که به خواب‌عمیق زمستانی‌فرو رفته‌واین‌خواب
دوامدار اورا برای تکثر نسل آماده‌میسازد.
این جزیره دربهار تحت تاثیر باد های‌جنوب
غربی، تابستان تحت تاثیر باد های جنوب
شرق، درخزان تحت تاثیر باد های شمال‌غرب

ودرموسم زمستان تحت تاثیر بادهای شمالی
قرار دارد .

این بادها درتمام مواسم سال مواد غذائی‌طرف
ضرورت مارهارابه‌جزیره نقل میدهددربهار
وخزان پرندگان مختلف باین جزیره فرا
میایند ودرهمین ایام تغیر سمت حرکت

باد هامشاهده میگردد مخصوصا درماه می
که‌بادها از جنوب به‌شرق وزیدن اغازمیکند
بهترین جای برای فرود آمدن و استراحت
پرندگان است. و هنگامی که درماه دسامبر
بادها ازجنوب بغرب‌میوزدپرندگان به‌قسمت
های جنوب پرواز نموده ومهم ترین غذای‌مار

مارا درآنجا تشکیل میدهند .

دو برسه حصه جزیره باخاك نرم ومرطوب
پوشیده شده است‌وجود این شرایط زمینه‌رابر

روئیدن انواع مختلف نبا تات مسا عد
ساخته و در قسمت های برهنه تپه‌های جزیره
بتها و علف های میروید که نوعیت آن‌از
یکصدو شصت نوع نیز تجاوز میکند .

به‌گمان اغلب این جزیره کدام وقتی
جز منطقه محسوب میشده و بعد ازآنکه ازآن
منطقه جدا گردیده، بحیث سر زمین شیتو
مورد نیك درآمده .

مناسبت ها وارتباط عجیب بین حیوانا ت:
شرایط طبیعی جزیره نه تنها برای شیتومورد

نیك ها خیلی‌مساعد است بلکه برای‌بعضی
حیوانات دیگر نیزاز نظر تکثیر وتولید نسل
تاثیر بسزائی دارد بته های انبوه گلهاوعلف
هازمینه خوبی برای زندگی حشرات پرندگان
و حیوانات درین جزیره می با شد

که تعداد آنها به هشتاد نوع میرسد.
خاك‌نرم ومر طوب وصخره‌های بزرگ ورنگین

بهترین پناه گاه برای حیوانات شمرده‌میشود
جزیره در مسیر پرواز پرندگان واقع بوده و

کثرت حشرات پرندگان رابابن‌سو می‌کشاند
درقسمت های مرتفع این صخره‌ها وبین‌بته‌های

انبوه پرندگان برای شان اشیانه ساخته‌ویا
برای استراحت‌بآنجامیایندآنهابرای‌موجودیت

خود یك بار دیگر همیشه به مجادله‌بوده
ویا مناسبات عجیبی برپا میدارند .

پرندگان لاشخور بالای جزیره باارتفاع کم

پرواز نموده واز هرقسمت جزیره غذای‌خود

را میاورند چشم این پرندگان تیز بوده واز
هواجای راکه شیتو مورد نیك وجود داشته

باشد پیدا میکند بمجردیکه شیتو موردنیك
را میبینند فورا پائین امده وبصورت فوری

باچنگال‌های خود انرا صید نموده وفورا
درهوا پرواز میکندامامشیتو مورد نیك‌شکست

نخورده بلکه‌جنگ تن‌به‌تن‌بین انهاآغازگردیده
وبالاخره اواز پرنده بگوش میرسد وپرنده

بامار یکجا بزمین می‌افتد ماچندین اسکلیت
پرندگان را بچشم سر مشاهده نمودیم که

از هوا به زمین افتاد.

شیتو مورد نیك تنها پرندگان راکه پرواز

میتوانند نمی‌خورند بلکه تخم آنهارا وچوچه
های آنهارانیز می‌خواند. یکروزمشاهده کردیم
که چطوریك پرنده ماردرازی‌راازمین‌صیدکردو

بعد ازینکه به‌هوابلند شدانرابه دریاانداخت
این یکنوع انتقام گرفتن پرنده ازشیتو مورد
نیك‌بود .

علاوه ازپرندگان وحشرات درین‌جزیره‌موشهای
صحرائی نیز بوفرت وجود دارد که‌انها نیز
غذای شیتو مورد نیك را تشکیل میدهند
کهما چندین بار اسکلیت وپوست موشهای
صحرائی وخاریشت دریائی رانیز درنزدیك
بابین سوراخ های‌این‌مارها دیده ایم‌همه‌روزه
بعدازختم کار دریك گوشه‌جزیره برمیگشتیم
رفقای مابا دهقانان ومردمان سالخورده وبا

تجربه‌که بعضادرین جزیره‌پانهاده وگشت‌وگذار
کرده بودند صحبت میکردیم آنها برای ما

قصه های دلچسپی راجع‌به‌جزیره‌میگفتندرهنمای
مابیر مردی بود که مارا درین کارتحقیقاتی‌ما
زیاد رهنمائی میکرد واز زبان این پیر مرد
تاریخچه این جزیره را شنیدیم تحقیقات‌علمی
مادرباره این جزیره خیلی موفقیت آمیز بود
وما معلومات زیادی درباره این جزیره جمع
آوری نمودیم که درنتیجه یکی از اورگان‌های
علمی حفاظت این جزیره را متقبل شدند .

تحقیقات علمی ما درین جزیره‌خطرناك‌مدتها ادامه یافت

سرگرمی مسابقات

جدول کلمات متقاطع

افقی:

۱ـ از بنادر معرو ف ارو پائی غربی ـکاخ بی پایان ـ از ببره ها ـ یك نوع ریگ ـ ببردم بریده .

۲ـ کاشف بمب اتم ـ فابریکه‌کام تولید میکند ـ دست عر بی ـ درد بی پایان .

۳ـ سعی ـ از اختراحات مارکونی ایتالوی ـ شب بی پایان اما عر بی ـ از تالیفات مشهور د کتر گوستاو لوبون فرانسوی .

٤ـ نقش ـ امر وز پښتو ـ از ممالك افریقایی ـ راه رفته نمی تواند .

٥ـ توله ـ از آنطر ف یك نوع مر غ .

٦ ـ موسس اولین ریا ست جمهوری در افغانستان عزیز ـ نوعی از نباتات اندازه عمر ـ خورده میشود .

۷ـ نورانی و روشن شده ـ یك کلمهٔ بی معنی .

۸ـ شیرین است .

۹ ـ نمی شنود ـ شهکار معروف ویکتور هو گو ـ نویسنده سپید دندان .

۱۰ـ در سر می‌روید ـ پایتخت یکی ازممالك اروپائی ـ شور است. نفس ـ نادان .

عمودی:

۱ـ اسم مردانه ـ زیاد نیست.

۲ ـ مادرکلان پشتو ـ ازممالك عربی ـ صورت .

۳ـ راه و طریق ـ هه .

٤ـ ضم ـ مرد بی پا

٥ـ او

٦ـ زحمت و مشقت ـ درنده و وحشی

۷ ـ پردر پشتو ـ مایهٔ حیا تی

۸ـ مانند و مثل ـ

۹ـ بعضی حیوانات دارند ـ

۱۰ـ شا هنامه از او ست ـ خشکه

۱۱ـ تکرار یك حرف ـ مهتا ب عربی ـ یك در پشتو ـ

۱۲ـ ند ـ امروز روز ندارد ـ مر طوبت

۱۳ ـ تیم بی‌پا ـ مرو

۱٤ـ اکنو پشتو ـ یك کلمهٔ بی معنی

۱٥ـ واحد پول جا پان

۱٦ـ مخترع تلسکوب نجومی ـ مادر در عربی .

۱۷ـ ازآثار ژان ژاك رو سو ـ نصف نانك

۱۸ـ بدن ـ از میوه جات

۱۹ ـ درامان ـ نمك چنین‌است

۲۰ ـ کمك ـ نصف ساجق

۲۱ـ ناب بی پا

۲۲ـ مادر عربی ـ حرف نفی عربی

۲۳ـ اینهم سج خوانده میشود ـ از آن طرف

۲٤ـباغ پښتو ـ غزل بی سر ـ قلب

۲٥ـ تکرار یك حرف ـ علامت نفی

۲٦ـ یك ماه عیسوی

۲۷ـ دروازه

۲۸ـ ...

۲۹ـ از باریدن ساخته شده

۳۰ـ از پرندگان خوشخوان

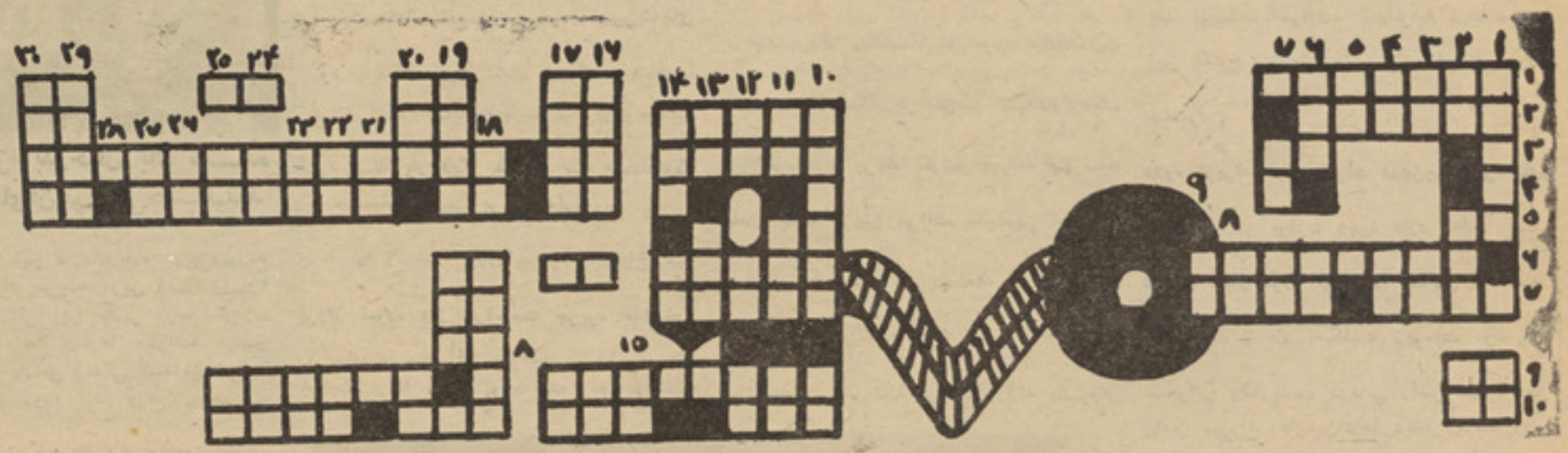

طرح کننده: عبدالها دی عزیزی متعلم صنف یازدهم لیسهٔ نجات

آیا این شخص را میشناسید؟!

صاحب این عکس قسمت بیشتر شهرتی راکه یافته است مر هو ن تبصره های سیاسی او درمهمترین مجلات امریکاواز آنجمله «نیوزویك» است ولی مابرای اینکه نشا نی دقیقتری از او داده باشیم یکی از کتابهای اورا که شهرت جهانی یافته است یاد میکنیم وآن کتاب «فلسفه اجتماع » است .

اگر به شناختن او مو فق‌شدید لطفا برای ما هم بنو یسید .

صفحه ٥٠

اگر با ریاضی آشنا هستید

اگر باریاضی آ شنا هستید (مقصود ماریا ضیا ت عا لیه نیست بلکه همین چهار عمل اصلی یعنی جمع، تفریق، ضرب وتقسیم است) باملاحظه این دایره ها که هر کدام نماینده یك عدد است وبا در نظر گرفتن علامات‌حسابی عددی را که هر دایره نماینده آنست‌پیدانموده عملیات حسابی را روی آن انجام بدهید ونتیجه را برای ما بفرستید.

مساله شطرنج

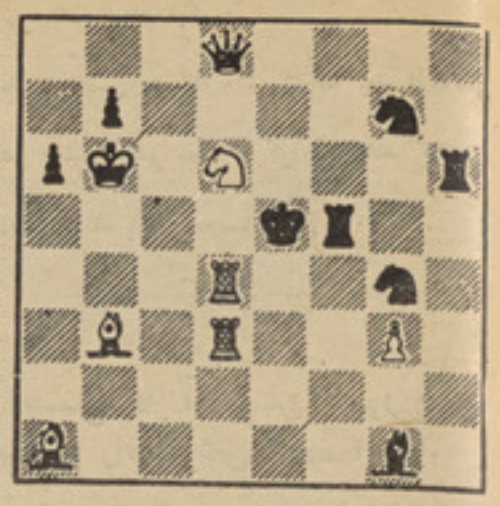

درین مساله سفید بازی راشروع کرده در دو حرکت سیاه را مات میکند ترتیب حرکت مهره های سفید را برای ما بنویسید .

حل جدول شماره گذشته

افقی :

۱ـ رئیس جمهور ـ ۲ ـ ساربان ۳ـ ابـقمارـوس ـ٤ـ درك ـ نرـ باب ـ٥ـ توری ـ کرتی ـ٦ـ ماـ سرـ۷ـ نننن ـ شاگرد ـ۸ـقدمـ بهـتیرـ۹ـایـ شیکاـ تر ـ ۱۰ـ بکتریا ـ۱۱ـ لامارتین .

عمودی :

۱ـ رشادت ـ نقال ـ۲ـبرومندی ۳ـ یس ـ کرانه ـ با ـ٤ـ ساق ـ شکم ـ٥ـ جرمن ـ بیتا ـ٦ـ مبارـ مکرر ـ۷ـ هارـ ایت ـ۸ـ ون ـ برسات ـ ای ـ ۹ـواترگیت ـ۱۰ ـ کسبی ـ ررر .

کدام کشورها ؟

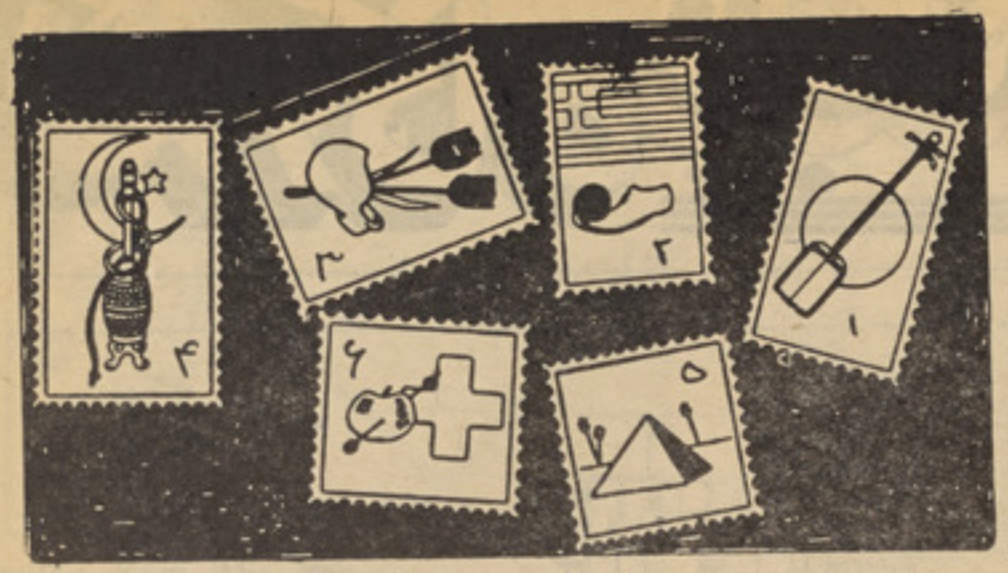

بادقت به‌این کلیشه نگاه کنید،دراینجا پنج تکت پستی رامشاهده میکنید که‌هر کدام آن مربوط به‌یك‌کشور جهان میباشد ،اگر موفق به‌پیدا کردن این ممالك شدید نام‌آنهارا برای ماهم بنویسید !

این عکس چیست ؟

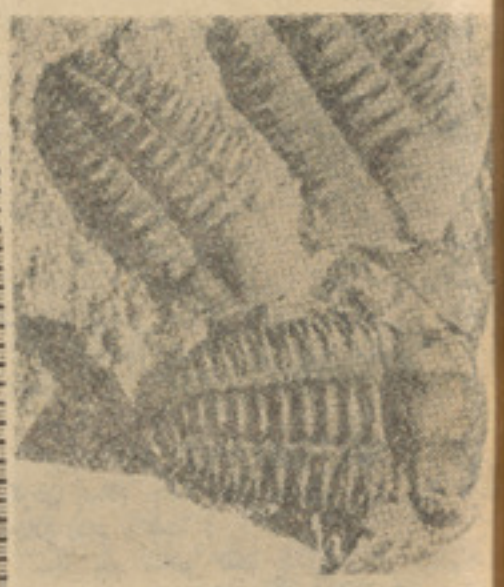

خوب به‌این‌عکس نگاه کنید آیا میتوانید از آن چیزی بفهمید .

اینهم یکی از هنرپیشه های‌هندی است ، اسم او را و اسم چهار فلمش ر ا بما بنو یسید .

به‌کسانیکه حداقل‌به چهار سوال این دو صفحه جواب درست بد هند به‌اساس قرعه یـك سـیت جرا ب اسپ نشان جایزه داده میشود .

شعر در هم ریخته

برای آزمایش قوه شعر شناسی شما کلمات یك بیت مشهور را در اینجا در هم‌ریخته ایم بکو شید تا اصل شعر را پیدا کرده بـرای ما بفر ستید :

به ـ رودی ـ دجله ـ گـردد ـ بنادر ـ خشك ـ کوه ـبه ـ بار ان سالی ـ اگر ـ ستان

با یک خط!

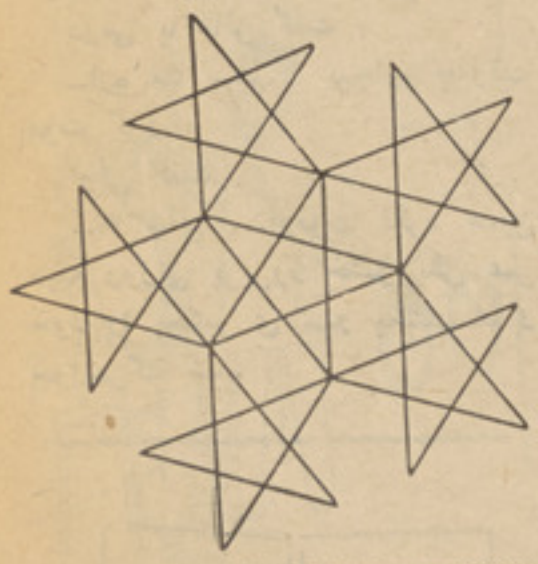

آیامی‌توانید بدون اینکه قلم رااز روی کاغذ بردارید ویااز یك نقطه بیش‌ازیك بار عبور کنید ،ایـن شکل رارسم نما ئید ؟قبل‌از اینکا ر تعداد صحیح مثلثهارا حساب‌کنید!

آیامیتوانید؟

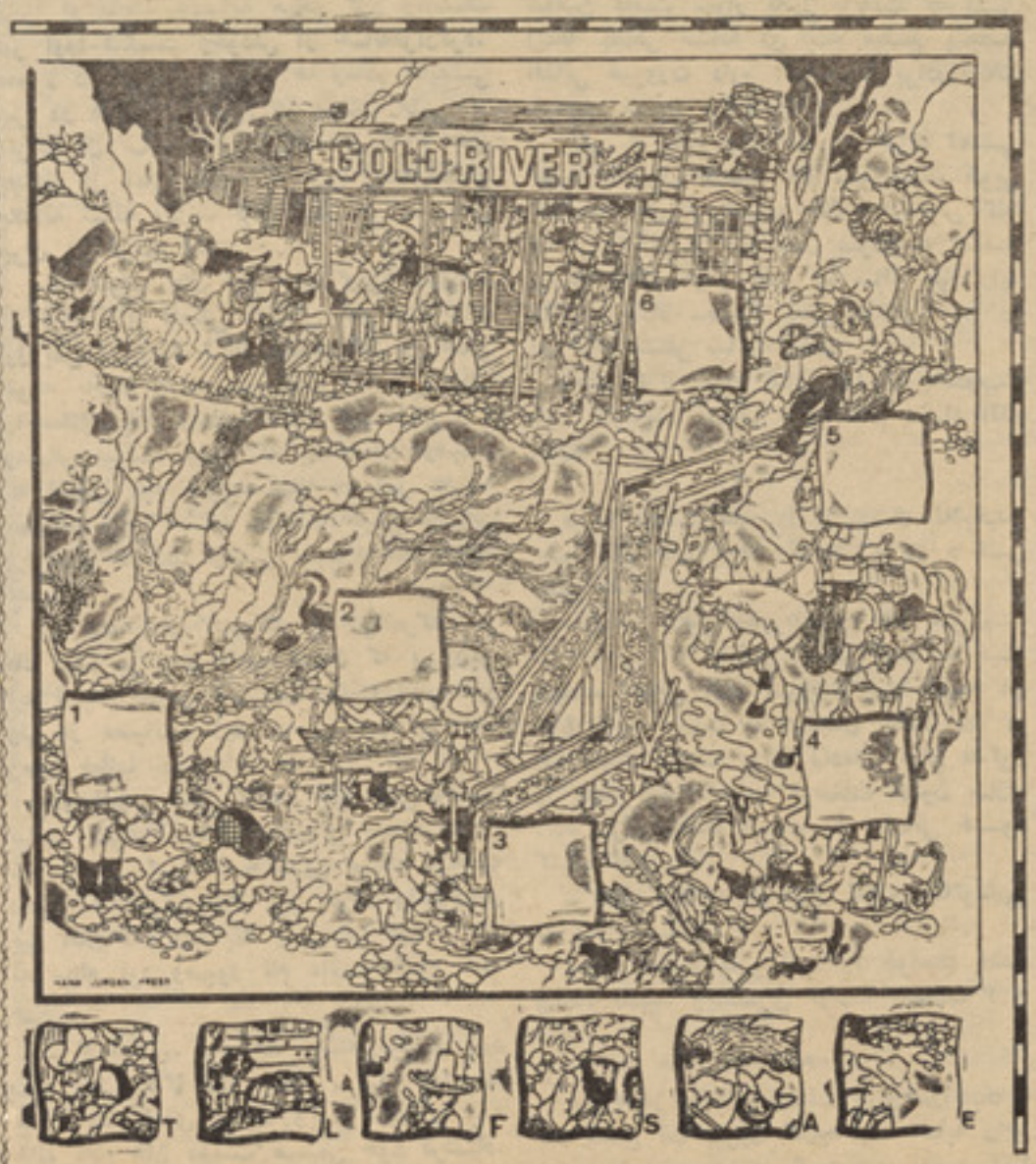

پارچه های‌که در زیر این کلیشه‌دیده میشود هرکدام ازیك قسمت رسم بریده شده ، آیامیتوانید هرقسمت را دوباره درجایش‌بگذارید؟

شرکت سهامی صنعتی بوت پلاستیک وطن

بوت پلاستیکی وطن از نگاه جنسیت ، زیبایی و دوا م بربوتهای خارجی برتری کامل دارد وبا خرید آن اقتصاد خودرا تقویت مینما یید

HORSE · BRAND · SOCKS.

باپوشید ن جو رابها ی ز یبا و شیك اسپ نشان نه تنها به‌اقتصاد ملی خود کمك میکنید بکه با عث تقویه صنایع ملی خود هم‌میشوید.

گذرگاه تبسم

استراحت

دو دوست در جاده ای با هم تصادف کردند اولی گفت :

ـخبر داری که بالاخره محسن خان به آسایش‌واستراحت همیشگی نایل شد .

دومی با تاثر گفت :

ـاوه متا سفم... بیچاره چه‌وقت فوت کرد.

اولی گفت :

ـنه جانم ...اوفوت نکرد همین دینه روزنی پریروز خشو یش عمر خود را بخشو ی تو بخشد و جوانمرگ شد.

وقتیکه خانم از خرید برمیگردد

مگر من نگفته بودم ؟

مردی در رستو ران داد وفر یاد کرده مدیر رستو ران را خواست وگفت :

ـخجالت نمی کشید که چنین تخم های گندیده وبو گر فته را نمیرو میکنید.

مدیر رستوران نگاهی به‌بشقاب انداخته گفت :

ـبلی حق با شما ست ... من این آشپز احمق را گفته بو دم‌ازین نوع تخم ها ی دیر مانده در سایر غذاها استفاده کند. ولی او آنرا نمیرو پخته .

عاشق بیقرار

مردی بدیدن دوست خود بخانه اش رفت‌ـ دوستش گفت :

ـمیدانی ... از روزی که من با این دختر نامزد شده ام. نه چیزی میخورم ونه چیزی مینو شم.

ـچرا .... آیا تا این حد عاشق او هستی که از غمش خوردن و نوشیدن رافراموش کرده ا ی .

ـنه جانم ... مو ضوع ازینقرار است که نامز دم برای من پولی باقی نمیگذارد که چیزی بخو رمو بنو شم .

ـلبخند بزن عزیزم

نکته

ترسیتان برنار میگوید .

علامت عشق بزرگ اینست که بعد ازمدتی هم عاشق وهم معشوق فراموش‌کنند کدام‌یك اولتر گفته است دوستت دارم .

فانتیزی وطنی

نوشته :جلال نورانی

سوء تفاهم

این واقعه هر چند عجیب وباور نکردنی مینماید . بهر حال چیزیست که واقع شده ومن آنرا فعلا بشما حکایت میکنم ـدر ضمن برایتان حوصله زیاد آرزو دارم .

درین مسالهٔ مقصر اصلی قدوس بود زیرا او بابچه همسایه جنگ کرد وباستگ سر اورا شکست وخودش از خانه‌فرارکرد. معمولا در کوچه بین پدر ها ومادر هایعنی بین دو فامیل بر خورد ها وجنگ هایی که اثرات آن سالها باقی میماند از نزاع های بچگانه ای آغاز میشود که بین دوطفل‌بخاطر یکدانه تشله ویایك قلاچ تار جر شده‌گدی پران در گرفته است.

عبدا لتواب جان آدم حلیم وبرد باری‌بود از نزاع های فامیلی خوشش نمی‌آمد ویگانه آرزویش این‌بود تابا همسایگان و اهل کوچه باصفا وصمیمیت زندگی‌کند پیروجوان را سلام میداد وسلام اطفال خرد سال ر ا وعلیکم میگفت، وقتی که بخانه آمد وفهمید که قدوس بچه سیزده ساله او سر بچه همسایه را با سنگ شکسته خیلی عصبانی وپریشان شد ـ ازهمین جهت‌به مادراولادها گفت :

صد دفعه بتو گفتم که ای جوانمرگ سر چك شده بی پدر مادره نمان که بیرون‌بر آیه «البته قدوس هم پدر داشت وهم مادر ولی از عصبانیت زیاد پدرش اورا بی پدر ومادر خطاب نمود »

مادر قدوس آهی کشید، چون نمی‌خواست بیشتر شوهر خود را عصبانی بسازد حرفی نزد وقبول کرد که درین مساله ملامت است. عبدالتواب خان این طرف وآنطرف‌در بین اتاق قدم زده بعد پسردیگر خود را که نه ساله بود وصبور نام داشت خوا سته گفت :

ـ اوبچه ... یك خط نوشته میکنم زود برو پیش کاکا غلام جانت ، برت پول‌میته بیار .بعد کاغذی نوشت وپسر خود را به خانه غلام جان دوست صمیمی خود فرستاد.

او از غلام‌جان پنجصد افغانی خواسته بود تا ذریعهٔ آن دعوتی ترتیب داده فامیل همسایه را بخواهد و از ایشان به خاطر واقعه‌ایکه رخ داده معذرت بخواهد .

صبور طفل کوچك عبدا لتواب خان نامه پدر خود را به‌غلام جان‌داد وغلام جان عینك های خود را بچشم گذاشته نامه را اینطور در دلش خواند .

«برادر بجان برابر وعزیزالقدرم غلام جان بعد از عرض سلام امیدوار م‌بربا لهای شاهین عافیت سوار باشی وباعث تحریر اینکه بخاطر مساله ای به مبلغ پنجصد افغانی ضرورت دارم اگربدست برادرزاده‌ات بفرستی ممنون میگرد م»

وقتی که غلام جان نامه را خواند آهی کشید ـاوپول نداشت اما نمیتوانست خوبی هاوکمك های عبدالتواب جان‌را فراموش کند بنابرین قلم و کا غذ برداشته نامهٔ نوشت وغلام حیدر پسر ده ساله خود رابه جائی فرستاد ـصبور پسر دوست خود را در خانه منتظر ساخته گفت:

ـجان کاکا خودم ندارم اما از یك‌دوست خود بربابیت پول خواستم انشاء الله میاره

• • •

میرزا شفقت نامه را از دست غلام‌حیدر پسر غلام جان گرفته آهسته در د لش چنین خواند :

«دوست شفیق ومهربانم را فدا شو م... از آنجایی که مشکلی پیش آمده به مبلغ پنجصد افغانی اشد ضرورت پیدا نموده ام چون مانند اسمت به دوستان شفقت دار ی امید است بدست برادر زاده‌ات مبلغ مذکور را بطور قرضه حسنه فرستاده ممنون سازی ....» میرزا شفقت دست به پیشانی خود کشیده گفت :

ـ جان کاکا مه خو پول ندارم، اماتویشی مه پیدا میکنم .

میرزا شفقت پسر خود را خواسته قلم وکاغذ طلبید وچیزی نوشت وبدست ا و داد .

• • •

میرزانواز بادستان‌ضعیف چرخ‌چاه‌راتاب‌داده یك سطل آب بیرون کشید بعد آفتابه راپر نموده خواست وضو بگیرد ـدر همین اثنا صدای کوبه در بلند شده او آفتابه را به زمین گذاشته بطرف در براه افتاد .دستش را بلند کرد وبه تنبه در فشار داد ودر راباز کرد ـوقتی که پسر میرزا شفقت را مقابل خود دید گفت :

ـ خیرت اس بچیم ؟

پسر میرزا شفقت بلند وصدا دار توسط بینی نفس کشیده در ضمن خودرا از زحمت پاك کردن بینی خلاص کرد و گفت :

ـسلام

چون بخاطر اینکه یکبار بعلت فراموش کردن سلام چند قفاق خورده بود با عجله سلام داد وگفت :

ـبا بیم سلام گفت ....بعد از سلام‌گفت که .. اینه یك خط برتان نوشته کده. طفل کاغذ را که در میان دستا نش عرق کرد ه تر شده بودبه میرزا نواز داد ، میرزا کاغذ را باز کرده بعد برای اینکه در روشنی بیشتر آنرا مطالعه کرده بتواند از درواز ه بیرون شد زیرا راهروی دم دروازه کوچه تاریك بود. او مکتوب را چنین خواند .

«رفیق عزیز و بجان برابرم را سلام بادا ... برای جمله اهل و عیال از خدای متعال صحت وشادمانی تمنامی نمایم وآرزو دارم همگی تان لباس عافیت به تن داشته از معایب ومصائب درامان باشید .

عزیز بجان برابرم عرضم اینست‌که به مبلغ پنجصد افغانی برای اجرای معامله ای ضرورت دارم اگر داشته باشی وبفرستی خوشحال میشوم »

میرزا نواز از پسر خرد سال میرزا شفقت پرسید :

ـ بچیم چه گپ اس ... بابیت پوله ج میکنه کودك جواب داد:

ـمه چم !!

میرزا نواز بفکر فرورفت او پسر دوست خود را بدرون خانه برده گفت :

ـتوصبر کوجان کاکا لباس بپوشم مه هم همرایت خانه تان میروم .

بعد خانم او وخودش همراه پسر میرزا شفقت با پنجصد افغانی براه افتادند ـوقتی به آنجا رسیدند میرزا نواز گفت :

ـ بیادر ...خدا شاهد حال‌اس که صرف همین پنجصد افغانی داشتم اگر زیاد می داشتم ازت دریغ نمیکدم ـولی ایره بگو که خیریت اس .. میرزا شفقت که حیران‌مانده

بقیه درصفحه ۵۷

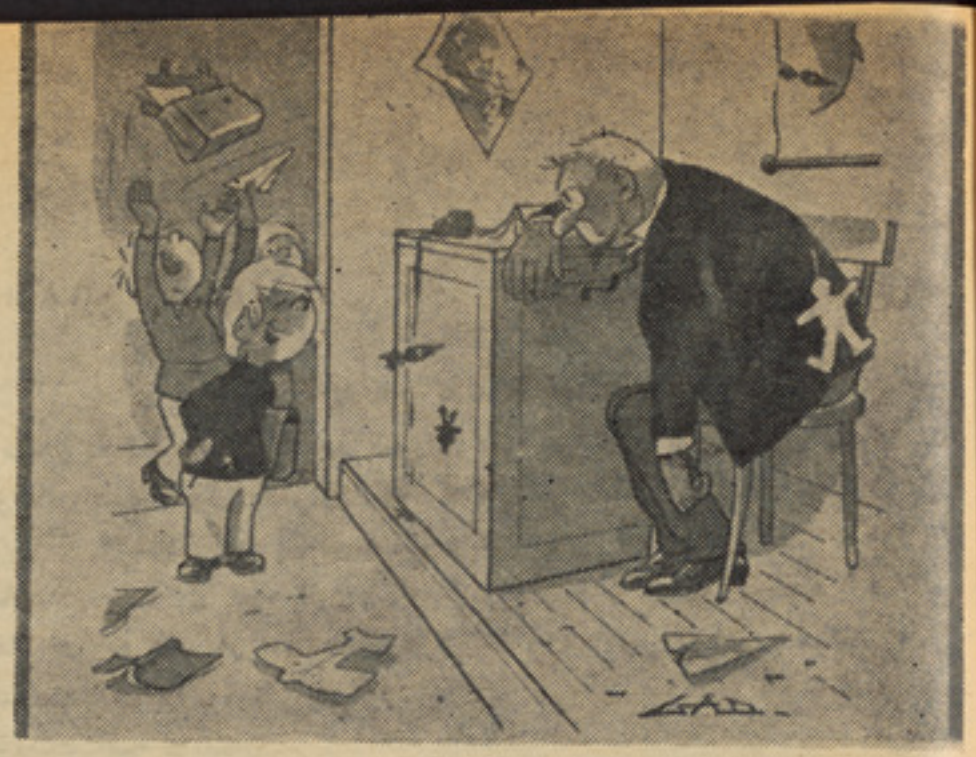

– جوانمرگ ها... چراخنده میگنین .

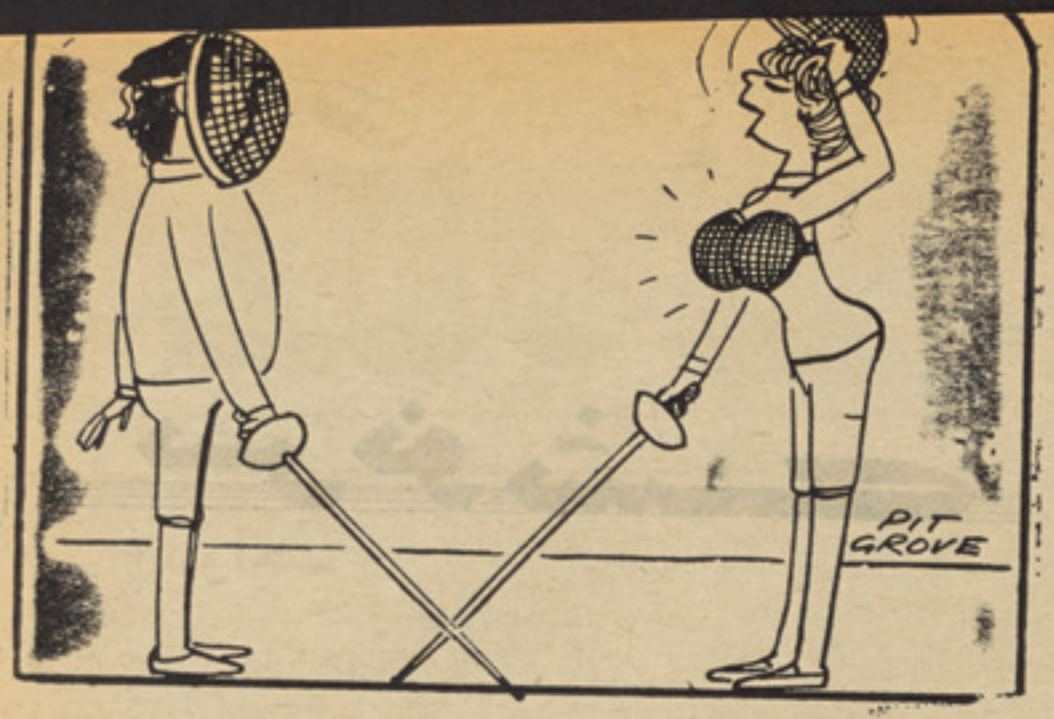

بدون شرح

فانتیزی خارجی

نوشته :سلاوی سلا ودف
ترجمهٔ: غالمغالی

آیینه ساز

اودکان آیینه سازی خود را منحل ساخته شامل سازمان شیشه سازی دولتی شده بود وبعلت کمبود اشخاص فنی او را در بست آمر شعبه شیشه سازی مقرر نموده بودند واواخر ماه نوامبر هوا دفعتاً خنك شد وهمزمان با آن تیلفون کردن مردم هم آغاز گردید –یکی میگفت :

پس چه وقت شیشه های کلکین ما انداخته میشود ؟ دیگری یك نفر میخواست. تا شیشه ها را برای شان ببرد .قهر مان داستان ما که اکنون آمر شعبه شیشه سازی شده در جواب همه میگفت :

لطفاً شیشه ها وآیینه های خود را این جا بیاورید .از بس این جمله را تکرار کرده بود برایش عادت شده بود اگرکسی میگفت :خانه‌ما چطور میشود ؟وی فوراً پاسخ میداد :آنرا اینجا بیاورید ...

آیااینکار امکان داشت ؟ طبعاً مردم با هاوی جنگ میکردند ویا سنگ قناعت به سینه زده دیگر تقاضایی نمیکرد ند. آ ن روز صبح مردی در تیلفون از او میخواست تا کسی را بمنزلش بفرستد، زیرا در یکی از پنجره های خانه‌او بایدآئینه نصب گردد. آمر دستگاه شیشه سازی باو ی برخاش کرده گفت :«امکان ندارد »وچون طرف‌مقابل شله گی کرد گوشك را محکم بروی تیلفون کوبید تا طرف مقابل هر قدر بخواهد بوی دشنام بدهد .

آنا پیشخد مت رستوران محله او را با تبسم همیشگی استقبال کرد زیراوی در کورس هوتل داری آموخته بود که باید از مشتر یان بالبخند پذیرایی کند .

آمر دستگاه شیشه سازی هم از مشتریان همیشگی ا و بود .آنا کرکتر وعادات او را بخوبی میدا نست .بعد از نوشیدن گیلاس اول رافقط «آنا» بعد «آنکه» سپس (آنچه) وبعد از نوشیدن گیلاس پنجم وی ر «کبوترم» خطاب می نمود .ولی اینبار دفعتاً آئینه ساز یك گیلاس «دبل» با سگرت و کوکرد خواست .آنا رفته فرمایش او را برایش آورد وگفت :

– خیرت‌باشد... امروزیك اندازه‌ناراحت بنظر میرسید !...

آئینه ساز با ناراحتی گفت :

– اوه که چقدر اینها شله ومزاحم‌هستند میدانی آنا .. امروز یك مرد که مزاحم در تیلفون همرای من پر خاش کرد ... هنوز هم سرم ازگفتگو باا و درد میکند ...

تو خوب فکر کن ... بمن میگوید استادبیا بخانه ما زیرا یك شیشه پنجره شکسته است. حالا دیگر خودت فکر کن... من باید بخانه آنها بروم ...مرا هنوز هم یك آئینه ساز عادی فکر میکند –در حالیکه ما دستگاه داریم ... من هم آمر دستگاه ... من که نمیتوانم خانه‌به‌خانه بروم‌وشیشه‌های‌آنهارادر کلکین نصب کنم ...

«آنا »برای اینکه اعصاب اوراآرام ساخته باشد گفت :

–بلی نمی توانی ...خوب جوابش دادی.

مرد گفت :

–نه برای او نگفتم ... فقط گوشك را بروی تیلفون کوبیدم ...

باز تاشور بخوری شکایت هم میکنند .«آنا» پیشخدمت رستوران برای اینکه خود را از برگوئی اونجات بدهد بطرف پیشخوان به راه افتاد ومرد گیلاسش را سر کشید .

درست موقعی که میخواست گیلاس خالی راروی میز بگذارد دید که یك زن جوا ن ومقبول مقابل میزش ایستاده –زن باتبسم شیرینی گفت :

– اجازه میدهید نزدیك شما بنشینم ؟

–اوه البته خانم قشنگ ... چرائی ؟

زن جوان گفت :

–امروز هوا خیلی سرد است ...از همین سبب نزدیك شما آمدم ... آخر میز شما نزدیك بخاری قرار دارد .

–اوه بلی ... هوا سرد است ... هه ... اگر یك گیلاس کنیاك بنوشید ... درین سردی ... یعنی من میتوانم شما را بیك گیلاس ...دعوت کنم ... خانم با اشا ره سر رضائیت خود را اعلام کرد. آمردستگاه شیشه سازی دیگر تامل را جائز ندانسته فوراً پیشخدمت رستوران را صدا کرده دو گیلاس کنیاك سفارش داد .

لحظهٔ بعد «آنا» با نگاه های کنجکا و به میز آنها نزدیك شده گیلاس ها را روی میزگذاشت . خانم جرعه‌ای ازکنیاك نوشید ولی آمر دستگاه محتویات گیلاس خود را با عجله در گلو خالی نمود .دفعتاً احساس کرد گرم شده وقلبش مانند آدم های عاشق می تپد –دید بدون اینکه احساس خجالت کند میتواند با آن زن صحبت نماید لذا پرسید :

–معلوم میشود که شما در خانه غذا یی نمی خورید .

–بلی .. من .. هه... امروز نخو استم در منزل غذابخورم آخر میدانید ... درخانه خود را درین اوا خر خوب احساس نمیکنم ... دلتنگ میشوم

آئینه ساز باخود فکر کرد این زن یا یك بیوه تنها ست ویا تازه ازدواج کرده ولی میخواهد طلاق بگیرد . لذا با جرات بیشتر به چشمان زن دقیق شد زن زیبا هم با چشمان بزرگ خود بطرف او میدید – چشمان سیاه شفاف ومشتعل که طرف مقابل را بخوبی گرم میساخت –در عین حال درین چشمان آفتاب مانند ناراحتی ناشناخته‌ای خوانده میشد .

مرد تکانی بخود داده‌گفت :

–پس ازقرار معلوم درخانه بشما خوش نمیگذرد ... بلی؟ زن زیبا با تبسم ملایمی پاسخ داد:

– والله چه عرض‌کنم ... خانه ماهم‌سرد است وهم دلتنگ کننده .

آئینه ساز خاکستر سگرت خود را پف کرده از روی میز پایین انداخت وبه این وسیله علاقه خود را به زن جوان نشان داد وبعد صدا کرد :

–آنو ... دوتای دیگر هم بیار .

«آنا» بازهم دوگیلاس آورده پیشروی آنها گذاشت و زیرلب غم غم کرد ولی حرفش فهمیده نشد .

آئینه ساز برای زن جوان وزیبا از کا ر خود وگذشته خود بسیار گفت وپر حرفی کرد وبین خود ما باشد یگان لافهم زد –زن جوان در آخر گپ هایش گفت:

–البته که شما آدم قوی وصحت مند ی هستید واین مطلب از هیکل وقیا فه‌تا ن فهمیده میشود ..

اوه‌که من چقدر آدم های صحتمند و قوی را میپسندم .باین تعریف ها آئینه ساز نزدیك بود بال کشیده پرواز کند – باخود میگفت :مثل اینکه بخت با من یاری کرده که بااین لعبت طناز آشنا شده‌ام . او با دست وپاچکی شروع کرد به مرتب کرد ن

بقیه درصفحه ۵۸

برتان مکتوب رسیده

جشن تولد

مردی به دوست خود گفت :

–من باید بر وم وتر تیبا ت سالگره سی سالگی خود را برا ی فردا بگیرم..

دوستتش گفت :

–اوه ... چقدر به سالگره سی سالگی آشنایی دارم ... آخر هفت سال میشود که پشت سر هم زنم سالگره سی سالگی‌خودرا بر گزار میکند.

بدون شرح

سرخوشی

از منابع فرانسوی

مترجم و مرتب : قاسم صیقل

در شماره گذشته خواندید :

«ایرین» دختریست‌که در شرکت‌عطر فروشی یك وکیل دعوی بنام ژیو کار میکند وی اصرار دارد که‌کارش کسل کننده است و می گوید که ایستادن در پشت میز وبفرو ش رسانیدن عطر او را ذله ساخته است او بعد از اینکه از«ژیو» جدا میشود بخانه رفته و لحظه یی به یکی از همصنفان دور شاگردی اش تیلفون میکند . وگذشته‌هایش‌را بخاطر می‌آورد .

واینك بقیه داستان

او در مقابل آئینه ایستاده شد، به چهره اش می بیند و "موریس"
را بخاطر می آورد.
۶۷

به تیلفون نزدیک می شود بلی فوراً این را برایش می گویم
۶۸

اما او قدرت یک کلمه حرف زدن
را ندارد. و هم نمیتواند که نمره
تیلفون را دایر کند
۶۹
بروم با بخوابم، فردا باید
از شروع صبح بکار خود آغاز کنم

زن من میدانستم که مرد ها به چه وارد هستند
اما قطعاً انتظار چنین چیزی را نداشتم
۷۰
آیا تو مطمئن هستی که او با این دختر
ازدواج می کند؟

بلی آنها با خوشحالی زیاد به قریه ما رسیدند
اینکار خیلی فوق العاده است...!
چرا باید همه چیز به موضوع پول ارتباط بگیرد؟
با پول و ثروت میتوان هر چیز خرید حتی یک مرد

بلی همینطور است، عزیزم...! اینه یک مشتری آمد
۷۲

"واندا" از دیدن موریس بحیرت می افتد.
۷۳
بقیه دارد

بقیه صفحه ۱۱

شناور...

– شنیده‌ام یکی ازعملیات داکتر وانکادرا راشما سریعتر ازاو انجام داه اید .

خندیده گفت :

– ها.... اصلا عملیهٔ مذکور یعنی عملیه صندوق از اختراعات یك شعبده باز آلمانی است ولی وانکادرابخاطر سرعت درانجام دادن عملیه مذکور مدال طلا گرفت من هم همان عملیه راانجام دادم به این تفاوت که حتی ازوانکادرا هم سریعتر انجام دادم .

گفتم :

– ومدال گرفتی ....

خندید وگفت :

– نه من مدال طلانگرفتم ... خوب دیگر نگرفتم ....

شناور همانطورکه به میزکارم تکیه داده‌بود گفت :

– من فواد راهم دیدم فوادهم یك شعبده‌باز دیگر ترکی بود،اوادعا میکردکه دربین‌پنجاهو دوکشور جهان درشعبده بازی مقام دوم رادارد. من هم بصورت شفاهی و هم بروی صفحه روزنامه انیس بااواعلان مسابقه دادم . ولی او حاضر نشد بامن مسابقه بدهد .

پرسیدم :

– شناور .... دونفرشعبده باز چگونه باهم مسابقه میدهند ؟

بازهم لبخندی زده گفت :

– مسابقه هم میتواند در اجرای عملیات باشد وهم در قسمت معلومات ذهنی . بطور مثال دوشعبده بازدرمیدانی مقابل هم قرارگرفته دربرابر چشمان داوروتماشاچیان هردوبهترین ومهیج ترین عملیات خودرا اجرا میکنند آن وقت بخوبی واضح میگردد که‌کدامیك بیشتر مهارت دارد .

سوال دیگری راکه درمغزم ایجاد شده از اومی پرسم واوپاسخ میدهد :

– بصورت دقیق من درین رشته استادی نداشته‌ام درفراگرفتن این فن بیشتر به دماغم مدیونم .

قصه های ریش سفیدان ومردم که ازآمدن شعبده بازان خارجی به‌کابل چیزهایی میگفتند مرابطرف این فن جلب نمودازجانب دیگرکمبود اشخاصی راکه درین قسمت درکشور خود ما چیزی بدانند حس میکردم وتوقع داشتم خودم تااندازه‌ای این خلاء راپرکنم . به عملیات شعبده بازان دقیق میشدم درمجله ها مطالبی راکه درین مورد بچاپ میرسید می خواندم و بعد درمورد آن عمیق فکرمیکردم تارمز آنرا پیدا نمایم .

می پرسم :

– تاحال شاگردی هم درین رشته تربیه نموده‌ای ؟

– ها... سه نفرهموطن ویك خارجی ازمن چیز هایی آموخته اند .

ازشناورکه حاضراست باهرشعبده بازی در هرجایی‌که باشد مسابقه بدهد پرسیدم :

– درکدام ممالك این مسلك رواج بیشتر دارد ؟

اوگفت :

شعبده بازی مرکب ازچند رشته اختصاصی است‌که یکی‌آن«ایلوزیون» است وشمامیتوانید آنرا «چالاکی دست» ترجمه کنید . درین قسمت اتحاد شوروی وآلمان اشخاص فنی دارند وگمان میکنم ازسایر کشورها شعبده بازان این کشور مؤفق ترباشند . من خودم «کیوك» روسی رادیده‌ام اودرین رشته مهارت عجیبی دارد چند پسر خودرا هم درین رشته تربیه نموده است . بخش دیگری از شعبده بازی «فکیریزم» است که‌انواع مقاومت‌های جسمانی رادر برمیگیرد ازقبیل خوردن شیشه وپاکی خوابیدن بروی میخ ومقاومت در برابر آتش وغیره که‌درین قسمت سابقا هنداول بود ومرتاضان هندی محیرالعقول ترین عملیات راانجام میدادند درایران هم شخصی بنام علی جامی درین رشته مهارت داشت .»

شناور خودش درهردو رشتهٔ فوق مهارت دارد، مردم کابل وولایات عملیات عجیب و شگفت انگیز اورادیده اند. من دفعتا بیاد دسته های اکروباتیك خارجی که گاهگاهی‌بوطن ما می آیند افتادم . پرسیدم :

– آیا شعبده بازی باعملیات اکروباتیك رابطه‌ای دارد ؟

شناور پاسخ میدهد :

– ازنظراینکه درهرتروپ اکروباتیك یك یا دونفر شعبده باز هم شامل استمیتوان ارتباطی رامیان این دورشته قبول کرد. چه‌هم شعبده بازی وهم اکروباتیك ازنگاه نمایشی بودن و سرگرم ساختن بیننده و هم ازلحاظ اینکه هردوتعجب وتحسین بیننده رابرانگیخته انسان رابه‌شگفتی می اندازدباهم ارتباط دارند ولی باآنهم شعبده بازی شعبده بازیست و اکروبات کسی است که عملیات اکروباتیك را اجرا میکند .

یك اکروبات ازسن کودکی تمرین میکند. یافتن موازنه جستی وچالاکی وتمرین متداوم کلیدپیروزی اوست – اماشعبده بازی به‌تمرین های دیگری ضرورت دارد .

– چون این دورشته بدرستی تفکیك نشده بعضا مرابعوض شعبده بازاکروبات مینامند .

دفعتا ازشناور می پرسم :

– شناور ... گمان نمیکنم این اسم تو اسم بی مسمایی باشدمنظورم ازکلمه «شناور» است ... خوب باآببازی چطوری ؟

پاسخ میدهد :

– بلی من آببازبودم وهستم وبخاطر همین علاقه‌ام واگرخود خواهی نشود مهارتم درآب بازی بچه هااسمم راشناور گذاشتند . من به آببازی عشق وعلاقهٔ مفرط دارم .

دراول این احساسات بحدی شدید بودکه چندین بار پیشنهاد کردم بگذارند درمسابقات ثقیل آببازی دربحیره مانش شرکت کنم علت خونگرمی وعلاقه‌ام به مسابقات آببازی این‌بود که تمرین زیاد داشتم ودرحقیقت شناوری حرفه‌ام شده بوداگر شناوری راآدم خوب بیاموزد وبه تخنیك آن بلدشود آنوقت باتمرین کم هم میتواند آبباز خوبی شود .

به شناور گفتم :

– خوب حالاچه درنظرداری به همین رکود فعالیت های خودادامه میدهی یااینکه ....

حرفم رابریده میگوید :

– من درهر موقعی حاضر به خدمت‌هستم چه درتدویر نمایشات وچه درتربیه شاگردان حاضرم بامقام ویا موسسه‌ای‌که ازمن همکاری بخواهد همکاری کنم .

میگویم :

– معلوم میشود خسته شدی .... بیشتراز این ازت سوال نمیکنم فقط اگر پیامی به خوانندگان مجله .....

بازهم به تندی میگوید :

– ها.... پیام دارم ... اولتر از همه جمهوریت جوان افغانستان رابه تمام هموطنان خودتبریك میگویم وثانیا آمادگی خودرا برای هرگونه خدمت به هموطنان اعلام میدارم ....

ازجابلند میشود . چوبدستش را برداشته بامن خداحافظی میکند .....

توضیح : مانظر شاغلی محمد علی شناوررا نشرکردیم و امیدواریم این گفتگوی جالب خوانندگان عزیز مجله راراضی ساخته باشد، باید بگوییم مرجعی که شناور ازآن شکایت داشت حالاازهم باشده تغیر نام وتغیرشکل داده وتماس‌گرفتن باآن موسسه میسر نبود . ولی اگرشخصی ویاموسسه گفتار شاغلی شناور راقابل جواب میداند ماحاضریم نظرآن موسسه راهم تقدیم خوانندگان عزیز مجله بنمائیم .

شناور حین اجرای یکی ازعملیات خود

بقیه صفحه ٤٦

تسخیرناپذیر

هانس به دختر چنین‌گفت : اماتوبه یك دختر دهقان شبیه نیستی .

– خوب چی .

مادرش توضیح کرد– اومعلمه است .

– هان ، پس تحصیل کرده است .

دخترشانه های خودرا بالا کشید اما هانس باخوش قلبی وبافرانسوی شکسته خودادامه داد .

– پس توباید بفهمی که تسلیم شدن به نفع شماست ماجنگ راراه نینداختیم شما آنرا شروع کردید وحالاما ازفرانسه مملکت شایسته یی خواهیم ساخت .

مانظم رادراینجا برقرار خواهیم کرد ما کارکردن رابه شماباد می دهیم شما اطاعت ودسپلین راازما خواهید آموخت .

دختر مشت های خودرا فشرده وبه سوی اونگاه کرد. نفرت درچشمان سیاه اومیجوشید ولی خاموش ماند ویلی به هانس گفت :– تومستی .

– هوشیارتر ازهمه هوشیاران . من‌حقیقت رابی پرده میگویم وبگذار آنهااین حقیقت را برای همیشه بفهمند .

دختردادزد– نی– تومست هستی. اوبیشتر ازاین تحمل نتوانست .

– خارج شوید بروید .

– پس توالمانی هم میفهمی . خوب من میروم . توفقط برای خدا حافظی مرا ببوسی .

دختر خودرا عقب کشید اماهانس دستش را گرفت .

دختر فریاد زد– پدر– پدر.

دهقان بالای المانی حمله کرد هانس دختر رارهاکرده وباقوت تمام به صورت پیرمرد کوفت . اوروی اتاق افتاد. دختر فرصت نکرد تافرار کند وهانس همانجا اوراگرفته وتنگ درآغوش کشید دختر دست عقب برده وسیلی محکمی به‌گونه اونواخت . هانس کوتاه و آمیخته باغضب خندید .

– وقتی یك سربازالمانی میخواهد ترا ببوسد تو اینطور پیش آمد میکنی ؟ ...

توبه سزای خودخواهی رسید .

هانس دست اورابااقوت تمام تاب داده و بطرف دروازه‌کشاند . امامادرش خودرا بطرف هانس انداخته وبه استینش چسپید . تلاش میکرد تااورا ازدخترش جداکند . هانس در حالیکه بایك دست دختررامحکم گرفته بود باکف دست دیگر پیرزن راهل داد وپیرزن که بمشکل به پاایستاده بود بطرف دیوار غلطید .

ویلی فریاد زد. هانس ... هانس ...

– توهم خفه شو ..

هانس درحالیکه دهن دختر را با دست محکم گرفته بود تامانع فریاد هایش شود اوراازدروازه بیرون برد .

تمام چیزهااینگونه اتفاق افتاد پس شما قضاوت‌کنید . دراین جریان کی‌گنهکاراست. آیا دختر گنهکارنیست چرا سیلی‌زدمیگذاشت تااورا ببوسد اوازهمانجا میرفت .

هانس یك لحظه بطرف پدرکه هنوز هم روی اطاق افتیده بود نگاه کرد وبمشکل از خنده خودداری نمود .

زیراپیرمرد حالت مضحکی داشت وقتی هانس بطرف پیرزن که دردیوار چسپیده بود نظرانداخت چشمانش پرازخنده شد پیر زن میترسیدکه نوبت اونیز خواهد رسیداوبیهوده ناراحت بود .

هانس ضرب المثل فرانسوی را بخاطر آورده گفت : تنها قدم اول مشکل است. حاجت نیست که پیرزن گریه کند .

هانس بکس جیبی اش راازجیب پهلو کشید .

(ناتمام)

بقیه صفحه ۱۶

پنج هنر از هفت هنر

آهنگسازان آن شهرت بزرگی بدست آورده اند . **عده‌ای از موسیقی دانان پولند ، بعد** از سال ۱۹۵۵ توانسته اند جایزه های بزرگ موسیقی را بدست آورند . توجه **میشود تا نمایش ، ساز وموسیقی سطح عالی** داشته باشد. آرکستر ای‌فلارمو نیك وارسا وآرکسترای کبیر سمفونیك‌رادیو وتلویزیون پولندر بسیاری کشورهای جهان‌سفر نمودند آهنگساز ویلون نوازان، خوانندگان‌وسرایندگان پولند توانسته اند تا درستیژ هنری بسیاری کشور های جهان ،هنر نما ئیی کنند .

تیاتر :

غنای موضوع وشکل های متعدد شخصیت سازی تیاتر معاصر پولند ،مقام بلندی رادر **میراث هنرجهان بدست آورده است. دراین** جا **دوعنصر باهم ترتیب شده‌اند** . سنت دراز مدت تیاتری وطرح های همگانی. ارقام ،گویای غنای فرهنگ تیاتری پولند است. پولند ۹۶ تماشا خانه تیاتر داشته‌و در سال ۳۰ هزار تماشا چی را در خود گنجایش داده‌ودر هرسال ۴۰۰ نمایش روی صحنه می‌آید. امروز هنر نمایش دربرگیرنده اصل های وهمه گونه ها تیاتر است . نمایش های جدید ازسراسر جهان‌روی‌صحنه نمایش گذارده میشود وگاهی نمایش مذکور همزمان با کشور نمایش دهنده ،روی‌ستیژ می آید .

تغییرات ودگر گونی های اجتماعی، وظیفه وهدف هنر دراماتیك را تعیین نمود. زمانی تیاتر محل خواص بودولی امروز همه بزبان هنری تیاتر آشنا یی پیدا کرده اند به همین سبب رسیدن به این مامول وظیفه سنگینی را بر دوش گردا نند هنر تیا تر در پولند می گذارد . اساسی ترین وظیفهٔ تیاتر دراینجا آموزش فرهنگ بوده وآثار غول های تیاتر چو ن شکسپیر ،مولیر کلدونی سلاواکی فرداوچخوف وغیره به نمایش گذارده میشود .

قابل یاد آوری است که تیاتر هم اکنون محل تجمع‌بهترین اندیشه های خلاقه است. شاعران معروف باتیاتر پیوند یافته اند. نقاشان چیره دست برای طرح تز یین های تیاتر آثار می آفرینند وبهترین نویسنگا ن و آهنگسازان پروانه وار گرد شمع تیاتر می‌چرخند. دربین نمایش نامه‌نویسان پولند چهره تاربوز اوژو یکز شاعر ودرامه نویس سترگ درخشش چشم گیر دارد. تمام آثار اصیل او بامو شگا فی محیط اطراف،زند گی ودردسرهای آن‌مملوبوده وآنرا بالحن‌شاعرانه بادید فلسفی‌عمیق بازگو مینماید .درسالهای اخیر ،آثار اودر خارج مرزهای کشور چون آلمان غرب وایالات متحده بروی صحنه آمده است .

فلم :

صنعت فلم سازی پولند ،در هر سا ۲۵ فلم داستانی و ۵۰ فلم تربیتی می سازد .فلم های کوتاه وتلو یزیونی بد جهان تعلق دارد یکی راه جاری ژورنالیسم ودیگر نمایش هنر سنگین .

طی سال های اخیر تیپ وسرشت فلم داستانی در این جا دچار دگرگونی شده است. نام مکتب فلم پولند یا چهره های چون مونك ژره وزبیکنیو سیبو لسکی پیوند دارد .

درو نمایه های اساسی فلم هارا «زندگی» باهم پیچیدگی هایش می‌سازد .

ولی اکنون بامیان آمدن موج نو ،درونمایه فلم سرشت مستند را بخود گرفته است. نمونه های این خلاقیت «ساختمان بلور» ازژانوسی و«سوراخی در زمین » از کومژر انیوك والری از ژا لوسکی میباشد .

ادبیات :

تراژیدی جنگ ،زمان سقوط وانقرا ض باوری های روانی ملیون ها انسان ، سوال مسؤلیت اجتماعی وسال های دو باره سازی پس ازجنگ ،اساسی ترین عناصر جا ن مایه های ادبیات پولند را میسازد .این‌درد سر ها بصورت وسیع از طرف نویسند گان تحت بررسی قرار گرفته است .

ادبیات معاصر پولند آنقدر زنده وحرکی بوده‌که به سختی میتوان بران چوکات دسته بندی زد. ولی میتوان نام های بزرگی‌را ذکر کرد .

– زرزی پوتر امنت نشر نویس وکاو شگرتم های ویا لیسم کنونی .
– ژان پارا وونو سکی ،نقاش معروف
– تارز بار نیکز نویسنده ناول های تاریخی .

ستنا سلاولم نویسنده داستان های علمی.

هم اکنون فرهنگ پولند وارد یك مرحله جدید رشد اقتصادی وبلند رفتن سطح زندگی مردمان شده وبا گذشت هر روز بر گنجینه غنی هنری آن افزو ده میشود .

بقیه صفحه ۲۷

ابوریحان البیرونی

الجماهر فی‌معرفة الجواهر :

ابو ریحان بیرونی این اثر معروف خودرا در زمینه معدنشناسی نوشته ومتن عربی آن درسال ۱۳۵۵ ه در حیدر آباد دکن ازطرف جمعیت دائرةالمعارف عثمانی بطبع رسیده‌و اخیراً بزبانهای زندهٔ جهان ترجمه گردیده است . در تصحیح و مقابله کتاب داکترسالم کرنکوی المانی صرف اهتمام نموده و درین کارخود برسه نسخه‌ای که در کتابخانه های جهان وجود دارد اتکا کرده است .

بیرونی این کتاب را در سنین پیری تالیف نموده‌وبه‌مودود بن‌مسعود غزنوی(۴۳۴ـ۴۴۱ه) اهداکرده است . بیرونی در تالیف کتاب از یکتعداد کتبی‌که در زمینه جواهر شناسی از ابواسحاق یعقوب الکندی و نصرالدینوری وکتاب منافع الاحجار از عطارد وبرخی تالیفات ارسطو که نزدش وجود داشته وطور عمده‌از تجارب و معلومات خویش و معدن شناسان وجواهر شناسان استفاده کرده است .

در مقدمه کتاب طی مباحث عالمانه ای راجع به طبیعت وکوکتر انسان ، پدیده‌های گوناگون طبیعی ، خصائل عالی بشری‌واخلاق انسانی ، دربارهٔ نظافت بدن وروح دربارهٔ غرائز بشری ، ضرورت انسان بمبادلهٔ اموال واحتیاج به دفینه هایی که‌در اعماق زمین خفته‌اند ، ارزش واهمیت فلزات نجیبه و احجار کریمه و موارد استفاده انسان‌ازآنها طور عمومی بحث میراند وسپس طی فصول بعدی‌کتاب ازخواص طبیعی ،طرق استفاده وبهره برداری ازجواهر ، محل پیدایش‌احجار کریمه ومواد معدن مهم وطرق استخراج‌آنها به تفصیل سخن میگوید وبا استفاده از اشعار شاعران کلاسیك عرب واتکاء به‌تجارب خویش خواص آنهارا بیان میدارد .

کتاب الجماهر بیرونی ازنقطه نظر احتوای یك تعداد کلمات مربوط به السنه مختلف‌که در تعریف جواهر ازآنها استفاده میکند ،خود مجموعه لغوی قابل توجهی بشمار میرودکه‌در نوع‌خود بی‌نظیر است .(۵۶)

واینهم فهرستی ازمهمترین‌کتب ، رسالات ومقالات ابوریحان بیرونی که‌در رشته های مختلف علوم ازخود بیادگار گذاشته بود :

۶ـ کتاب مقالید علم الهیئة وما یحدث فی بسطة الکرة .
۷ـ کتاب استیعاب وجوه الممکنة فی‌صنعة الا سطرلاب .
۸ـ کتاب الوساطة بین‌ابی الحسن الاهرازی والخوارزمی .
۹ـ کتاب جوامع الموجود لخواطر الهنود فی‌حساب التنجیم .
۱۰ـ کتاب اطوال البلاد وعروضها .
۱۱ـ آلالات والعمل .
۱۲ـ الشعاعات والقمر .
۱۳ـ الحساب .
۱۴ـ الازمنة والاوقات .
۱۵ـ المذنبات والذوائب .
۱۶ـ کتاب تحقیق منازل القمر .
۱۷ـ عشقر مقالات فی خواص المعادن والهندسة والطبیعة والفلك .
۱۸ـ التنجیم .
۱۹ـ کتاب دوائر السماوات فی‌الاسطرلاب.
۲۰ـ کتاب منازعة مجال الاسطرلاب .
۲۱ـ کتاب اصلاح شکل مناولاس .
۲۲ـ کتاب مواقع السمت .
۲۳ـ کتاب مسائل مسائل الهندسیة .
۲۴ـ کتاب کریةالسماء .
۲۵ـ کتاب القسی الفلکیة .
۲۶ـ کتاب الارشادفی احکام‌النجوم .
۲۷ـ کتاب تکمیل زیج «حبش» بالعلل و تهذیب اعماله فی‌الزلل .
۲۸ـ کتاب اختلاف الاقاویل لاستخراج التحاویل .
۲۹ـ کتاب مفتاح الهیئة .
۳۰ـ مقالة فی‌نقل ضواحی الشکل القطاع الی‌مایغنی عنه .
۳۱ـ کتاب فی‌تهذیب الاقوال فی‌تصحیح العرض والاطوال .
۳۲ـ مقالة فی‌تعیین البلد من‌العرض‌والطول کلاهما .
۳۳ـ کتاب تهذیب الفصول الفرغانی .
۳۴ـ مقالة فی‌اختلاف‌ذوی‌الفضل فی‌استخراج العرض والمیل .
۳۵ـ مقالة فی تصحیح الطو ل و العرض لمساکن المعمور من الارض .
۳۶ـ کتاب ایضاح الادلة علی‌کیفیة سمت القبلة .
۳۷ـ مقالة فی‌استخراج قدرا لارض برصد انحطاط الافق من قلل‌الجبال .

(۵۶) برای معلومات بیشتر رجوع شودبه کتاب «الجماهر فی معرفة الجواهر» تالیف بیرونی طبع جمعیت دائرةالمعارف عثمانی‌ـ حیدر آباد دکن ۱۳۵۵ ه .

سوءِ تفاهم

بود ناچار اصل قضیه را بوی گفت ـآنگاه زن میرزا نواز گفت :

ـها .... بخیالم که غلام جان دخترخوده شیرینی میته که پول‌خواسته کوکو گل‌خانم میرزا شفقت هم حرف اورا تائید کرد گفت :

ـها .. بخیالم که همینطور اس ..خی بخیزین که‌همگی ما همی پوله گرفته برشان ببریم ومبارك بایی بریم ...

هر دو فامیل بطرف خانه غلام جان براه افتادند وقتیکه غلام جان در را بروی آنها گشود تعجب نمود بهرحال همه را به خانه دعوت کرده گفت ـبفرمائید ... خانه خود تان است .

وقتیکه او فهمید که دیگران در مورد او چه فکر کرده اند ـگفت :

– نی بابا مساله شیرینی دادن نیس ... اصل مطلب ایس که همی عبدالتواب جا ن دوست عزیزم که شما هم اوره می‌شناسین به پول ضرورت داشت وبه مه نامه نوشته کده بود ـچون خود م‌پول نداشتم به میرزا شفقت جان نامه نوشته کده ازش پول خواستم تا بر تواب جان روان کنم .خانم میرزا نواز گفت :

ـخو ... خی ایطور اس ..اما تواب جان چرا پول خواسته ... حتماً کدام گپی است .

خانم میرزا شفقت هم تائید کرد :

ـبخیالم که سرشته بچه خوده گرفته در ینوقت زن غلام جان وارد صحبت شد ه گفت :

نی‌بابا همراه‌پنجصد افغانی کسی‌سرشته طوی یا شیرینی خوری ره خوز میگیره .

میرزا شفقت حرف اورا تردید کرده گفت:

ـخود گه... حتماپول داره صرف‌پنجصد افغانی کمبود کده :

ـها ... همطور اس

– پس حتماً سرشته بچه خوده میگیره

– بلی ... کدام معامله خوشی داره

ـبیائین که مبارك بایی بریم .

ـمیریم .

ـهمگی میریم

دخترك خردسال تواب جان ازحویلی دویده بخانه رفت به پدرومادر خودگفت :

– بابه جان ... بوبوجان ... یك کوت نفر آمده ...

پدرش سراسیمه گفت :

– چی .. گفتی یك‌کوت نفر ؟

– ها ...

زن وشوهرکه ازپنجره به حویلی نگاه کردند وتعدادی زن ومردوطفل را مشاهده نمودند ، چون قبلا بخاطر عمل پسرخود سراسیمه بودند ازدست وپاچگی زیاد موفق به شناختن دوستان خودازدور نشدند وخیال نمودند همسایه ایکه پسرشان بدست پسر آنهامجروح شده برای جنگ آمده بنابران‌تواب جان سراسیمه شدگفت :

– وای .. وای ... ازدست توس .. همطور اولادبی تربیه باید هم باعث آبرو ریزی شوه .... اینالی‌جواب اینهاره چه‌بتم.؟ شاید به پولیس هم شکایت کرده باشن...

• • •

تازه واردهاوارد خانه شدند وتواب جان را که عقب رخت خواب هاپنهان شده بود بیرون کشیده تبریك گفتند .

اوکه‌گیج شده بود باچشمان ازحدقه‌برآمده به همه نگاه میکرد ..

– چی ... مه بچه خوده زن میتم ... مه ... هموقدوس جوانمرگ بی پدر و مادره ... مه .. مه ..

منتهی این سؤتفاهم قدری مفید ثابت‌شد وهمسایه که دیددرخانه تواب جان بیروبار است نخواست بخاطر پسر خود شکایت‌کند.

«پایان»

بقیهٔ صفحهٔ ۵۳

آیینه ساز

سرووضع خود موهای خود را شانه کرده نکتایی خودرا درست نمود دفعتاً چیزی به فکر ش گشت واززن پرسید :

ـشما در کجا زندگی میکنید ؟

ـ در همین نزدیکی ها ...

زن گیلاس خود راتا آخر نوشیده باعشوه خاصی چشمان زیبا وافسو نگر خود راچرخ داد وچشمکی زد آئینه سازیك بارد یگرروی میز را پف کرده گفت:

ـآیا امکان دارد ... هه ـ... خوب اولا در همین جا غذا میخوریم وبعد ... چطو ر؟

ـآوه نه ... اگر راست بگویم هیچ اشتها ندارم ونمی خواهم چیزی بخورم .. اما ما میتوانیم برویم .

ـبکجا؟

ـبخانه من ...

ـآخر شوهر تان ....

ـ بفکر او نباشید .... حالا او بخانه نیست .

آئینه ساز باخود میگفت : هرچه باداباد بخانه اش میروم دیگر فرصتی بهتر از این کی دست خواهد داد .

• • •

زن زیبا و جوان از دروازه آپارتمان داخل شد ـاز عقبش آئینه ساز هم بدرو ن خانه رفت .زن زیبا در حالیکه دست ها ی خود را بهم می مالید گفت :

ـاوه .... چقدر گرمی را دو ست دارم.. او با فشار شانه اش دروازه رامحکم بست دروازه قفل شد .

زن ادامه داد :

ـ دایماً آرزو دارم درخانه گرم ازمهمانان خود پذیرایی کنم ... ولی ... این،، اوه ...یك صدا

آئینه ساز میخواست به او نزدیك شده اورا در بغل بفشار د اما زن اندکی خود را به عقب کشیده انگشت روی لب گذاشت واو را به سکوت دعوت کرد ـآهسته گفت :

ـمثل اینکه درآشپز خانه کسی است...

دریتوقت صدای مردی از آشپز خانه به گوش شان رسیدکه میگفت :

ـ مارو ... توهستی ؟

زن آهسته گفت :

ـ اوه ... شوهرم ...

آئینه ساز که سخت ترسیده بود دست درجیبش برد ـ اتفاقاً شیشه بر خودرا پیدا کرد وآنرا برای دفاع از خوداز جیب بیرون کرد . شوهر زن از آشپز خانه به دهلیز آمده گفت :

ـمارو ... آمدی ...آوه ،، خلیفه آئینه ساز ... خودت هم آمدی .. خوب کردی‌که آمدی یك شیشه کلکین ما شکسته ... اینه خوبست‌که شیشه‌بر راهم باخود آورده‌ای...

آئینه سازکه ازحرف های اوتکان خورده بدش آمد ،بود ولی چاره‌ای نداشت غم‌غم کرد :

ـهوم ... کجاست شیشه شکسته ..

زن زیبا وجوان فورا اورا به سالون رهنمایی کرد وشیشه شکسته را به او نشان داد. همچنان شیشه ای راکه خریده بودند در اختیار وی گذاشت .

آئینه ساز باخلق تنگی‌واز روی مجبوریت بکار شروع کرد زن وشوهر بطرف همدیگر دیده می‌خندیدندوحرکات‌اورا تماشا میکردند.

شوهر زن گفت :

ـآقای آئینه ساز .... من امروز به‌اداره شما تیلفون کردم یك آدم احمق حرفم را نشنید .

ازین کپ‌ها آئینه ساز رنگ برنگ میشد واز عصبانیت زیاد رگ های گردنش‌متورم شده بود ولی نمیتوانست چیزی بگوید.

او فهمید کسی که امروز صبح بوی تیلفون کرده پر خاش نموده بود. همین شخص میباشد او متوجه این مطلب شد که زن وشوهر بابکار بردن این حقه‌او را بخانه خود آورده اند. وقتیکه کار تمام شد . شوهر زن دست آئینه ساز را فشرده گفت:

ـمتشکرم آقا ...شما آدم خوبی هستیدولی آمر دستگاه شیشه سازی چه مرد مزخرفی بود .

آمر دستگاه یعنی قهرمان داستان ما باز هم حوصله کرد وچیزی نگفت ـزن جوا ن گفت :

ـ کجا میروید! ... باما غذا صرف‌کنید شوهرم غذایی خوبی پخته .

آئینه ساز ،اوه معذرت میخواهم، آمر دستگاه بدبد بطرف آن زن زیبا دیده‌به‌تندی گفت :

ـ نخیر ... من میروم .

وچند دقیقه بعداو بازهم پشت‌میز رستوران عصبانی نشسته بود و به «آنا» دم‌به‌دم کونیاك سفارش میداد .

پایان

ماست چیست

مواد هرکدام اثر حیاتی در زندگی وسلامتی ما دارد. باید گفت ماست از رشد وپیشرفت مکروب ها در روده‌نیز جلوگیری نموده‌ودر درمان اسهال مو ثر است ودارای ویتامین ا،ب۱،و ،پ نیز می‌باشد ا گر میخواهید پیری‌زودرس ،فشار خون وتصلب شرا ئین به سراغ شما نیاید ماست راهر روز باغذامیل کنید .

«کبرا وردك»

بقیه ازصفحهٔ ٤٤

آداب زندگی

خانه است ولی اگر قرار باشد هر چیزی راکه اومرتب کرده شما تیت نمائید واودوباره نا چار بمر تب کردن آن بشود این یك ناراحتی محض است . واگر خدمتکار ندارید لازم نیست که بابی نظمی خود کار دیگران را مشکلترکنید بایست هر کس کار خودشس راانجام‌بد هدودر زندگی بهتر آنست‌که هر فردبانظم وترتیب کار کند.

(نسرین وردگ)

اظهار سپاسگزاری

اززحمات وروية نيك شباغلی دوکتور محمد عظیم (رضازاده)معاون ریاست ومتخصص گوش ـگلوو بینی وزیر اکبرخان روغتون ودو کتور س عطیه (مختار زاده) راحله سر همشیره وعزیزه نر س که در تشخیص و عملیا ت مو فقا نه اینجانب سعی بلیغ نموده انداظهار تشکر مینما یم‌وموفقیت مزیدشانرا درانجام وظیفه‌از بار گاه ایزدمتعال تمنا دارم . با احترام

(سید مطیع الله کا ر گر مطبعه دولتی وفامیل شان)

بقیهٔ صفحهٔ ۳۷

آهنگ شباویز

این‌کار قبلا تر تیباتی گرفته ام و آمادگی های دیده‌ام و دربدل‌پولش خریده‌ام و تا این لحظه انتظار فرا رسیدن این مو قع‌طلایی راکه‌ناگزیر باید میرسید ، داشته‌ام ، و لی نخواسته‌ام آنرا بکسی ا ظهاردارم، زیرا این کار من شدیداً نیاز مند دقت واحتیاط و بکاربستن‌هوشیاری ونیرنگ بوده است .

آری ، ازین چیزها حرفی هم‌بوی نگفتم که درشبانگاه طولانی خواب بسراغم نیامد و سراسر شب را بابیداری بروز آوردم و پیوسته در بارهٔ گذشتهٔ دور و امروز، در بارهٔ فردا و آ ینده می اندیشیدم، د ر حالیکه او غرق اندیشه در با رهٔ حبوباتی بود که فرو خته وسودی سرشار از آن انتظار داشت، دربارهٔ هوسرانی های خویش و آرزو های برآورده نشده می اندیشید و این احلام شیرین او سراسر و جودش را بحر کات مناسبی‌که‌بخواستهایش توافق‌داشت وامیداشت و جملات بریده و کلمات گو ناگونی متناسب بااین حرکات بر ز بانش جا ر ی میگر دید . من این چیز هارامیدیدم واین کلمات را میشنیدم ودلم بحال وی و بحال خودم میسو خت، بحال وی از ر هگذر حیات کوچك‌ومحقری که خالی از هرنوع احساس د قیق وعاری از هر نوع شعور و تفکر عمیق بود و بحال خودم از ر هگذر این حیات پر اضطرابی که ما لا مال از احساس های تند واندیشه های عمیق و پر از حوادث و مصا ئب است .

(باقیدارد)

بقیهٔ صفحه ٤٤

اندک رنجها...

کار او را سر زنش نموده نارا حتش می کنید ؟

حسادت متعادل نمك زندگی است ولی حسادت افراطی شما رانه تنها ناراحت و عصبانی بلکه بدبین وشکاك می ساز د. گله های زنان همیشه از شوهر ان اینست که چرا دیر بخانه می آیند .چرا به زنان شان توجه ندارند در حالیکه شوهر بیچاره دیرا جهتی به خانه می‌آید که کار بیشتر کند تا زندگی مرفه تری برای زنش مهیا سازد .

زن معقول وفهمیده این نکات را درك نموده به شوهرش کمك می کند تا خستگی هایش رفع شود .محیطسالم وراحتی برایش ایجاد میکند که رفع خستگی نماید تا اینکه محیط خانه راآنقدر کمالت آور نماید که شوهر از منزل گریزان شده دنبال‌خوش گذارانی ،او لاقیدی ها برود .بلی زن خوب مهربان وصمیمی خانه را به بهشت وزن بد خلق بدزبان وشکاك از خانه جهنمی بوجود می‌آورد که غیر قابل تحمل است .

بقیه ازصفحه ۲٦

حادثه‌در نیمه‌شب

این کامیابی وظفر به اندازهٔ برای اوخوش آیند ودلچسپ کننده بودکه نمونهٔ از آنرا ساخت . این نمونهٔ زیبا وقشنگ بود واز شکوه و ظفر خبر میداد . درآن اطاقهای مواشی وجود داشت . میناتور کاری، اطاقها گوساله های مقبول وباصفا و زغال سنگی‌که درآتش خانه میدرخشید بچشم میخورد.اطاق های آن توسط جوالهای متنوع مملو گردیده وجامه دانها درآن وجود داشت . درچوکی وجایگاه مسافرین چراغها ولامپ های ضخیم آویزان بود. چوکی های بخصوص وحروف کوچك و برجسته روی آن نوشته شده‌بود. برجسته ترین قسمت این مجموعه عبارت ازیك قطار آهن مسافر بری بودکه بنام نمایندهٔ شاهدخت سرخپوستان یاد میگردید . این‌قطار آهن به‌صفت مکمل یك معجزه باداشتن چراغ جلوی بزرگ طوری معلوم میگردید که‌برای همیشه جادهٔ سرراهش را روشن و نورانی نگهدارد .

(ناتمام)

بوت نوید

اقسا م‌بوتهای شیك‌ومد ر نزنانه دستکول های زیبا ارزا ن، بمودروز

آدرس: سرك اول‌شیر شاه مینه ونما یندگی‌درمنزل‌تحتا نی‌فروشگاه بزرگ افغان

بقیه صفحه ۲۵

خانه‌فروشی

خانم گریمز بالحن ملایم گفت :

«این رهایشگاه را من هم دوست میدارم، آقای واتر بوری ، واز همین لحاظ تاجاییکه حوصله یاری میکرد ، قیمت آنرا بلند بردم تا از یکطرف متسلی شوم واز جهتی کسی نتواند از شبکهٔ هزاران دالر، بآن راه یابد..»

«درست میفرمایید خانم ... گمان‌نکنم منزلی باین شمایل ، بیش‌از ....»

زن معمر فریاد کشید :

«دیگر بس است !.. من‌قبلا بشما تصریح کردم که‌هیچ میل ندارم ساعات خوب زندگی خودرا وقف جدال باشما کنم وبرای ارزش بلند منزلم منطق بتراشم . اگر قیمتی راکه من میخواهم ، خیال پر داختن ندارید، موردی نمیبینم زیاد روی آن بحث نمایید .»

«اما، خانم گریمز ،اجازه بدهید ....»

«خداحافظ آقای واتربوری !»

خانم پیر از جایش حرکت کرد وطوری وانمود ساخت‌که که گویا بصراحت میگوید: دیگر چرا نشسته اید ؟.. ولی مشتری سمج تکان نخورد . وی خودش را جابجاکرد وگفت :

«یك لحظه صبرکنید ، خانم گریمز ... صرف یك لحظه کوتاه : گرچه میدانم که تسلیم شدن باین قیمت گزاف ،کاراحمقانه است ، ولی‌من می‌پذیرم ... بلی‌خانم ، من حاضرم هفتادو پنج هزار دالر در بدل این تعمیرکهن بپردازم .»

زن سالخورده یك لحظه بسوی او دید.بعد سوال کرد :

«آیانزد خود سنجشی کرده اید ؟ مطلب من اینست‌که آیا این اقدام شما نتیجهٔ یك تفکر عمیق است ویاصرف احساساتی شده اید ؟»

«نه،من تصمیم خودم را گرفته ام . پول بحدکافی دارم . اگر شما بقول خود تان ایستاده اید ، من‌حاضرم ...»

خانم گریمز لبخندی زد . آهسته ازجا برخاست وگفت :

«لیموناد حالا دیگر یقینا سرد شده...یك گیلاس برایتان می‌آورم وبعد میخواهم‌مطالبی را در بارهٔ این منزل شرح دهم .»

مشتری فربه قبل از آنکه لیموناد راسر بکشد ، بار دیگر عرقهای سر وگردن خودرا بادستمال شکری رنگ پاك کرد . مایع زرد وسرد وشیرین همینکه ازگلویش فرورفت، گویی جان تازه ای یافت . خانم گریمزدوباره روی چوکی گهواره‌ای نشست وگفت :

«این عمارت که از سال ۱۸۰۲ باینطرف مملکیت فامیل من شامل شده ، پانزده سال قبل ازآن تاریخ اعمار شده است . باستثنای پسرم «میشل» همه اعضای فامیل من دراتاق خوابیکه بطبقهٔ دوم عمارت ساخته شده ،تولد یافته اند .

باآنکه من‌از نظر تربیت باسایر اعضای فامیلم تفاوت فاحشی نداشتم ، ولی خیالات جدید واحساس نو پسندی وگرایش بمظاهر جدید تمدن ، فکر شفاخانه وزایشگاه وزایمان سبك جدید را در مغزم زنده ساخت ....»

پیره زن نگاهش را بسطح اتاق رهاکرد وپس از اندکی مکث ، افزود :

«... بالاخره ، بعداز تولد پسرم (میشل) بمنزل برگشتم ... من میفهمیدم که‌منزل من ازجملهٔ ساختمانهای مستحکم شهر نیست،ولی این دیگر برای من خیلی ناگوارآمد که«تهکو» را پراز آب یافتم ... ازآن تاریخ به بعد،تهکو هرگز خشك نشد . آرون معتقد است‌که بخشهای عمدهٔ چوب پوش‌را نیز موریانه‌خورده ولی‌من نمیدانم ... باوصف اینهمه کسرهاو نقایص ، من این خانه را دوست میدارم، فهمیدید ؟»

واتر بوری اظهار کرد :

«بلی،بلی، خوب فهمیدم.»

پیره‌زن بحرفهایش ادامه داد :

«وقتی میشل نه سال داشت ، پدرش‌چشم ازجهان پوشید . آنوقت شدیداً بمضیقه اقتصادی بودیم . علاوه برآنکه من‌از ناحیهٔ دست دوزی عایدی بدست می آوردم ،قسماً ازپول تقاعد پدر متوفایم وسایل زندگی را تهیه میکردم . البته نمیشد اسمش رایك زندگی مرفه و سعادتمند گذاشت ، ولی‌بهمه حال مایوس نبودم ... میشل بعداز فراغ مدرسه از شهر کوچك ایوی کارنر ـعلی‌رغم تمایل‌من ـ بیرون رفت . خوب ،میدانید، بچه‌های این زمانه را نمیشود باپند و نصیحت ومنطق پیرانه بسادگی براهی کشیدکه‌خلاف مسیر ذوق وهیجانات این سن وسال است.. میشل بشهرهای بزرگ میان تودهٔ درمظاهر بوقلمون غرق شد و اینکه اوبه چه‌کاری مشغول بود ، نمیدانم ... ولی او مرتباً بمن پول میفرستاد .»

چشمان پیره‌زن پرآب شد وادامه داد :

« نه‌سال تمام میشل را ندیدم ... البته تحملش مشکل است ومشکلتر ازآن اینکه یکروز بخانه برگشت برای رفع یك مشکل خودش ....»

واتر بوری چیزی نمیگفت وتنها بطورثابت بچشمان خانم گریمز میدید .

فروشندهٔ پیرکه در اندوه حکایت‌غم‌انگیزش فرورفته بود ، مسلسل حرف میزد :

«من نمیدانستم مشکل پسرم تاچه حدی بزرگ است او دفعتاً در نیمهٔ شب واردمنزل شد ، رنگش پریده و قیافه اش لاغر بنظر میرسید . بکس سفری سیاهرنگی باخودداشت وقتی می خواستم بکس را بردارم ، قریب بودبا مشت بسینه‌ام بزند ... بلی، او میخواست مرا بزند ، مادرش‌را ، کسی‌را که نه‌سال تمام در انتظارش بود ، کسیراکه با عصارهٔ وجودش اورا پرورده بود !

خلاصه‌اورا مانند زمان کودکی اش به‌بستر بردم ... ودر طول شب آواز گریه اش‌بگوشم میرسید ... بلی ، او میگریست ،نمیدانستم چرا ؟

روز دیگر ازمن خواهش کرد، چند ساعت از منزل دور شوم و اورا تنها بگذارم . اینکه چه منظوری دارد ، هیچ حرفی نزد.ولی هنگامیکه در ساعات عصر همانروز بخانه برگشتم ، ازبکس سیاه سفری پسرم اثری نبود .»

چشمان مرد چاق که از بالای گیلاس‌لیموناد بسوی زن سالخورده میدید ، بزرگ شد:

«این دیگر چه‌معنی دارد ؟»

زن معمر باهمان لحن پیشین جواب داد :

«درآن وقت معنی آنرا ندانستم . ولی‌بعد بحادثهٔ وحشتناکی پی بردم‌که سراپایم را مرتعش ساخت : آنشب مرد ناشناسی بمنزل ماآمد ومن اصلا نفهمیدم او چگونه وارد شده است ؟ فقط وجود اورا در اتاق میشل وقتی درك کردم که آواز آند و بصورت مغشوش بگوشم رسید . گوشم را بدر دوختم تااز ماجرا چیزی دستگیرم شود ،... لااقل‌بفهمم که‌جگر گوشه ام به‌چه مشکلی مواجه شده است .اما من صرف فریاد ها وتهدید هارا شنیدم و بعد ....»

خانم گریمزخاموش شدوشانه هایش‌پایین افتاد . قطرات اشك‌از چشمانش فرو ریخت وبعد ادامه‌داد :

«... ودر اخیرصدای شلیك بگوشم‌رسید، شلیك یك‌تفنگچه ... وهمینکه باعجله وارد اتاق شدم ، پنجرهٔ اتاق خواب گشوده بود واز مرد ناشناس اثری دیده نمیشد ... و میشل ؟... او بروی زمین افتاده ومرده‌بود.»

آواز چوکی گهواره‌ای بلند شد ولحظه‌ای بعد خانم گریمز گفت :

« این حادثه در پنج سال قبل رخداد،بلی پنجسال تمام درین اندوه بی‌پایان سوختم.. درآن لحظهٔ غم‌انگیز بقدری ماتم زده بودکه اصلا ندانستم چه واقعه رخ داده است،ولی پولیس ماجرارا برایم حکایت کرد .ماجرائیکه دردانگیزتر ازحادثهٔ‌قتل پسرم بود .پولیس شرح‌داد که‌میشل بامردناشناسی ،به‌دستیاری هم مرتکب جنایتی شدند ،جنایت بزرگ‌و ودهشت انگیز ... ودرین جنایت میشل وآن همدست ناشناس وی ، صدها هزار دالر را بسرقت بردند .

میشل نوتهای بزرگ را میان‌بکس سیاه سفری میریزد واز محل حادثه فرار میکند او میخواهد ازان ثروت سرشار به تنهایی استفاده کند ... برای پنهان ساختن آنچه بسرقت برده بود ، محل مطمینی جزمخفی‌گاه منزل دور افتادهٔ مادرش ، وجود نداشت میشل پولهارادرهمین عمارت قدیمی وشکست خورده مخفی مینماید ... درچه نقطه‌ای ؟ اینش رادیگر نمیدانم وتا امروز ازآن اطلاعی ندارم .»

زن سالخورده لحظه‌ای خاموش شد وبعد ازسرفهٔ مختصر افزود :

«وقتی مرد ناشناس- همدست پسرم-در ختم جنایت سراسیمه بسراغ میشل می‌آید تاسهم خودش را بردارد ، می بیند از پولها اثری نیست . بین شان گفتگو میشود وبعد ازتبادل حرفهای رکیك ، میشل راجابجابقتل میرساند وخودش فرار میکند ....»

خانم‌گریمز نگاهش‌رااز سطح‌اتاق‌برمیگیرد وبصورت واتربوری میپاشد :

«... وازین جهت من‌حاضر شدم خانه‌را بمعرض فروش بگذارم وقیمت آنراهم۷۵هزار دالر تعیین نمایم ... زیرا من میدانستم‌که بالاخره قاتل‌پسرم یکروزاینجا می‌آید وحتی حاضر میشود این خانه را بقیمت خیلی‌گزاف هم‌باشد ، خریداری کند ،آخراو باخریداری این منزل به‌گنج پنهان دست می‌یابد ...من دیگر کاری نداشتم جزآنکه منتظر بمانم آن مرد ناشناس بسراغ منزل آید وبرای یك زن فرتوت وناتوان ، در بدل یك عمارت فرسوده وشکست خورده هفتادو پنج هزار دالر بپردازد .»

درلبان خانم گریمز تبسم مظفرانه‌ای‌موج میزد . واتر بوری گیلاس خالی لیموناد را روی میز گذاشت ... رنگش پریده بود ، چشمانش دیگر نمیتوانست اشیای دوروپیش خودرا بد رستی تشخیص دهد . عرقهایش خشك شده‌بود وسرش بی‌اراده باینسو وآنسو متمایل میشد .....

وقتی پیك کلاه پولیس ازخلال درنمایان شد، واتر بوری بی‌اراده ازجا برخاست، وبه خانم گریمز گفت :

«عجب است ، لیموناد شما مزهٔ تلخی داشت !!»

(پایان)

د۲۱مخ‌پاتی ؟

واک‌اوژواک

هر کلی کیږی اوپه یقین سره‌ویلی‌شو چه نیکمرغی ز مونږ په بر خه ده، دملت دمادی او معنوی ملا تړاو عملی همکا ریو په برکت‌به‌زمونږ ټولی هغه پسمانی، اقتصا دی‌کمزورتیا او نیمګړ تیاوی لیر ی‌شی چه‌همیشه ورسره لاس‌او گر یوانؤ

زمونږ ولس دغه‌او سنی حال‌نیك‌فال نیولی او په رښتیا چه طبیعی مساعدت هم دده نیك فال ښه‌مثال گرځیدلی دی، مثلا څه مو ده‌مخکښی په ننگر هار کښی دکرکروندی‌لپاره‌او به کمی وی او کروند گروداو بو دنشتوالی له کبله سخت په‌تشویش‌کښی وو، مگر دسرطان په (۲۷) نیټه هلته داسی یوباران و شو چه‌دواره‌یی هم هواسړه کړه او هم د فصلونو اوبا غو نو دپاره کافی اوبه‌پیدا شو، دغسی‌بارانو نه تر اوسه پوری څوځلی تکرار شوی دی چه‌دنیك فال ښه مثال حساب کدی‌شی په کند هار، تگاو او نورو ځایوکښی دانارو ونی دو مره بارداری‌دی چه ددی طبیعی مسا عدت څخه هر څوك وایی‌چه وگوری سږ کا ل زمونږ فال څومره نیك او په زړه‌پوری دی.مونږ ددی‌نیك او ښه‌آغاز پړاونه درسیدودپاره خوشبین‌څه‌چه‌متیقن یودلوی خدای په مرسته او ددی خاوری دصالحو و گړو دنه‌ستړی کیدونکو هلو ځلو په اتکا د ټولنی دیووالی او ورورگلوی په‌برکت دافغانستان‌دتاریخی‌افتخاراتو په استناد او دسپیڅلی عقید ی اوارادت په رڼا کښی مونږ د هیواددغه بیرته پاتی کاروان داو سنی زمانی‌دگړندی حرکت په سر عت سره دمقصد پړاوته رسوو .

دجمهوریت دلو مړی ورځی په‌اولو شیبوکښی می‌دادزړه خبری د یوی ترانی په ژبه هم څرگند کړی‌چه دچنگا ښ د(۲٦) و رځی په سهار کښی درادیونه خپور شودلته‌بیاهم داټکی ویل غواړم چه:

گوره (انتظاره) داوطن فدا کاری‌غواړی
کار غواړ ی زحمت‌غواړی، ولس سره یاری غواړی
ټولو وطنوالو لره‌دغه‌دی پیغام زمونږ
داښکلی نظما زمونږ ،دانوی نظام زمونږ

بقیه صفحه ۱۳

مردانیکه باحادثه...

کمی سکوت میکند وبعد اینطورمیگو ید:

ـیکروز صبح کمی ناوقت تراز خا نه برآمدم، در سرویس ها بیروبارزیاد بود، ازجانبی باران هم به‌شدت میبارید، تکسی یی‌را صدا کردم واز او پرسیدم که تاشهر مرابه چند میبرد تکسیران در جوابم گفت که‌سوار شوم پروا ندارد، من‌هر چنداصرار کردم دیدم دریور باکلمات‌احترام آمیزکرایه اش‌را تعیین نمیکند و میگو ید که‌هر چه دادم پرو اندارد ،منهم سوار تکسی شد م واز کارتهٔ چهار به مقابل وزارت مالیه آمدم درآنجا یك نوت پنجا ه‌افغانیکی‌برایش‌دادم به‌انتظار نشستم تا بقیهٔ پولم رابرایم‌بدهد، دیدم تکسیران به اصطلاح خپ خود را زده، کمی صبر کردم، دیدم دریور دل‌پس دادن پول راندارد، آخر مجبور شده به‌او گفتم :

ـمن پول میده نداشتم بیست افغا نی آنرا بردارید وبقیه را بدهید .

درین لحظه مرد آهی میکشد و میگو ید: آنروز بیش از (۲۰) دقیقه باتکسیران زبان زدم، ولی او بقیهٔ پولم راپس نداد وگفت‌که کرایه اش درین روزبارانی‌از پنجا ه‌افغانی کمتر نمیشود ،اما جالب اینجاست که‌وقتی به‌اداره رفتم درآنجا هم‌غیرحاضرشده‌بودم..

خوب این بود درد دل یك همشهر ی ما که‌ازتکسی و تکسیرانان داشت‌حا لاماجرا ی حمید تکسیران را برایتان قصه میکنم:

صبح زود است ... باد تندی میوزد ... مردی باعجله مقابل تکسی یی را میگیرد و بعد زن جوانی رابه مو تر سوارمیکند،تکسی باسرعت بسوی شفاخانه در حرکت میآ ید صدای ناله های‌زن‌جوان‌وگریهٔ‌مرد همراهش دل راننده را آب میسازد ،آهسته آهسته‌ناله های مریض خاموش میشود و دقیقه یی‌بعد دیگراز او هرگز صدایی بر نمی آید، آنگاه است‌که فریاد مرد درآن صبح فضا را پر میکند ،تکسیران مو تررا تو قف مید هد.. بعد آنمرد هم‌از شدت تاثرو گریه بیهو ش میشود وتکسیران میماند بایك بیهو ش و یك‌مرده ....

این بودگفته های حمیدالله تکسی را ن اومی افزاید : آنروز بیش ازیکسا عت بامرد وجسد زن به کو چه های محلی که آنها رابه موتر سوار کرده بودم گشتم تا منزل شان راپیدا کرده و اقارب آنها ،مرد بیهوش ومرده زن را گرفتند ... من‌نمیدانم که‌آن زن چه مریضی داشت که دربین موتر من‌مرد، اما بخدا تاروزی که‌آن مو تر را داشتم یك لحظه هم حالت مرده وچهر ه غمزده شوهر ش از برابر چشما نم دو ر نمیشد بالاخره مو تر رافرو ختم واین‌تکسی را خریدم ....

بقیه صفحه ۱۹

آهسته‌تر بران

بشدت نسبته بیشتر تعقیب میشود در آنجا باید رانندگا ن تکسی و موتر های سرویس که تحت‌اشتباه کمبود عضو ی باشند در هر شش ماه مورد معاینه قرار میگیر نددکتور مونش معتقد است به‌تعداد اشخاص چهل سا له که دوا طلبانه فور مه های ترفیع خود را واپس میدهند بتدریج افزود میشود آنها مراجعه کرده میگویند : تصور میکنم که از عهده اینکار دگر برآمده نمی‌توانم» وزارت پست فدرا ل از روی تجارب ولایت باویر استنتا جهایی کرده است . کسانی که پیر تر ازشصت ساله باشند همه ساله مو ر د معاینه قرار میگیرند علاو ه‌مفتشین در اثنای رانند گی از راننده ها مراقبت میکنند وهمیشه راپور می دهند .

در آلمان تقریبا از جمله پنجهزار راننده موتر های سرو یس هیچ کدام معمر تر از شصت سال نمی باشد با اینهم‌برای اطمینان خا طر از طرف داکتر در هرنیمه‌سال‌معاینه میشوند. معاینهٔ زود آنها ازلحاظ مالی اشکا لی راپیش نمیکشد واگر یك درایور احساس نماید که قادر به ادامه کار نمیباشد در آنصور ت برای چنین اشخا ص رانند گی‌اکیدا قدغن است .

آنچه برای خدمات عامه مناسب است برای رانند گا ن موتر ها ی سرویس هم اعتبار داده می شو د. نظربه قانون فدرالی کسانی که باشند ، حق رانندگی موتر های حد اقل بیست‌و سه سال دا شته سرویس را دارنداما داکتر مو نش معتقد است‌که حداکثر سن‌راهم‌باید قید کنند اما مقامات ترا فیکی‌مدعی هستند که کسی درین باره‌تاکنو ن فکری نکرده بود .

بقیه صفحه ۳۳

بوژورا

ـشاید براستی باگا نیلا ازدواج کند .

میخواست بخانه گانیلا رفته بالای اوحمله کند رویش‌را باناخن های خود پاره نموده موهای سرش رابکند وبعداورابقتل برساند ولی دفعتا بفکر می‌افتاد وآرام میشد. بدون اینکه چیغ بزند ودیوانگی کند همانطور می‌ایستاد وبفکر فرو میرفت. تقریبا اراده خودرا ازدست داده بود تصمیمی میگرفت ولی اجرا نمیکرد، بعد کاری میکردکه اصلا درباره آن تصمیمی نگرفته ویا اراده ننموده.

بادست های خود رویش راپوشانده گریه میکرد، اشك هایش سرازیر میشد، باخود فکر میکردکه چگونه این‌گانیلا خارچشم‌اوست ولی گانیلا مالك هرچیز بود. ثروت مند بود وبایك زن گولی نمیتوانست مقایسه شود بوژورا چگونه میتوانست با او به رقابت برخیزد .

بوژورا باخود میگفت :

ـ خوب ... بگذار آندو باهم ازدواج کنند آنها برای همدیگر ساخته شده اند... وقتی باهم ازدواج کردند خودم رفته برای شان مبارك باد میگو یم. وبلای شان را میگیرم.. موهای طلایی گانیلا رانوازش میدهم ومحبت اورا جلب می‌نمایم، صرف برای اینکه مرا بگذارد بخانه اش بروم ودروازه خودرا بروی من نبندد تامن بتوانم گاهگاهی ولو ازدور واسیلچورا ببینم .

اوتمام شب نخوابیده بود، خیال میکرد از کوچه صدای پای اسپها بگوش میرسد صبح وقتی‌که بیرون برآمد طفل خودرا هم درپشتش بسته بود،مثل سایه قدم‌برمیداشت ونمیدانست بکجامیرود، صدای گریه‌هابگوشش رسید، صدای گریه‌زنها ... مثل اینکه این صدا تمام قریه‌را فرا گرفته باشد، بوژورا بخود لرزید زیرا صدای گریه ازطرف خانه واسیلچو بیشتر می‌آمد، اوصدای گریه مادر اورا تشخیص داد. اشیایی که‌دراطراف‌خود میدید شروع کردند به چرخیدن، تمام‌بدنش میلرزید، به مشکل خودرا تاخانه رساند ونزدیك کلکین‌نشست،ازبیرون مردم‌میگذشتند وباهمدیگر صحبت میکردند ولی او ازین نجواها چیزی نمی‌فهمید دفعتا مثل اینکه درخواب می‌بیند آواز پاپ میندورا شنید که به معاون خود میگفت :

ـ کارهای خداوند است پینو ... کارهای خداوند است ،هیچکس نمیداند که‌چه چیزی وچه سرنوشتی درانتظار اوست ... اجل هم عجب چیزی است ... انسان مثل ماشین‌است یك روز می‌شکند وازکار بازمی‌ماند ... اینه ببین واسیلچو چگونه رفت... او نه ... اسپ هایش ماند... اسپ او را باکلاهش اوردند ... اورادر «دیراواتا» بقتل رساندند کار های خداوند است پسرم .

بو ژورا حرف های اورا شنید ..دقا یقی چند درهمان حال باقی مانده بود، بعدازکوتاه ترین راه ازقریه برآمد .

اول بهار بودو بیابان نو سبز شده‌بود هنگام غروب بود وکوه سر خرنگ بنظر میرسید. بوژورا راه قبرستان را درپیش گرفت، درجائی یك روشنی بنظرش رسید چون پیش رفت گانیلارا دید، اوگریه نمیکرد لباس غزا بتن او بود .بوژورا نسبت بوی دردلش نه احساس دلسوزی داشت ونه حسادت. دردی بزرگ را دراعماق قلب خود احساس میکرد، ازکنار گانیلا گذشته به راه خود ادامه داد. مثل آن‌بودکه کسی اورابدنبال خود میکشد .بعضی‌هااورادیده بودندکه‌باطفل خود روان است. براهی میرفت‌که بدریا چه منتهی میشد اوازجنگل گذشت، کنارآن‌سنگ بزرگ که اطرافش‌را آب احاطه کرده بود رسید، آنجامحزون‌وخموش نشست‌وزانوهایش را دربغل گرفت، اوآب‌را تماشا میکرد، آب صاف وشفاف را، هوابیشتر تا ریك شد دربرابر چشمان او تاریکی قرار داشت وسیاهی ،چنین بنظر میرسید که‌به هیچ‌چیز فکر نمیکند، اوحتی صدای امواج راهم نمی‌شنید، یك وقت طفلش که درعقب اوبود گریه کرد، اوطفل خودرا ازروی مهرودلسوزی دربغلش فشرد، ناگهان سیل اشك‌ازچشمان سیاه وزیبایش سرازیر شد. برای اولین بار بعدازینکه به جوانی رسیده بود به آوازبلند گریه کرد تاباشدکه اندکی رنج خودرا بافرو ریختاندن اشك فراوان کم بسازد. تاریکی کم‌کم به روشنی مبدل شد. آب‌بنظرش‌روشن گردید. شفاف مثل آیینه ،درآن‌آسمان آبی رنگ‌وپاره ابرهای سفیدش رادید، تصو یر خودراهمدید ودر کنارتصویر خوداوراهم‌دید اوه واسیلچو بود...

بطرف اوتبسم می‌نمود، بوژورا غرق‌تماشای تصاویری بودکه درآب میدید، اوهم خندید بطرف تصویر نزدیك شد ... به واسیلچو نزدیك شد ...بازهم نزدیك و... ودیگر کسی اورا ندید ...

(پایان)

بقیه صفحه ۴۳

درددل جوانان

سکتگی در تحصیل ازش معذ رت بخواهم اما او تمام حرفهای مرا نادیده گرفته وهنوز هم پافشاری میکند تا به این ازدواج که از نظر شخص خودم بکلی نا میمون است تن در دهم وتاحال صرف همینقدر توانستم‌که تنها مادرم را قانع‌بسازم اما از روزیکه مادرم به اصطلاح با منست پدرم با او نیز سر ناساز گاری را گرفته و اورا محکوم به تحریك من میسازد .

حالاکه بی نهایت بیچاره شده ام این مطلب را بشما نوشتم که به نشر برسد تا پدرم با مطالعه آن و درك حقیقت موضوع ونقاط اساسی ازدواج در شرایط امروز ازین‌عذمش منصرف شده دیگر باعث درد سر خود، من وخانواده اش نگردد .

م. رحیم ازکابل

پروین توره کی

وفات المناك مرحومه پروین جوان را به فا میلش وبخصو ص به برادر سید رحمن توره کی جکتورن هوایی صمیم قلب تسلیت گفته روح آن مرحوم را شاد میخواهم .

م-ج نورا

ژوندون

بقیه صفحه ۲۴

زمین لرزید و...

شتافتند .آنها باین محل آمدند تا بچشم‌سر این حادثهٔ عجیب را مشا هده نمایند .

یك مرد هفتاد ساله ساکن نانوت که پیشهٔ تکری بافی دارد حدوث شبیه چنین حادثه را چند سال پیش بخاطر آورد. و درست ساحهٔ از زمین در همین قسمت باثر زلزله فرو رفت اما بهیچ رنگی آب‌از داخل آن مغاك فوران وتجمع نکرد .

نظر به اعتقاد مردم تایلند ـباید هر حادثه طبیعی در قبال خویش تاثیرا ت روانی وقدسی داشته باشد بناء بعقیده آنان آبی‌که درین ساحه درداخل فرورفته‌گی زمین تجمع کرده است مظهر تقد س این محل شده میتواند وآب مذکور شفا دهنده وپاك است .

مردم تایلند باسطل‌هاو ظروف پلاستیکی به‌قصد غسل وآب تنبی درین حوضچه‌طبیعی میآیند . آنها ازاین آب‌بحیث آب‌چشمهٔ شفا یا عوض دوا استفاده میکنند وطرفه اینکه اغلب خوشبا وران تایلندی برای تبرك‌نیز مقداری از این آب را بخانه خود می برند اما باو جوداینها در میزان آب کاهش رونما نمیشود وحوضچهٔ طبیعی همچنان مملو ا ز آب است .

صفحه ۶۰

بقیه صفحه ۸

حضرت ابوبکر صدیق

بردگان آنرا صرف وبه انفاق بی نوا یا ن
تصرف میرسانید چنانچه از فر ط شفقت
وعطوفت هفت تن از غلامانی که بادار های
شان از خورد نوشی مانع میشدند وآنها را
حبس میکردند ودر راس شان بلال حبشی
«رض» قرار دارد آزاد سا خت .

وقتیکه حضرت ابو بکر (رض) در آزادی
غلامان ضعیف مبادرت زیاد ورزید پد رش
ابو قحا فه روزی چنین گفت. ای فرزند م
بوردگان ضعیف وکنیز ان ناتوان را که
از ایشان در تجارت وکار استفاده کرد ه
نتوانی آزدمی سازی اگر غلام های تنومند
را آزاد سازی بهتر خواهد بود حضر ت
ابوبکر «رض» در جواب گفت. ای پدر من
درآزادی بردگان وکنیزان ضعیف و بی نوا
جز رضای الهی هدفی ندارم همان است که
آیهٔ کریمه فامامن اعطی واتقی و صد ق
بالحسنی فسینسره للیسری یعنی پس اما
کسیکه داد وترسید وتصد یق نمود سخن
نیکورا پس آهسته آهسته بر سا نیم اورا
در آسانی در وصف شان نازل شد .

وقتیکه اجازهٔ هجرت از مکه بمدینه به
اصحاب داده شد حضرت ابو بکر «رض»
نیز خواست تابوی اجازه هجرت داده شود
رسول خدا (ص) گفتند (تعجیل مکن شاید
که خداوند تراهمسفری عنایت کند همان بود
که درتدارك مواد سفر شد تااینکه دو شیر
راتهیه دیدویا رسول خدا بمدینه هجر ت
کردند .

هنگا میکه اجازه مهاجرت برسول خدا از
جانب پروردگار بشارت شد وموضوع رابه
ابوبکر صدیق(رض) اخبا رکردند مو صوف
فرط سرور بگریه آمد مصاحبت رسو ل
خدارا نعمت بزرگ می انگا شت، همان بود
که هردو بصورت مخفیانه باستفاده ازتاریکی
شب مکه رانرك ومدت سه شبانه روز بغار
جبل ثور پنهان بودند کفار قریش هرقدر کوشیدند
تا شانرا دریابند مگر موفق نشدند وحتی
بغار رسیدند درین اثنا حضر ت ابوبکر
«رض» بسیار نگران شد که مبادا بحیات آنحضرت «ص»
صدمه داده شود ولی پیغمبر اسلام او را
اطمینان داده گفت .ای ابو بکر غمگین مباش
که خدا با ماست ازشنیدن این سخن اطمینان
در قلب ابو بکر «رض» تاری گشت د ر
حالیکه دشمنان فا صلهٔ زیادنداشتند واگر
در قسمت درونی غار می نگریستند البته
با رامید یدند قرآن کریم باوضا حت کامل
موضوع را چنین حکایت میکند که اگر
مدد نکند رسول رابه تحقیق نصرت داد ه
را الله هنگا میکه بیرون کشداور آنا نکه
کفر بودند در حالیکه دوم تن از دو بود
وقتیکه هردو در غار بودند آنگاه که گفت
رسول برای رفیق خود غمگین مشو بیشك
الله همراه ماست پس فرود آور د ا لله
سکینهٔ خودرا بروی تقو یت داداورا بلشکر
های که نمید ید آنرا).

این آیه کریمه دلالت بر علو م مقام
شخصیت حضرت ابو بکر (ض) مینما ید
اگر رسول خدا (ص) اتخاذ تام برا یشس
نداشت البته بحیث همسفر انتخا ب نمی
کردند درچنین سفریکه احتمال تلف شدن
هردوی شان یقین بقریب بوداز ا عتما د
حضر ت (ص) به ابو بکر «رض» آنهم
درکه اورا احترام میکرد مقامش را بلند
دانست ودر نماز او را نا ئب وخلیفه خود
تعین فرمودند وگفتند :اگر من در زند گی
دوست انتخاب کنم البته ابو بکر را خواهم
گزید .

دروقت هجرت رسول خدا (ص) اولا د
ابوبکر «رض» باغلا مش نیز د رین کمك
مهیم بودند چنانچه عایشه واسماء دختران
شان طعام تهیه میکردند وعبدالله پسرشان
جریان حوادث مکه درپایان روز برا ی
برای شان خبر می‌داد حتی غلام شان ازطرف
روز کو سفندان ابوبکر (رض) میچرا نیدو
ازطرف شب نزدیك غار برای شا ن شیر
تهیه میدید .

حضرت ابوابکر صدیق (رض) در جنگ
بدر احد وخندق صلح حدیبیه خیبر فتح مکه
حنین طائف تبوك وحجته الوداع اشتر اك
نموده از جملهٔ نخستین کسانی بودکه در
مساعدت مالی (غزوات مبادرت میو رز ید
چنانچه حضرت عمر رض میگوید پیغمبر
اسلام مارا در جنگ تبوك به اعانه تشو یق
فرمودند ونصف مال خود را احضار کر دم
وباخود گفتم که امروز از حضرت ا بوبکر
سبقت خواهم کرد درپرسش پیغمبر اسلام
که گفتند آیا چیزی به فا میلت گذاشتی ؟
گفتم مانند آنرا حضرت ابو بکر (رض) را
دیدم که تمام دارائی خودرا آورده پیغمبر
اسلام گفتند که امابه منسو بینت چیزی
گذا شتی . درجواب گفتکه خدا ورسو لش
رابه اوشان گذا شتم وگفته رسو ل خدا
واقعا بجا ست که فر مودند مال احد ی مانند
مال ابوبکر بمن نفع نرسا نیده است . در
مورد تواضع حضرت ابوبکر (رض) میگویند
که قبل از احراز مقام خلافت بقبیلهٔ خو د
گوسفندان شانرا میدو شید وقتیکه بمقا م
خلافت رسید کنیز کی از قبیله گفت . حالا
ابوبکر گو سفندان مارا نخواهد دو شید
این خبر بسمع ابو بکر (رض) رسید .گفت
دروضع ابو بکر تغیری رخ نداده اکنون هم
حاضر است که این کار راکند.

درباره احراز خلافت شان میتو یسند
هنگامیکه حضرت پیغمبر اسلام وفات نمودند
مسلمانان بخاطر انتخاب خلیفه اجتما ع نموده
باهم مشوره میکردند حضرت عمر (رض) به
پا خاست و بحضرت ابو بکر (رض) گفت
آیا پیغمبر اسلام ترامر نفر موده بودند که
مارا امامت کنی ؟پس توخلیفه شما نهستی
وما بتو بیعت میکنیم سپس دست بیعت دراز
کردو دیگران نیز با پیروی از حضرت عمر
(رض) بیعت نمودند همان بودکه حضر ت
ابوبکر بحیث اولین خلیفه اسلام انتخا ب
شدند ودر نخستین بیانیه خود گفتند بعداز
حمد وثنا اینکه :مراکه نسبت بشما بهتر
نیستم خلیفه انتخاب کردید اگرمرا در حق
حقیقت دیدید یاری کنید واگر باطل دیدید
مانع شوید آنکه مستحق است در نزد من
قوی است و در تمامی اموراز خداوند یار ی
میخواهیم .

حضرت ابو بکر (رض) در مقا بل
مدعیان دروغین نبوت مرتدهاو گرو هیکه از
دادن زکات امتناع ورزید ه بودند مو قف
ثابتی داشت چنانچه مدعیان نبوت اعلام جهاد
نمود ودر باره زکات واخلال گران جها د
نمودودر اداره مانعین زکات واخلال گران جهاد
باتدبیر کامل در مقا بل مرتد ها ومنا
نعین زکات پیروز شد .

همچنان حضرت ابو بکر (رض) سپا ه
اسامهٔ بن زیدراکه پیغمبر اسلام قبل ا ز
وفات شان جهت نشر اسلام تهیه میدیدند
ولی اجل مهلت شان ند اد تنظیم بخشید
وقتیکه خلافت به ابوبکر (رض) تعلق گرفت
بااعزام سپاه امر داد وبا اسامه جهت وداع
درحالیکه اشتا مه سو ار وحضرت ابو بکر
پیاده بود تا منزل سپاه رفت درین اثنا اسامه
به حضرت ابوبکر (رض) گفت ا ی خلیفه
رسول خدا قسم به خدا که شما سوار خوانید
شد ومن پائین خواهم آمد

حضرت ابو بکر درجواب گفتند توفرو د
نخواهی آمدو من سوار نخواهم شدو آ یا
لازم نمی بینی که سا عتی پاهایم در را ه
خدا گرد آلود شود همچنان حضرت ابوبکر
(ض) بخاطر اظهار قوت اسلامی وحما یت
آن از دشمنان به بلاد فارس و روم سپاه
تهیه دیدو بالا خره این خلیفه صادق وشجاع
اسلا م طبق گفته ابن اسحاق در روز جمعه
هفتم ماه جمادی الاول ۱۳ قمری مطا بق
۲۳ اگست ٦٣٤ م بعمر ٦٣ سالگی بعداز
خلافت دو سال وچندماه چشم از جها ن
پوشید ونماز جنازه اش را حضرت عمر
(رض) امامت نمود .

حضرت ابو بکر (رض) مرد متین ودارای
ارادهٔ قوی بوده به پیروی از قرآن وسنت
رسول خدا نمونه بزرگی میان مسلما نا ن
محسوب میشو ند .

حضرت ابو بکر «رض» باو جود یکه با
پیغمبر اسلام ملازمت زیاد داشت احاد یث
بسیاری جز ٤٢ حدیث متفق علیه بخار ی
ومسلم روایت ننموده است که امام بخاری
۱۱حدیث مسلم یکحدیث رابصورت انفرادی
روایت کرده‌اند.

آخرین دیدار

جنگ در اطراف پنوم پن برمی آید که قوای طرفدار سیهانوك برای آخرین پیکار جهت اشغالی کامل پنوم پن توتیبات میگیرد واین ترتیبات تاحد زیاد شبیه حمله به برلین وآخرین روزهای جنگ جهانی دوم است بااین وصف وحشت عظیم مردم شهررا فرا گرفته است زیراآنها ازین هراس دارند که اگر ما ر شا ل لون نول به د فاع از شهر بپر دازد و جنگ د ر کوچه هاوخیابان هاادامه یابد تعداد کثیری از مردم تلف خواهند شد مخصوصا که درین اواخر برنفوس پنوم پن نیز افزوده شده وعده از مردم ازشهرهای اطراف به پایتخت روآورده‌اند عجالتا این شهر بیش ازدونیم ملیون جمعیت دارد .عمال مارشال لون نول ازکثرت نفس استفاده کرده وحتی درآخرین روزها خوراکه باب وسایر احتیاجات مردم رابه بازار سیاه می فروشدوازین راه نیزدرآخرین روزهاسرمایه هنگفتی بدست می آرند وبقول اکثرروز نامه نگاران حتی حقوق عساکری راکه در مقابل قوای سیهانوك جنگ می‌کنند نیزبجیب خود می‌کنند .

بااین وصف وضع درپنوم خیلی وحشت انگیزاست .

آخرین تلاش !

آخرین تلاش مارشال لون‌نول نیز بی‌ثمر خواهد ماند .

زیراوقتی بمباران امریکا قطع گردد وآنگهی دیگر جلوحمله سیل آسای قوای سیهانوك را نمیشود به آسانی گرفت واکنون که فرجام این جنگ معلوم است بهترآن است که امریکائیان حتی درآخرین روزها مستقیماً با سیهانوك داخل مذاکره‌گردند وبخاطر جان ومال بیش ازدونیم ملیون‌نفوس پنوم‌پن ازخونریزی درین شهرجلوگیری کنند .

خوانندگان عزیز

وی پس این دختر را که همه چیز خود را از دست داده است دوباره به شهر می آورد ودر نقطهٔ از موتر پایان کرده وبه دست سر نوشتش سپر نوشتی که و ی برایش آفریده است می سپارد وخود به عقب گل دیگری میرود تا از پیش بکند و بر پرش نماید .

همسایه‌ام حکایت میکند که این جوانك برای وی گفته است که :این دختر سه چهار روز مرا سر گردان کرده وبه خوشی خود با من آشنا نشد از همین سبب ازرور کار گرفتم وسزایش را دادم .

خوب حالا شما بگوئید :آیا واقعاً سزای دختر های پاك همین است آیا این دختر چه گناه داشت .البته‌ممکن است‌با پوشیدن لباس های تنگ ـبدن نماو کوتاه رفتا ر های جلف وسبك وعرضه‌کردن اندا م‌هوس انگیز خود دل هوس خواه جوان را بر ین از اشتیاق نموده باشد ... ولی آیا این‌عمل دختر از گناه جوان کاسته می تواند پس مصئو نیتی که ما از آن دیروز حرف می زدیم کجا بود ؟وپولیس چرا گذاشت حتی **اگر واقعاً تامزد وی هم میبود در روی** بازار سیلی بازانش نماید .حقیقت اینجا بود که دیروز قانون زور حکم می راند وپولیس‌هم در خدمت زور بود وصرف حرف زور رامی شنید نقیدانم ... بدبختی کدام‌یك از اینها رقت انگیز تر است ازآن یکی که بانوشتن قصهٔ بدبختی خود به اصطلاح دل خود ر ا خالی کرده است ویا این یکی ممکن است پس ازنشر شدن‌این سطور باخواندن جریان بدبختی خود یکبار دیگر غرق اشك می شود .

بلی هر دو همه چیز خود را از دست داده است منتهی آن یکی فریب خورده و این یکی شکار روز شده‌است .وهر دوقابل ترحم است ولی دومی قابل ترحم تر ،آیا چنین نیست ؟

لیلی عزیز !این قصه را من به خاطر تو نوشتم ـبه خاطر تو که در ـآغوش رنج وبدبختی می لولی ـبه خاطر آن نوشتم که تو آن را بخوانی وتسلی بیای وبدا نی که نظیر تو کسان دیگری هم هستند که به مراتب ـبدبخت تر از تواند .

لذا همانطور یکه وطنت ومردمت به زندگی باز گشتند ـتو هم به زندگی باز گرد ودست اراده ات را بفشار وپیش برو .... ویقین کن‌که پیروز میشوی وسعادتت را باز می یابی .

آخر درین اجتماع‌ماهمهٔ انسانها نیستند وهمیشه راه سعادت برای انسان بسته‌نمی ماند .

ع ـك.«بغرا »

ژوندون

دامتیاز خاوند :
د مجلا تو نشراتی مو سسه
دموسسی رئیس :
سراج الدین وهاج «توخ»
تیلفون : ۲۳۸۳٤
مسؤول مدیر :
حسین هدی
ددفتر تیلفون : ۲٦۸٤۹
دکور تیلفون ۳۱٦٥۱(۳۳)
دچاپ مدیر : طورانشاه شهیم
دارتباط اوخبرنگارانو مدیر :
روستا باختری
فوتو را پورتر :مصطفی وزیری
عکاس :محمد ظاهر یوسفزی
پته: انصاری واټ
داشتراك بیه
په‌باندنیو هیوادو کښی ۲٤دالر
دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی
په کابل کښی ٤٥۰ افغانی

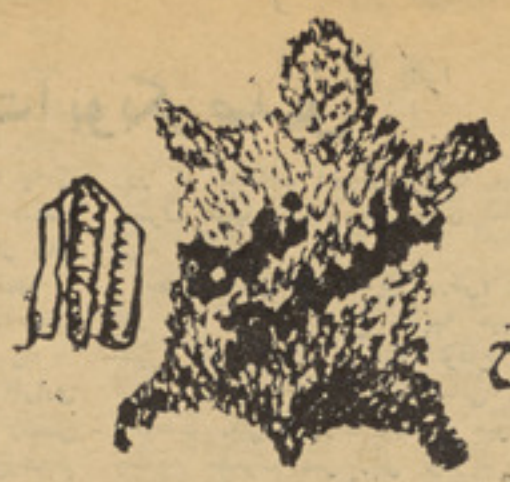

شرکت سهامی صناعتی دری بارساخ

پوست بکس ۳۳۶ قصبه کرک جدید - کابل - افغانستان

برای خدمت هموطنان و به منظور جلب بیشتر اسعار به کشور درسرطان سال ۱۳۴۹ شروع به فعالیت نموده است. شرکت سهامی صناعتی دری باز ساخ درساحه‌های ذیل فعالیت مینماید:

چرم نیم پخته‌را بصورت (پیکل گوسفندی، بزی، وگاوی) وبلوی گوسفندی، بزی وگاوی تهیه میدارد.

شرکت سهامی صناعتی دری بارساخ پوست مواشی راپس از موی گیری ویك سلسله تغیرات بامحلول‌های کیمیاوی آماده ساخته چرم پخته میسازد، تابه خارج به قیمت بیشتر به فروش برساند.

شرکت سهامی صناعتی دری بارساخ، محصولات خودرا به ممالك ذیل که عبارتنداز، انگلستان، فرانسه جرمنی، امریکا، لبنان، وازهمه بیشتر به ایتالیا صادر مینماید.

شرکت سهامی صناعتی دری بارساخ، افتخاردارد اینکه نسبت به گذشته که پوست‌های مواشی بصورت نادرست وخام به قیمت خیلی ناچیز بخارج فرو خته میشد وبه اقتصاد کشور لطمه شدید وارد میکرد. اما امروز خوشبختانه بصورت خوبتر ودرست‌تر عرضه شده وبقیمت مناسب بفروش میرسد که این امر جهت جلب اسعار مفیداست وهم ازپشم، پوست مواشی، جهت صنعت قالین بافی استفاده به عمل می آید.

یخچال فیلپس، یخچال یخچال ها ست.

یخچالها ودیپ‌فریزرهای فیلیپس یك‌دروازه‌ای‌و۲ دروازه‌ای به۲۱مودل‌وسایز
های مختلف از ۹۰لیترتا ۵۵۰ لیتر ،یخچا لهای فیلپس قشنگ وبادوام
وباآخرین تخنیك‌اتوماتیك وسیستمی

یخچالهای فیلیپس باگرانتی ۵ سال

همیشه‌بهترین‌را داشته‌باشیدو همیشه بهترین لوازم الکتریکی‌رافلیپس میسازد .

محصولات الکتریکی فیلیپس‌انواع‌لوازم فامیلی وانواع رادیو هاو کسیت
ریکوردرهاوغیره‌جهت‌آسایش‌وخوشی‌شما ،

نمایندگی فیلیپس ،نمایشگاه فیلیپس ، ور کشاپ فیلیپس درخدمت‌شما.

آدرس : ۳۰ محمد جانخان واټ ،تیلفو نهای ۲۵۴۸۴ ـ ۲۵۴۸۶ ـ ۲۸۸۰۴

دولتی مطبعه

طیارات بوئنگ جت د آریانا افغان هوایی
شرکت مسافرین محترم خویش را به همه
نقاط جهان میرساند. برای پرواز خویش از
کمپنی هوایی ملی خویش استفاده کنید
برای معلومات مزید لطفاً به تیلفون نمبر ۳-۲-۲۴۷۳۱ مراجعه فرمائید

ARIANA
د آریانا افغان هوائی شرکت

ARIANA
AFGHAN
AIRLINES

قیمت یک شماره (۱۲) افغانی